



START

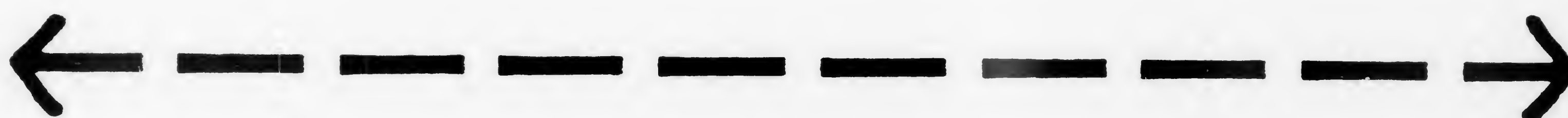


REEL 73



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 10:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

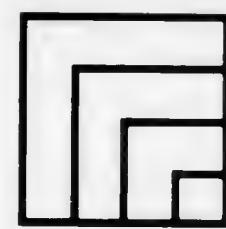
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

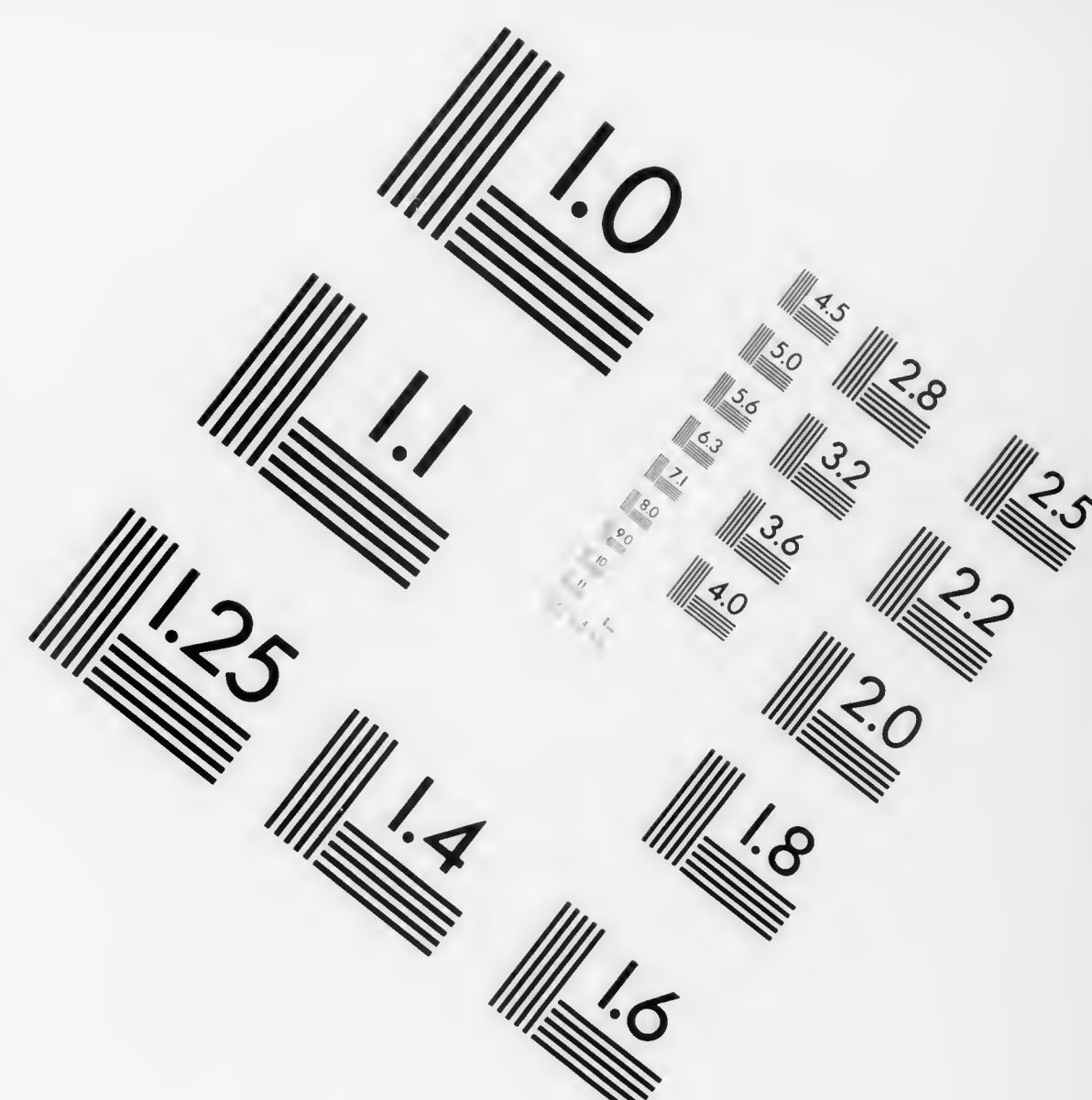
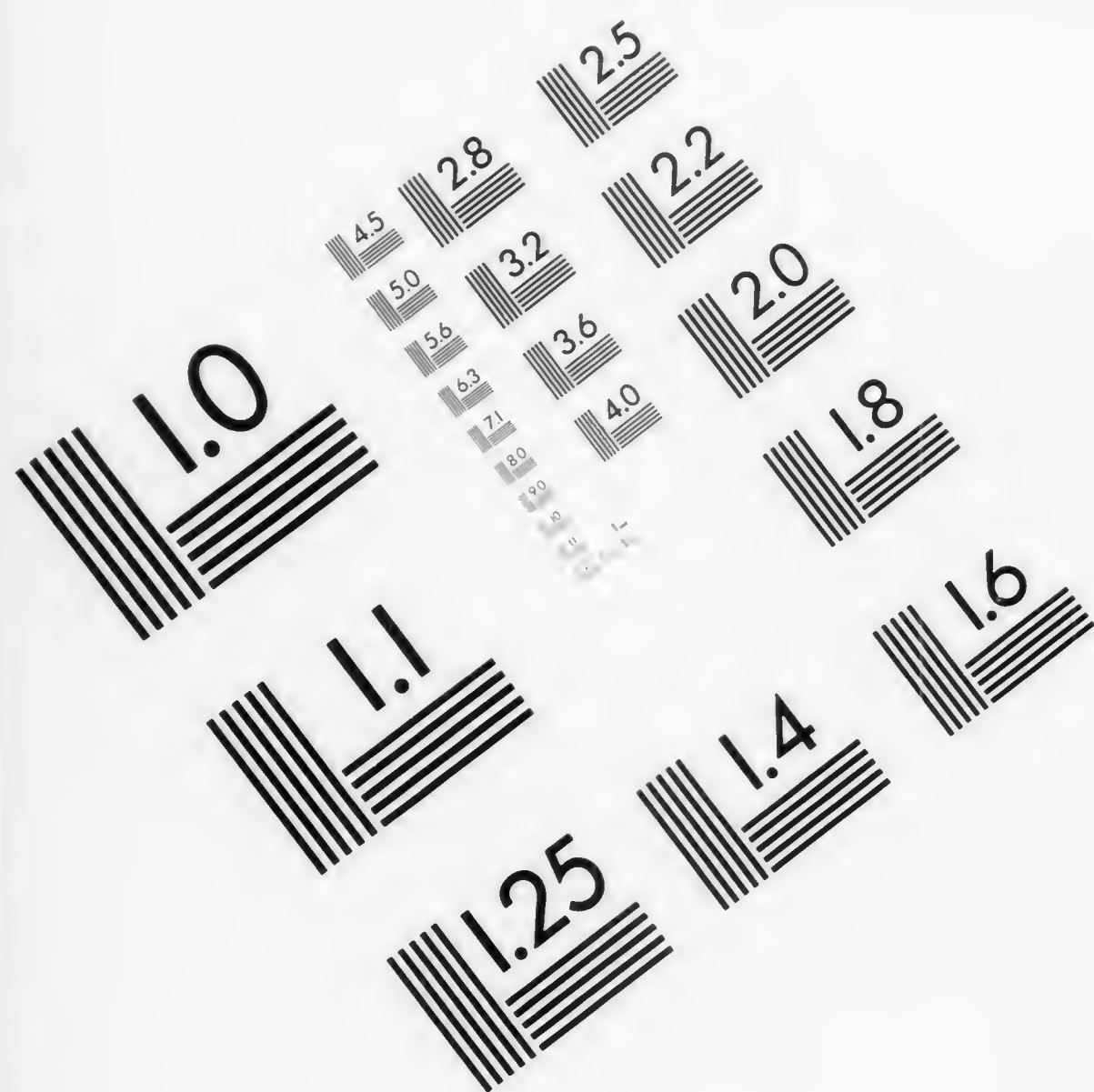


AIIM

Association for Information and Image Management

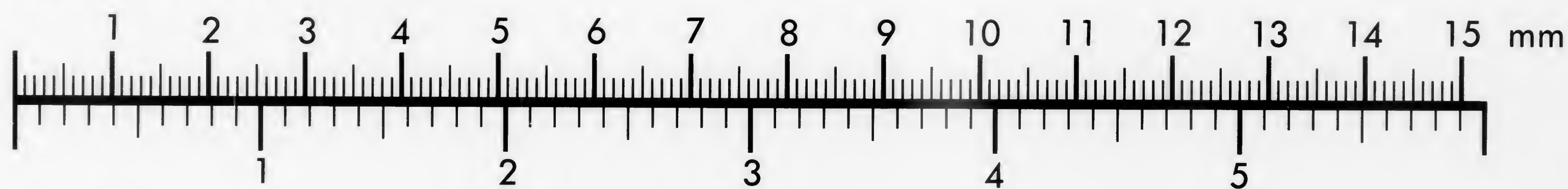
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

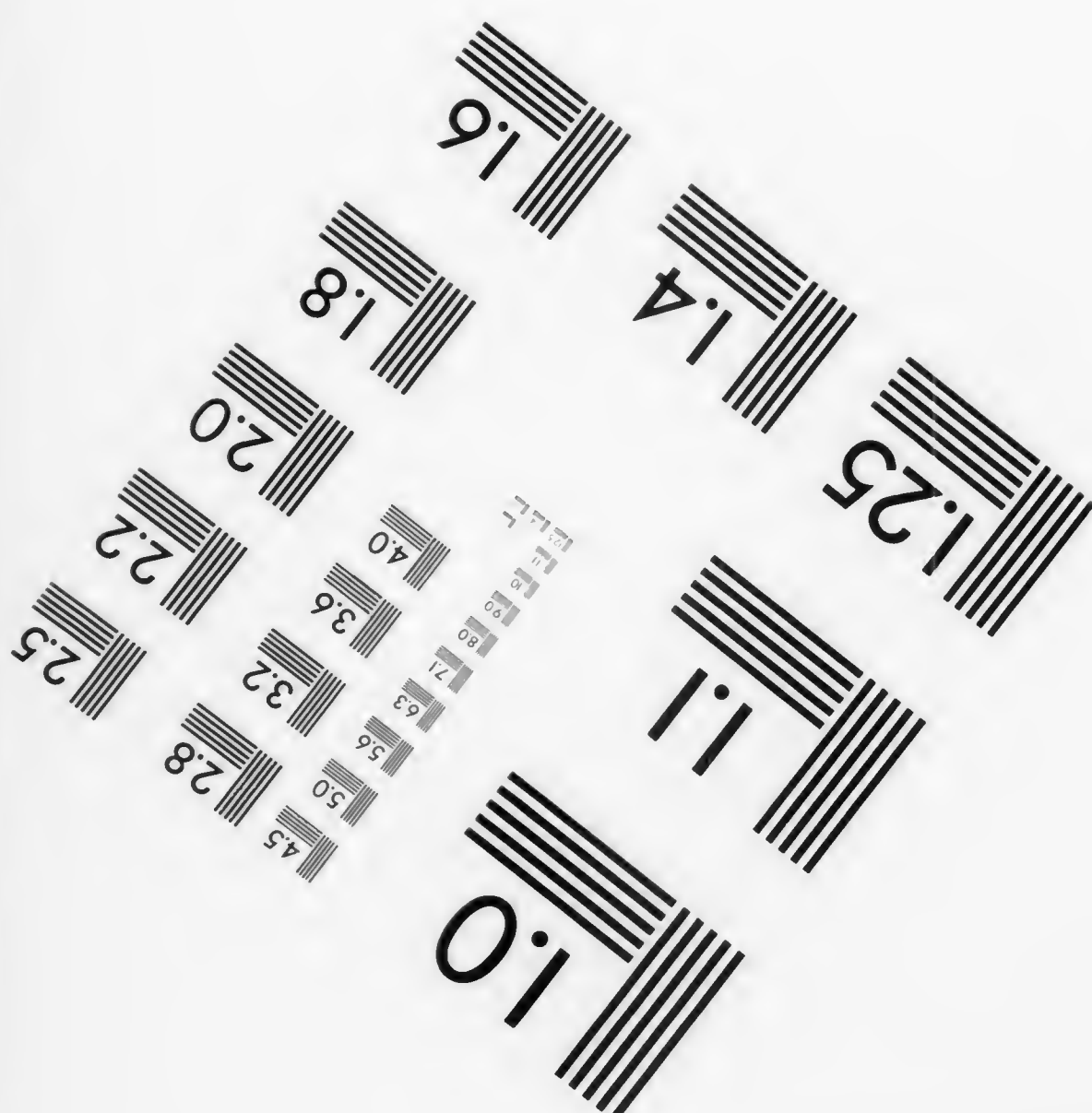
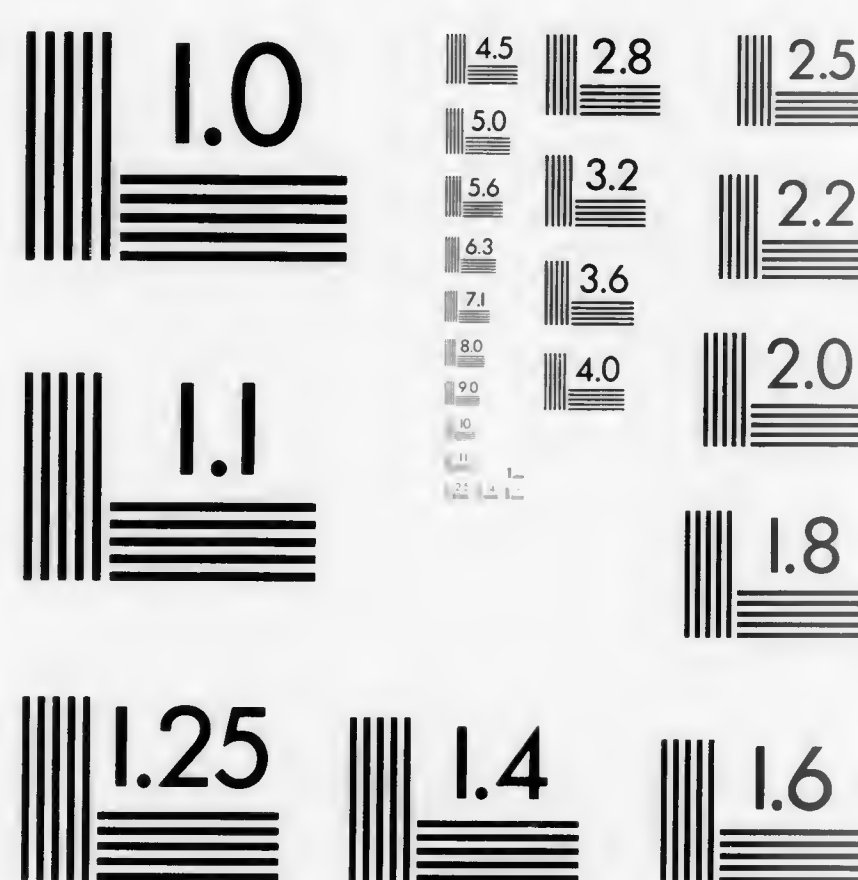


MS303-1980

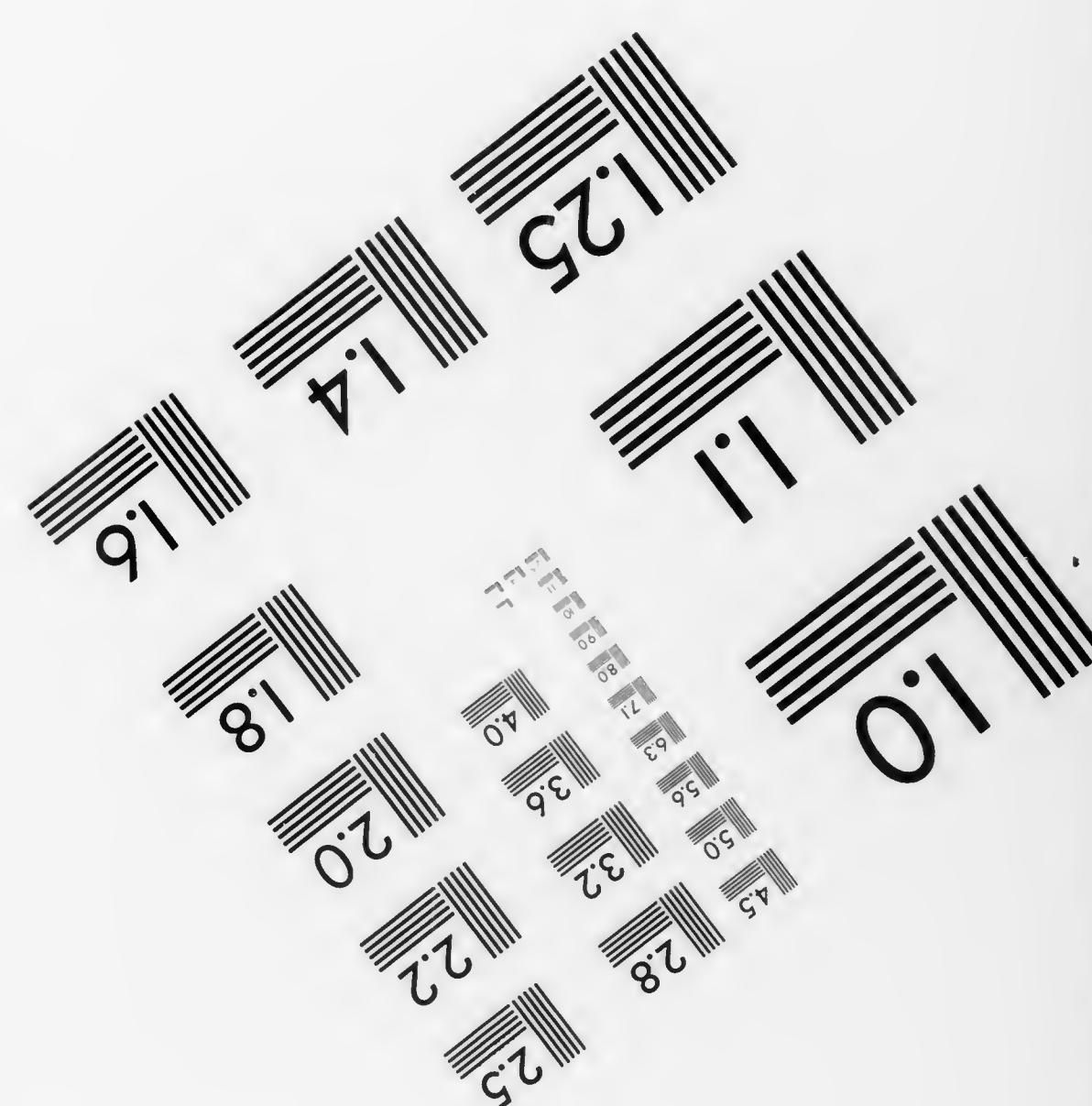
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 73

(Richter-Bernburg No. 168)

Author: Anonymous

Title: [Mo^ṣālajāt]

(Richter-Bernburg No. 127)

Author: Mortaẓāqolī b. Ḥasan Shāmlū

Title: Kherqā

(Richter-Bernburg No. 203)

Author: Anonymous

Title: [Tafsīr iṣṭilāḥāt yūnānīya]

(Richter-Bernburg No. 197)

Author: ʿAṭāʾollāh b. Moḥammad Ḥosainī

Title: Anīso l-majāles

V, the alchemical treatise Majmūʿato ṣ-ṣanāyeʿ, written by a different scribe, not catalogued in Richter-Bernburg.

131 fols., 205 x 145 mm

A-730/1-5

Coll. 1117

Ms. 73



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M



در ریه و حنجره و سینه که ماده فالج بپک عصب ریخته عضو که بان متصل است
مفلوج گردد و سایر اعضا صحیح بماند پس بوضع محجمه بر تحت ذقن بغیر شرط
و تطلیه بچند پدستر و کینچ و مانند آن امر نمود شخص را زبان مفلوج
شد و او را نیز محجمه تحت ذقن و غره بخرد و نکینجین علی و فصد عرق
تحت زبان امر نمود شخص را بعد از قولنج فالج شد بدین نار دین و کون
و دهن سر کس و شرب روغن نار جیل و تمرخ بدان امر نمود شخص
استدعا معجون نافع که مسخن و مقور نیز نموده فرمود که این معجون بغا
موافق و نافع است صفت آن نار جیل معطر یک رطل بعد از لب جوز و لب
حبه الخضر اکد نیم رطل نرم کوفته با و رطل عسل مقوم مخلوط نموده
قلقل دار قلقل زنجبیل دار چینی مکده درم سحوق مغوی بران پفرانیدر روز
۴ ساعت قبل از طعام پانزده درم بخورند و بر بالار آن ماء العسل بشوند
یک از تلامذه مقرب ویرا فالج عارض شد ای وی اقتضای قصد نمود
چشم استاد بعبادت وی آمد از قصد منع نموده فرمود که قصد درین غلّه
بسر خط است و ادفع مضرت کن ترید است و بهترین قانون علاج فالج
السترخا و اسلم انواع صدا و ارتج جان که تا عمر روز بروز کلنگین علی

هفت درم باب طبع اینسون وزیره و تاجواه و مصطکی ناشابوشند و اگر علت
قوی بود تا هفت روز چنین کنند و بعد از آن پنج دو اثرند و در سه روز اول
از مطلق غذا و شراب اجتناب کنند و از چهارم نیم درم تریاق فاروق
یا مشرودیطوس بنوشند و از غذا ماء الحمص مطبوخ مع مکون و شبت
و در چیز بریت مغول و خبز خشک را اقتصار نمایند و در مکیه غذا تعلیل
واجب دانند زیرا که مصابره بر جوع و عطش از انفع مداوای و در حین
شدت عطش باید که مصطکی در آن جوئیده نباشد باماء العسل غیر شیرید بالفعل
اقتصار اول پنج و اگر طبیعت محتبس پنج بحقه خفیفه و بعد از هفت روز مسهل
لطیف که تالیف نمودام تلین نمایند صفة کنیز یا یارچ فیقر امد درم ملح
نقطه و دانک شحم حنظل ربع درم حب نموده باب فاسر بنوشند بعد از آن
بایارچ فیقر او کچین علی و آب فاتر غرغره نمایند بعد از آن بماء الاصول
و ادیان لوز مرودین الخروع و مسهلات اقور و معاجین حاتم مبدل
و سایر مداوای علمایند شخص فیقر القوه عارض شد بهمین مداوای مذکوره
فالج مداوای نموده صحت یافت ولیکن فرمود که شق مایل همیشه
بعضایه بسته دارد و مداوم جو زبوا یا بلبله باید یک عدد در جانب علی فم

بهمین جانب

یعنی جانب که مایل نگردیده نگاه دارند و بسعوطات و عطورات و مضمونات جالب
رطوبات نیز امر نمود مغلول و جیر بعد از نضح و تنقیه بفرمود تا وجهه زرخ امر را در روی
سنگ ساییده بادهن جو زرعوط نماید و اگر حرقه تر شد دید در داغ حادث کرد و بلین
الجواری بار و غنیمت کل یا دهن بنفشه قطور نموده خرقه کتان بهمان لبن فرو برده بر
سر اندازند و خطیرا کوفته با سرکه و پیاض سفید سخته بر سر خاد نمایند شخصی ۴
لقوه بود بفرمود تا بعد از هفتم او را احتقان بحقه خاده نموده در خانه تاریک او را
بدراند و حیوان بر سر امثال ثعلب یا ایل طبع نموده لحوم خالص قریب بقلب اثر
بازیت کوفته بر سر خاد کنند و هر روز چند مرتبه بخلی ملطقات مثل جاشا و زوفا
و صغری و فودنج در آن منطبخ کشته پنج روز و خصوصاً حاجب و جبهه ۴ گرم کرم
بشوند و بان خل مذکور تسعیط و بخودل مسحوق مع خل تطلیه و بطبع حوصل
و مرزنجوش و قیصوم و سداب بشرط که بحطب طفا طبع نموده باشند انکباب
نمایند لقوه دیگر را که از استاد ای ماهر علاو بختره لحدیده ام چون بدان علمای سی
سلامت یا بد پس بفرمود تا بعد از ظهور نضح هر روز از ساعت اول روز تا پنج
ساعت هر ساعت سه دفعه غرغره که جالب رطوبات بود نموده بعد از آن باغذیه
لطیفه اغذاینا ولیکن از حیوان و فواکه رطبه احتراز کند و در هر هفته یک مرتبه بصری نشنا

بر منخران که عین لثه منقبض نمیکرد پست و یک قطره دهن چو زیادین جبهه الحضا
 از طریق قطور سازند و منخرانهایش قطره و بطین بابونه و صندل و فودنج چنان الکباب
 که در سبزه و زرد و عرق نیل و کند و بعد از سکون عرق نشاء رطوبات بدک خفته
 تا بعد از غده بادان مذکوره سرو صندل و مؤثر عنقر اترنج بلبلخ ناو بعد از یکاعت
 از احت نکر الکباب و ترنج بدستور مذکور باید نمود و در آن روز تسعیت مذکوره دفعه
 چنین باید کرد که البته بتوفیق ^{الله تعالی} زایل گردد و چنانچه مع ذلک بعد از یکماه زایل نگردد امید بر
 بناند شجر از ریشه شکایت کرد بشراب ماء مالچ زنده الملوحة امر نمود و چنانچه بیان نامید اسباب
 بلبلخ نموده صحت یافت شجر دیگر از ریشه شکایت کرد بدستور مذکور امر نمود شجر دیگر
 از ریشه شکایت کرد بتطلیه و صمصمه مدقوقه مطبوخه و ترنج بروغ بنفشه امر نمود شاید دایم
 از ریشه شکایت نمود بترک خمر و تدبیرین رأس بدین و در دهن اس و خل و اعتدال بعد سه
 و گریه و لطم و دماغ ارنب خصوصاً امر نمود دیگری از ریشه شکایت کرد بجاومت هر سه روز
 درم اسطوخودوس مسحوق با ماء العسل امر نمود شجره از خوف شدید ریشه حادث
 شد بشراب مومیا و شرب شراب باعتدال امر نمود مردی در شتر شدید البرد سوزن ویرا
 ریشه حادث شد بشراب جلاب با حلیت و ترنج بروغ قسطایا زنبق با جند پدستر امر نمود
 فرمود که اگر ریشه از شرب آب یا دوا ی شدید البرد عارض گردد بهمان مداوا مذکوره زایل شود

در ظهور

و رطوبه و اترجایی بتلطیف تدبیر و مخنثات و ماده تنقیه دماغ رفع گردد و جگر که از جند
 پدستر و صبر ساخته باشند بقدر قوت و احتمال علیل بسی نافع بود و اکل نارچیل
 اکثر معشین را عجیب النفع بی شخصه از اکثر فصد ریشه پدید آمدن قویات
 قلب حاره و بصفه پرض نیمشت مع یسیری از غیر یا مشک و جند پدستر با ماء العسل
 امر نمود و در اشترافاده فرمود که مداوا را اختلاج مثل مداوا ریشه بی و مداوا رنج رطب
 و خدر و اترجای بعضی اعضا مثل علاج فالج بود مالخولیایی ۴ فصد غوغه
 اخر ناصع ظاهر شد فرمود تا ف الفور حبس نایند و گفت ماده علت در دماغ است
 و بدن منتشر نگردیده مالخولیایی ۴ سر شدیدی و همان و اختلاط عقل قوی
 بود فرمود که ماده این صفا را محترقت نشاید که متعرض التفراغات او گردید
 فصد و نه السهال تا موجب زیاده حده خلط و شته و همان و قوت هذیان و
 نکرد و لیکن بتدبیر منوم رطب خصوصاً اغذیه رطب و خشک ثبات و فواکه رطب
 مشغول باید کرد و رطوبات و اطلیه و ادیان منوم السهال باید نمود و چنانچه
 نوم پدید آید تنقیه بادویه که مسهل صفای محرقه بی مثل طنج افیمون و فستق
 و غاریقون و مانند آن باید نمود و اگر حراة و حره در بول پدید آید بمثل ماء الشعیر
 و شراب حشاش و کنجین تسکین باید داد و بعد از چند روز اعاده السهال نمود

سید محمد علی

مالخولیا سی که حرارت غالب بود باینج مفع امر نمود صفت کن و در آخر صندل سفید طین
از من لسان الثور کز به یابسه قوه قرقل زرشک مکدم درم طباشیر یونز چینه عود نه مکده
یک درم بادرنجبویه یک درم ونیم بکهر یا ابریشم مقرر ص مکد نیم درم کافور و دانک علی
الرسم بشراب تقاح و شراب لسان الثور معجز کرده ر صبح و بر شام و مشقال بنوشند
شخصه بعد از مداوا و سکون مالخولیا و بقا ضعف قلب و نفس باینج معجزه امر
نموده فرمود که بغایت در تقویه و منفعم عجیب و سریع الاثر است صفت کن زنبیب
طایفه لحیم صادق الحلاوه یک رطل نرم بکوبند پس بکینند ایتمون و ورق بادرنجبویه
و مروا طوخ و دوس و لسان الثور و شامقم مکده درم محل بحد درم مجموعا در سه
رطل آب باتش ملایم بجوشند تا یک رطل آید صاف نموده از آن صاف قلیلا قلیلا بران زنبیب
مدقوق پاشیده بکوبند تا بقوام عمل هموار و یک دست شود پس در قدر برام کرده باتش
ملایم بجوشند تا بقوام آید بعد از آن بادرنجبویه مصطکی و فنجشک زعفران بسبب
قصور ارج مکده درم عود هند و درم نازک کوفته بران پاشیده بر بختند پس در برنج خاج
یا چینه کرده سه روز در روز یک مرتبه از دم تاسه درم بنوشند مقصود دویم در امراض عین
الجمه محمد بن زکریا فرموده از انجمه شیر از مد و انتقاخ و حرمت اجنان شکایت نموده
فصد قیقال و شرب مطبوخ هلیله و تضید بفا حشاش و سداب و هم و درام نموده

۱۰۳۱

10

صیغه رقیق را قریب بیکال ثقلی در اجفان بسبب بخار غلیظ حادث شده بود بدخول
حام بر نشاء و انکباب بطبیخ بابونه و تنطیل سرآب لنگ امر نمود مردی را در یک چشم
حرمت و التهاب بود بفسد قیفل از انجانب و ندیدن طبعه با جاص و سکو
شرب ماء الزمان و تقطیر عین بنیاف ایض و اغتذاجل و زیت امر نمود شبیرا
در عینین جوب و فاروه مثابه آب سفید و عطش شدید بعوض شرب اقراص
زیایطی و ماء الشیر و تقطیر عین بنیاف ایض و امر نمود شخص را از ابتدا
نزول آب شکایت نموده بتقطیر آب رازیانه هر روز و تغییض عین تا یک است
و مداومت اطریفل بر شرب شیاف لکینج بعد از چند روز امر نمود شیخ از مرد و
صداع و حرمت عین چپ و بیوسته طبع شکایت نمود بفسد چپ و شرب
طبیخ هلیله امر نمود صیغه رقیق ورم در عین حادث شد باصلاح لبن مضعوبه
اغتذاز زیر باج و حلب و بر عین صبر پس بوضع خوقه مبلول بر و غم کل و غی
تخم مرغ بر عین و دخول حام هر روز بالغدا و اواره امر نمود زنی را غلظی در اجفان
عارض شده بعد در راه بفسد حبیل الذراع و بعد از سه روز شرب مصبوخ هلیله
و حک جفن و تقطیر شیاف ایض و امر و تعهد جامت نیز امر نمود غلامی را مرد
و صداع شدید و ثقل چپه پنجم میداشت اولاً بفسد و ثانیاً بقطع عرق چپه و

تطلیه جفن ببیاض پش و دهن و بوا مرغود مردیر اخضره در جفن لیری بدون
ادی بود بجمامت و تکمید موضع بخرقه مبلوله بآء حار امرغود عجزه از التزاق
عینین در لیا لشکایت کرد بقصد قیفال و شرب طینح هلیله و تضید عینین بنده
وصفت پش و دهن و در امرغود مردیر اغشا و در عین باصفت قارونه بود
بطینح هلیله امرغود زنه شابه رادیکه از عینین حرته از اول صبر سبب انصباب
ماده دمور بود بقصد قیفال از ان جانب و شرب طینح هلیله و تطلیه سربدهن
و رد و خل و بعد از ان حلب لبن بعین امرغود زنه را بجفج چپ و رم با حمرت
عارض شد بقصد از ان جانب و تطلیه کحضض باب کشنر تانه امرغود مردیر شارب
قریب بیکال دم و حرته در عین بود شرب طینح هلیله در مایه یکمرتبه دیگر از
تقطیر محلولک هلیله اصفیاء الورد و دخول حمام بالغذوات و توقف تا بحد تعرق
امرغود غلامیرا جری در عینین بود بکال الزام شیاف امر و اخضر و شرب تطلیه
به بیاض پش و دخول حمام بالغذوات امرغود مردیر و در آنکه یکمرتبه
از جنس حره دمویه در حالیق عین و دیگر اور مردیر و جفن پدید آمده بود
هر را بقصد از جانب مأوف و تضید بود در امر باب کشنر تانه امرغود شخصه
در فوکشف رأس غم و افتاب بر سر و اثر غم بود پس او را ظلمه در یک چشم

عارضه

عارض شد و اثر از آب و انتشار نبود بخول در آب عذب و فتح عین در آن تاب
داخل عین کرد و استنشاق بروغنه بنفشه هر روز امرغود مردیر از امتلا غشا و چشم
پدید آمد بنقیع صبر یا فایه امرغود مردیر اظلمه در عین بود که در حین جوع اشتداد
مینمود و بول و را پش رقیق متواتر بود و عطش شدید داشت گفت ذبا بطرس
است و شرب ماء الشعیر و تبرید سر بروغنه کل و ماء و رد و خل امرغود مردیر
از شتم شک ظلمه در عین حادث شد تبرید سر بخل و دهن و رد و ماء و رد و سحوط
بروغنه بنفشه امرغود شخصه و جوع و غشی در عین بجمامت بود شرب شارب
صرف امرغود زنه جری عینین بود بقصد قیفالین و اخراج شفت
در دم بعد از ان جمامت احد عین و شرب طینح هلیله در مایه یکمرتبه
و قلب جفن و حک لثه شیاف اخضر و دخول حمام در هر روز یکمرتبه و احراز
از نوم بر امتلا و تعمد شرب نقیع اجاص و کشش در جلاب تا طبعه یابن
بماند امرغود مردیر اجاب و سبل بود بقصد قیفالین در مایه مرتبه و اخراج قدی
از خنجر و در هر هفته یکمرتبه شرب یکشمال ازین حب صفت لثه صبر احمد در دم
عصاه افستین و رد و احمر مکه بچند دم کثیر یکدم علی الرسم حب غم و بر بالار
این حب شرب نقیع پانزده در دم قشر هلیله زرد در ماء مغل و بعد از یک دفعه

فصد و اسهال و غوغه بکجهین کثر الحزول و احداث دو عطسه در داخل حمام ^{بعضو}
 پس انکباب بآب مغلی تا بحد تعرق وجه پس حک نیکو جفون و بنیاف اخضر لیتن
 پس پاک کردن و شستن بآب کرم صاف پس تلطین اجفان و اصداع بخفض
 و ضر و شیاف مامیثا و صندل احر و افاقیا صاف بآب غلب الثعلب و مندباو
 اغتذاب زیر پاچ بالحم الحمل و الجدی و نوم برمی در قیو و قضید جفون و شرب و مرتبه
 باطراف اندبار مدقوقه موضوع بر روی پنبه که دهن و رد خام بر روی آن مالیده
 باشند و بعد از آن انکباب بآب مغلی و بعد از حوض جفون قلیه از شیاف اخضر لیتن
 با اخضر حاد تر نموده و از اکل الشیاء غلیظه و منجره اجتناب نمودن امر خوشحاصل
 جریان دموع بحد بود که شبها لجمیه و ساده ابتلال مرید برفت شرب حب
 ایارج و التیال بهلیلده اصفر محکوک بآب قراح امر نمود مردی را از زیادت ظلمت
 عین در شمع شکایت کرد برب حب ایارج و تقطیر شیاف بکینه امر نمود از
 فصد منع نمود شخص را باطله عین طعام در معده حوضه مرید برفت بطبوع
 بهلیلده آن را نمود مردی مع رمد و قتر در رأس احساس می نمود و مرتبه فصد نیز
 کرده بود بحجامت ساقین در راه یکمرتبه بعد از آن شرب طبیخ بهلیلده بحجامت
 نفقه و حلب لبن الشبایعین و اذن امر نمود صبر رضع یکساله را در حالیق یکعین

نقطه سیاه

نقطه سیاه مایل بخفیه که خاله از نوزاد عارضی گردید بتلطین موضع باغبیج
 بآب غلب الثعلب امر نمود مردی را در وقت عشا حکه شدید در عین حادث می شد
 برب مطبوع و ملیده و دخول حمام هر روز و عرق کردن و حلب لبن الشبایعین
 و قضید جفون بهندباو قلیه از دهن لوزا نمود مردی را یک چشم مثل باد بخانه و گرم کرده
 چنانچه حدقه مستور گردیده بهو فصد از انجانب و تطلیه ورم بصندل و کافور و
 شیاف مامیثا مع و در هر روز چند دفعه در راه شرب مطبوع و ملیده چند مرتبه امر
 نمود مردی از ظلمت یک چشم و تخیل اشیا سی سودا شکایت نمود و در چشم او کورته
 محوس بود برب حب ایارج و تخفیف غذا امر نموده از حجامت و اطاله سجود منع
 فرمود و گفت اگر احتیاج شود فصد اولی بثلث شخص در آن مجلس نقل نموده که دیدم
 مردی را در مسجد جامع ر که چرخ سر از سجود طویل مدته برداشت بیخ فصد شکایت
 کرد زنی از افراط جریان دموع بعد از وقوع عطسه بتعلیق رأس بر طنج بابونه بر
 روز و مرتبه امر نمود شخص را درین وقت قهورشید عارض شد بتعلیق سر بر بخار
 طبیخ تلغم بعد از خروج از حمام امر نمود شیخ از غلغله شکایت کرد بفرمود تا
 حکر بر راشق نموده دار فلفل کوفته بر آن پاشیده کباب کند و بآب که از آن متقاطر
 کرد الکحل نماید پس آن کبر را بخورد پس آن شخص قسم یاد کرد که نه لقمه از آن تمام نکند

بودم که گفت و که بود زایل کردید در شب همه چیز دیدم دیگر را همان مداوا فرموده گفت
که اقور از ان التحال است بکسیچ محلول در عسل و اگر معده محتاجی باید کرد و بعد از
در سردی را داخل عین نفوخ باید نمود اما اگر صاحب کامل و مجلس خود مستعملین
افاده فرموده از انجمله شخصیر از طول تأثیر شمس حرمت و وجع و موعود در عین حادث
شد موضع فوقه مبلول بآء و رد و قلیله از کافور و التحال برود کافور و قطیله بصل
ایض و حضض و آب کثیر تانه امر نمود صفت برود کافور و تونیا رقیق کوفته
مدیر بآء و در بچم با وجبه کافور صلایه نموده استعمال کنند دیگر را از تأثیر فحاش
و غبار همان حال حادث شد همان مداوای مذکور امر نمود شخصیر اخره و وجع و
ورم قلیل در عین عارض گردیده فصد و تلبین و اغتذایم رات و قامعات و قطیر
شیاف ایض کافور و مانند آن بعمل آورده و تسکین نیافته بود بطور انزروت
امر نموده فرمود که مسکن و محلل و مغرور و سریع الاثر است صفت لنگ انزروت
علامه شعیر مغرور مروض و به دانه مکده عدد در ظرف زجاج یا فضا با قلیله
از آب قراح صاف در روز آتش ملایم بجوشانند تا انزروت بکدازد پس سرد
نموده مکرر قطیر نمایند که ده همان روز یا روز دیگر سالن گردانند شخصیر اخره قوی
با وجع شدید و حره و ورم عظیم حادث شد بعد از فصد کامل و حمامت و تقار

مداوا همان

ماء الزمان و شراب بنفشه با جلاب و آب تمر مندر با بنر البقله و لعاب بزرقطونا
و اغتذایم رات عدسیه و حصرمیة و روانیة با ماشیة و اسفاخیة و قریة و
مانند آن و تقطیر شیاف ایض مع بیاض پیض الرقیق یا مع لبن و اگر حده
ماده زیاده باشد لعاب بهدانه با شیر مزوج نموده هر ساعت دوس مرتبه قطور
ساختن و تضید عین به بزرقطونا مضروب بآء الهندیا یا کنبره یا آء البقله
و تکمید بآء الورد با قلیله از سرکه و بعد از سه روز از فصد تلبین طبیقة بنفوخ
بملیه و تمر مندر و خیار چنر یا شراب و رد و التحال بذور ایض و بعد از زرد
بستن چشم و صبر نمودن تا زرد و منحل شود بعد از ان تقطیر شیاف ایض بچم
از الة ترصص و التراق و بعد از ان اعاده ذرور پس تنقیه عین از رمص و
تلطخ ادویه بمثل ملوف بقطن ناغم مبلول بآء و در برفق بعد از ان تضید به
ور دیابلس ۴ درم اکلیل الملک ۲ درم زعفران یک درم نرم کوفته باب کثیر
تانه سرشته با ضمید محرق و منقوع در آء العنب تا مثل مرهم نرم شود و اگر وجع
مشد بوده باشد با آنها سالن نکرد تضید بقشور خشک نشینج لقاخ نیم جو نرم کوفته
باب کثیر تانه و صفه پیض عجین ساخته امر نموده بود فرمود که قبل از تنقیه
از قطیله و تضید بمبررات قابضه و قبل از سکون وجع و شدة ورم و حره از

شیاف ایض کافور

اکل حیوانه احتراز واجب بود شخصی که در چشم پدید آمد به تنقیه اخلاط و
 رطوباب و رقیه بمسهلات مقور ترید و ایارج فیه او غاریقون و بجم صبر و
 وغره بکنجین و ایارج پس ثیف عین شیا فاحمر لثین و تذریر بزرور
 اصفر صغیر و الکحل بانه کل صفت لث فلفل دار فلفل بنوش در کد دریم زعفران
 و حضض کدر ۳ درم سبیل الطب ۴ درم کافور یکدانک و تکمید عین باطلیل
 و قلیله از بلخ و نغمه حمام و اغتراباغذیه معتدله مثل لحوم جدر و حملان و جبه
 ثق و تفکه بتین و عنب و زنبیب و انشاه لث امر نمود دیگر کیر احکمه شدید در داخل
 جفن و لحاظ دموق با سیلان دموع و حرمت باطن جفن بود فرمود که با
 ثلث که از کثرت حکم مقرر کرد پس بادامه حمام و تطلیه رأس بدین مقرر و الکحل
 بتوتیار بقاء الساق یا حصم یا برود حصم و سایر الکحال مذره دموع و تضید
 بعدس مقرر و سماق و ورد احمر و شحم الرمان و غل عین بطبیخ عدس و ورد
 امر نمود که اگر باین مذکورات زایل نکرد ناچار شود از ضد قیفال و عرق
 جبه و ماق و السهال بطن شخصی است علاج رمد نمود فرمود که بکیر شیا ف
 مامیشا و صبر و ورد و حضض و صندل احمر و فوفل و زعفران و صمغ اقراص
 ساخته در وقت حاجت باب کثیرانه ساییده یا آب گانیه یا کلاب و بر

اجنان

اجنان طلائع و نمود که بهترین موضع از عین جهته افتادن در زمان یافتن بانه
 و لیکن در زمان شریک از کمال و ذرورات که انزروت داشته بانه قبل از استفراغ از آنچه
 توتیا داشته بانه و در ایام مرض از نوم نهار و غل وجه باب سرد احتراز واجب بود
 مردی را ضربه بعین رسیده حمره و دم در سپاس عین ظاهر شد فرمود که این طوف است
 و اکثر از سقطه و عینف نیز حادث کرد پس بمدا و ارمد حار امر نمود گفت که اگر
 زایل نکرد کند مسحوق محلول در شیر زنان تقطیر باید نمود و اگر زایل نشود قطور آب
 ناخواه و ماء ملح اندر آن مزیل بود و الا تکمید یا سفنج یا قطن مغسوسه در طنج زوفای
 خشک و صغر تمفید بانه و الا بتقطیر ماء الفجل و وضع قشوره فجل و زنبیب و قلیله از بل
 الحام زایل شود شخص را در حوب ضربه شدید بعین رسیده ملتمس مخوف کردید بوضع
 گون و ملح و تقطیر آب لث بعین امر نمود که بعد از آن زرنج احمر کوفه داخل
 آب نمود حرکت دهند پس از ترسب از صاف لث قطور سازند و چشم را بر دختار کنند
 و برین بقریکاید شخصی به عرقه مثل ذباب و بوق در لحاظ پدید آمده شروع در
 استفراغ نمود بسیار منفعی کردید و لیکن خاله از نقل به فرمود که اگر در اول امر محلات
 ریخ مدا و امینودر بر عت زایل می شد و لیکن چنانچه روز گذشته بتلطیف تدریج غل
 باب کرم و تضید یا بونه و بنفشه و نیلوفر مطبوخ باب و غل عین باب طنج لث

و وضع اسفنج مبلول بهمان طبع و تطلیه بصبر محلول عمل باید نمود دیگر
انتفاخ در عین حادث شده نقل و برودت مله و بقا غم اصبع در آنج
بود بفرمود که سبب این بلغم رفیق و رطوبات مانده است پس تنقیه بدن و
بمسکلات بلغم و غرغره بکنجین و آب کرم و فلوس خیار چرومپنجی و
آب طبع رازیانه و اغتدا بمق اسفیداج بفروغ یا دراج و تذریر بدور اصفر
صغیر و تشیف شیا فاحر لثین و تطلیه بصبر و حصض و زعفران و شیا
ما شیا و اکلیل المملک و عمل یاب طبع بابونه و اکلیل و شعیب امرغور زنی
بر دو چشم بعظم خیار بزرگ منتفخ کردیه اصلاح چشم نایان نبود بانکباب بطبع
بتین حنطه و تعرق کثیران امرغور صحت یافت شخصیر اسبل غلیظ بود بقیه
بدن و دماغ و تلطیف غذا پس باین عوط امرغور صفت کن گذش درم
مرضا فلت درم حصض مک دانک صبر لث درم علی الرسم باب مزجوش
بطریق عدس شیا ف ساخته هر روز یک عدد را به شیر زنان و روغن بنفشه
حله نموده سوطان زند پس بفرمود که اگر حرارت و وجع در سر و عین خود
احساس نماید باین شیا ف اسودت قطره خاصه کن اسفیداج پچدرم قاقیا
مغول درم سبل یکدرم مریمدرم زعفران و دانک علی الرسم شیا ف سازند

ظفر

شخصه ظفره در عین حادث شده بود بعد از تنقیه یا کتال بر و شایر امرغور صفت کن
رو شاکر ظفره و سبل و جوب و دمع و ظله بصبر و پاشا نافع است شادخ مغول
و سنج اقلیمار فضر ملج مندر بوره او من زنجار دار فلفل صبر سبل قرنفل مکدرم درم فلفل
ایض و اسودنید البجر مکدرم زنجیل ملج مکدرم عین زعفران نو شاد در مکدرم و نصف
ببارنازک صلایه نموده استعمال کنند دیگر ظفره بود با کتال با لیسقون امرغور
صفه با لیسقون که ظفره و ضعف بصبر و انتشار و نزول آب و حکم و انتفاخ جفن
نافع است مایران زنجیل فلفل دار فلفل ملج مندر و اندران و ملج احمر شادخ زید البجر
توتیار مندر جرجر بصبر مکدرم صفه فرقی شاکر زیدی اقلیمار فضر و زید البجر مکدرم و ملیده
کابل و اصفر شادخ مندی مکدرم درم زعفران لؤلؤ مکدرم علی الرسم مهیا نموده استعمال
نمایند شخصی استعلاج قروح عین نمود فرمود که در ابتدا قروح و صدق قیفال و تقطیر
شیا ف ایض بدافینون بلین جاریه لازم بود و اگر قرح در سطح قرینه شیا ف یار
طبقه اول باید که بدور ایض که از آن زروت مر یا یکم نشاسته ۲ جزء ساخته شیا ف تذریر
نمایند بعد از آن بود در واکسیرم کتال کنند و بامراق اسفیداجات قرعیه و عدیه
و ماشیه اغتدا نمایند و شیره بزر البقله و ماء الزمان و سکنجین شکر بنوشند و اگر قرح
عمیق و کثیر الوسخ و الرطوبه بود و در واکسیرم و قابوسنج و رطوبه کن کند شیا ف

بیماری

محرَق و حده درور نایند که آنرا منفعت و تخفیف پهن است و نشف قرحه و انبات
لحم و تقوی عین بنمایند و چنانچه قرحه مساوی کشته اثر قرحه مثل پیاضی ظاهر
بش بشیاف احرارین تقطیر و بذور مادی تدریج نایند و بحام رو و نوب فروغ
و طهر و وجود و حمل اغتم نمانند شخص را بشو در عین بود و دیر بقی و
انجام ریافت بفرمود تا یکم کند و نیم جوز زعفران سحق نموده در آب حلبه
کنند و قطور سازند و اگر دیر منفرج کرد و کینج و اشق در آب حلبه چنانچه قطور
نمایند شخصی ۴ اشرو پیاضه در عین بعبو بالکمال شیخ محرق مع عمل ام نمود
دیگر برجهت پیاض بتقطیر عمل و عصا را زایانه مساوی ام نمود بجهت نزول آب
و ضعف بصیرت بماند باضافه بعضی از مرارات ام نمود شخصی ۵ نزول آب
بعبو بش حلیت و الکحل بخلیت با عمل و تعبط براته الدیک ام نمود
فرمود که وجود زکام و معال و صداع مانع قدح بش شخص و خیالات معده
که مقدمه نزول آب نماید بود به تنقیه معده با یارچ فیق و تقوی لث بکلسا کرو
مصطک و اینون ام نمود فرمود که اگر معده حار باشد تنقیه معده به مطبوخ بلبله
و تقوی لث بشراب لیمو و زمان موافق و در ماغرا منع بخار و جذب لث با سفل
و شم صندل و کلاب و تطلیل لث بتر نافع بود در دیر اعزب منفرج کردیده بود

کوفه.

بوضع لب جوز عتیق مدقوق بعد از عصر و اخراج مده غریب از تنقیه لث ام نمود
فرمود که تقطیر ماء سداب و ماء رمان ترش تر نافع بود شخص را فم غریب
منه کشته مده خروج ریافت بتضمید بزهر و بعضی بخیر یا مطبوخ بلبله
واتن با قلیله زعفران ام نمود فرمود که لب خنجر سمید و قلیله کندر مسح
بماء الجرجیر نیز منفع میگرداند بجهت انبات منتشره و متناثره الکحل بنور
تمر محرقه ۳ درم بسنل و ۲ درم سحق نموده ام نمود شخص را جوب عین
رخم میداشت بعد از استفراغ بفصد و مسهلات بتفشیج و نفوق بلبله زرد
باشک و حک جفن بشیاف احرار یا اخضر و بعد از سکون اذیه حک و حده
و الکحل بذور راغب فرمود که مقصود از حک جفن سیلان دم فاسد و
نزول خستونته بش و فرمود که این دو مخصوص بحوب و نافع بش صبر محرق یکم
نوشادر نیم جوز کوفه بعمل خلط نموده الکحل نایند مردی را جوب عین بود
بحک جفن و بعد از حک تقطیر ماء الیمون معضوغ و تضمد عین بصفه
پیشن و دهن الورد ام نمود و بجهت شغزاید و منقلب قلع شجر کنگاش
و تطلیل محل شمر منتوف باشد و نوشادر و حافر جار محرق هم مساوی مسح
و معجون بعمل ام نمود فرمود که تطلیل موضع منتوف براه قنقد تر نافع باشد

10/10/19

لکن مقصد سوم در امراض اذن آنکه مجربین زکریا فرموده از آنجمله شخصه
وجع اذن با صداع و حره وجه و حاره سر و ثقل و دمه بود بقصد قیفا
و بین الكتفين و تقطیر پیاپی پیاپی مضروب بدین الود و الود
الورد و شرب شراب عنب و نیلوفر و اغتذایم زوره ماش بلب لوز و
تظلیه حلاله اذن بصندلین و ماء الورد و ماء الکزبره و تنقیه بدن بمطبوخ
فواکه و هلیله زرد امر نمود شخصه اسبب مشر در ایام حاره ذریایم و وجع اذن
حادث شد بتقطیر دهن و رمد بر کل و وضع خرقه مبرده و شرب شراب
بارده و نرید دماغ امر نمود شخصه از تقدم تدایم مبرده وجع اذن با ثقل سر
و کثرت بزاق و بله منحنین عارض شد بنضج و تنقیه بلغم بمثل ایارچ و محمل
و قوقایا و غزه با ایارچ و عمل و تقطیر اذنان حاره مثل دهن فجل یا دهن لوز
تاج با ماء فجل مفتر امر نمود که تقطیر روغن که نسج عنکبوت در آن جوشانیده
باشند انواع اوجاع اذن که سبب آن برده باشد نافع بود شخصه اسبب مشر
در ایام و ریاح بارده وجع اذن پدید آمد بتسخین اذن بادمان و فطولات
و کمادات مسخنه و داشتن اذن بر بخار طپخ لفت و خذل امر نموده فرمود که
اگر سبب ریختن آب در بر حادث شود که بعد او از مذکوره زایل شود و همچنین دوی

طین

وطيني يحر غليظ الاماده را نیز نافع پنج شخصه ۴ دو بر بود بوضع فتيله که از تين خشک
مذقوق با قليله از خول امرغوه و زعفران که اين فتيله حکم از نيز نافع است و همچنین
نقصان و نقل سمع يکر و بلغم امفيد بود مرد را زير کي اذن و سر مثل آسياب سيلان
لعاب در نوم بجا بتللال الحيه شکايت کرد بجا ايارج و غذا ماء الحمص امرغوه مرد
از ورم حار در اصل اذن يسي و تفرج کن شکايت نمود بفسد از انجان و اسهال
طبعه و تطليه بحر هم ابيض امرغوه صبر ضيعا در و اذن ورم با حرقه وجه بود زهره
اورا بشرب ماء الشعير ماء رمان ترش و صبر را هر روز بسق ماء رمان و مسح موضع
و ارمه بدن و در و کافور امرغوه شکايت کرد زنه از ضربان و وجع در يک اذن بفسد
قيفال از انجان و تقطير شيا ف ابيض و شرب ماء رمان ترش و غذا طفيل امرغوه
مرد قریب به پنج ماه در تحت اذن بمنز حار و ضربان عارض شد بفسد از انجان و
تقطير جلاب مخرج آب هر روز سه مرتبه بعد از ان تقطير شيا ف ابيض امرغوه
و اما کي صاحب کامل افاده فرمود مانند از انجمله شخصه ۴ وجع اذن حار بود بعد
از فسد و اسهال صفرا بتقطير دهن الورد و دوج و خل خرما و الحصرم مکد نیم خور
بسیار بر مزه قطور سازند و اگر بآن ساکن نکر در جلاب لين و لحظه صبر بران پس
نصف لتر و حلب لبن ثانيا و ثالثا امرغوه شخصه از بلغم و رطوبه وجع اذن

حادث شد بعد از تنقیه بتقطیر ماء مرزجوش معصور و اگر آن ساکن نشود بوضع فیه
 مبلول ببول بقدر اذن و تقطیر آن بآذن امر نموده فرمود که بهترین و نافعه ترین قطرات
 آنست که ورق غوب رطب مدقوق را در میان ران که خالی نموده باشند باقلیه از آب
 پیر کرده در زیر آتش کنند تا به پزدن کل ازان آب پاک کرده پیفشند و قطرات سازند
 شخص ورم و بثره در اذن منفر کرده و قیحه ازان مرآت بفرمود که آنزوت
 و مرونم الاخوین و کند و شفاف عامیانه نرم صلایه غصه بعمل برشته فیتله کتانه بآن
 آلوده بعد از تنظیف اذن در اذن نهند مقصد چهارم در علل انف
 آنچه محمد بن زکریا فرموده از انجمله شخصه نزل و حرارت بود به بفشه مرآه و ماء الشعیر
 امر نمود و بعد از آن کسین حرارت بشرب طینخ زوفا تا شاه نمود و بجهت سخونه سر
 از مواحر حار و زکام و نزل بسبب شراب و سهر بصب ماء صادق البرد بر یا فوخ و وضع
 تلج بران و بجهت زکام و نزل از مواحر بار دوشا بصب ماء الحار و بجهت پیس طبعه
 در زکام حار بشرب قمیحه بفشه و بلبله زرد و کرام نموده در از سیلان آب از منخرین
 قریب به ماه شکایت کرده گفت که هرگاه محتبس میکرد و جود خدین پدید میآید
 بدک را اُس بخور خشنه و پیدایش دایم و قبل از نوم غرغره بشرب خشناش
 بمیخ وادامه شرب فلوس خیار چرب شراب بفشه و تخمین و تعلیق را اُس

در حین

در حین

در حین

بر طینخ بابونه و اکلیل الملک و احتراز از نوم بر قفا و از دخول حمام امر نمود غلام
 مصفار را قریب بیکال رعاف بالینه طبع بود بشرب سویق الشعیر بماء صادق
 البرد در وقت فجر و تبرید سر بآن آب و تلج و کافور و شرب اشیا را بارده و حصم خل
 و شدا طاف و فخذین و غذا بغرغ و ساق و حصم و بجهت لینه طبع این قرص را
 تألیف نموده بشرب هر روز سه درم ازان با یک طسوج کافور و آب انار شرب
 امر نمود و صفه تلخ بزر بقله الحماقه درم انبر یا ریس و ساق مکد پنجم بزر خس
 و بزر خشناش مکده درم علی الرثم قرص سازند و اما آنچه صاحب کامل فرموده
 از انجمله تخفیر از کام حار بود بعد از فصد و سحر از کشف رأس و مخرات از روز
 اول تا ثالث هر روز بغرغه ماء و ورد و اجتناب از غذا امر نمود تا در مواد نازله از
 منخرین نضج و خنر پدید آید پس بدخول حمام و صب آب گرم و انکباب بطینخ
 بابونه و اکلیل الملک و بفشه و به تقلیل غذا و شراب امر نمود دیگر از کام حار
 شد بتکرار تمکید بر خرقه شدید استخونه وادمان شمع اینیون مغلیه امر نمود فرمود
 که اگر زایل و ناقص نشود بفسد و تلیسین طبعه عمل باید نمود مرگومیر از فصد
 و اسهال انتقاع حاصل نشده ماده بصد رنزول نموده عال و حمر عارض شد
 پس بفسد وادامه ماء الشعیر یا بفشه مرآه و بعد از سکون حاره و خورعال

در حین

بتلین طبیعت بمویات امرغوم فرمود که واجب است اصحاب زکام و نزله تا سه روز
 بماء الشعیر فقط اقتصار نموده تا اثر از علته باقی نماند و تناول حیوانی و نوم نه از خصوصاً
 بعقب طعام و خصوصاً برهنه استلقا و از شرب آب سرد و باردا حصر از واجب دانند
 شخصی زکام بصدر پایل شد بفرمود تا در صبح و شام بطبیخ کل سرخ و کلنا و قشور
 حشاش و کزبره یا بنه و حب الاس مرضوض در ماء و در سرد نموده کند شخصی
 اکثر اوقات بسبب رطوبات غلیظه بلغمی زکام و نزله عارض میشد مداومت معجون
 انجبه و تدمین اطراف و سرة و مقعد و مذاکره غسل رأس بهما بون و بورق امرغوم صفة
 معجون انجبه نیز انجبه زرا و نمد حرج لب لوز مرکد چند درم قردمانا فلفل مکدره درم
 پریاوشان رب سوسن و فاخر شک مکدره درم علی الرسم با عمل یا شراب بنفشه علی
 معجون کنند شخصی در اغلب احوال مسامات رأس منبذ میگردید و زکام حادث
 میشد بغسل رأس بدواء النظرون امرغوم فرمود که در تقطیع مام سر و تنضیع و
 تحلیل ماده زکام به نظیر است صفة بونه احر پنج اوقیه ملح یک اوقیه در صو کرده
 و بطین گرفته یکسان روز در آتش بگذارند پس بر آورده با شراب عنبر فقیق سحق
 نموده در جام بآن برشوند شخصی از بلخ اخلاط غلیظه در مصفاه حسن ثم باطل
 گردیده بتقیه دماغ و تقطیع بشونیز و ابوال ابل محفوفه مساور و مسحق بلنف و تعیط

ببخش

در صبح و شام

ماء السلق

ماء السلق که قلیله از آن در آن حل نموده باشند امرغوم شخصی از افراط رعا ف و
 انتفاع از اکثر قناییل و نفوحا لبه شکایت نموده بتطیل رأس بآب شدید البرد و
 تمهید سر و جبهه بعفص اخضر و قشور رمان و ورد یا بس مکدره و عدس معطر
 و جود حضض مثل مجموع باب آس و ماء و ورد عجمی نموده و وسیع بشب یا نه و
 نسا و مسحق در غایت نعومت امرغوم شخصی از بخت انف شکایت
 نموده بغرغره ککبیین و ایارج فیکر او خردل بعد از آن بغرغره شرابی که قندفل و بنبل
 و فودنه در آن پخته باشند و سقوط ماء فو تیج و نفوخ یکدانگ فودنه کوفته و ادامه
 اشام مرصاف و حماما و افاقیا مساور کوفته و معجون بعمل و تطلیه داخل انف بحام
 و ورد مدقوق و معجون بدین بان امرغوم فرمود که تعیط بنبول ابل در آن لاله این
 علت مجربست مقصد پنجم اراض فم و حلق و سوراخ مجربین زکریا فرموده از انجمله
 صبر مشیت سکه به نقل در زبان عارض شد چنانچه قادر بر قراوة نبود بغرغره
 سکنجین با قلیله از خردل و دنگ لسان بلخ و غذا بقلا یا مع زیت امرغوم که هلیرا
 پیوستی در فم و وجع در ظهر و در لبایا نقل شدید و انگار در بدن بود چنانچه مانع
 تناول غذا گردیده بود بقصد با سلیق و شرب آب انار شرش با طبا شیر امرغوم
 علیل گفت که مرا به قرايض در بدن هست بنا بر آن از فصد خائفم فرمود که تو

ببخش فم و حلق و صبر

بر بر سر مریقی ملتفت مشو و فصد کن تا از وجع انسان با حرقه قاره
شکایت نمود بجامت و قطع چهار رک و مضغ طرخون و مضغ نخل و شرب ماء
الزمان بالعذوة ⁴ امر نمود شخص ⁴ لب بالا و رم نموده اطباء تو هم ریج قونج
نمودند استاد فرمود که از نزول ماده و مویست از رأس پس بغضد قیفا از
دست چپ و وضع اشیا بارده مثل مرهم الفیداج بر موضع و ترغیف و تلین
طبع بطبع هلیله ⁴ امر نمود شخص ⁴ لب و رم کرده بگو بتطلیه من ⁴ امر نمود زایل کشت
که لیل این سورقم با قراقرط بنمود که این شور بنابر برامعاریست پس بالزم
ساقیه بعد از آن بغضد چهار رک ⁴ امر نمود مردی را وجع انسان با خروج دم
به سنج بود از ملاقات آب سرد و وجع خور یافت بغضد کحل و تناول ترشیا
امر نمود شخص ⁴ وجع انسان از فصد استاد پذیرفت شرب حب ایارج
و تریاق الانسان و اغتذا بحمضه بادین ⁴ امر نمود مردی را که دامیه بود فصد
قیفا و بعد از آن چهار رک و مضغ ماء و در که ساق در آن منقوع باشد و
و اکثر مضغ طرخون ⁴ امر نمود شخص ⁴ دامیه بود بشرط لته و الصاق
و رد و طباشیر و ساق و کزبره و کرفازج بالتویه باقلیل از کافور سخی نموده و
بر لته ماصق ساخته ⁴ امر نمود فرمود که تا تو ایند بیا نگاه داری و بجو امض اغتذا

نادر

مردی را

ناید از اکثر نوم مع الحل در اصل اسان و حلق بشور حادث شد چنانچه
بر اسان طعام و ابتلاع رقی قادر نبود بغضد قیفا از ناحیه عریم الالم و
تغزو نخل نموج ⁴ الحظ ⁴ لمحضه و مضغ طرخون و اسان رقی لنح قلیلا قلیلا
و شرب ماء الشیر و شرب طبع هلیله ⁴ امر نمود دیگریرا جهت شورقم بغضد
طرخون و حله ⁴ امر نمود استاد را از تاثیر شمس حارته در سر و حادث گردید
جهت رفع لنح با کحل تلج مبادرت نمود و بعد در اسان عارض گردید به مضغ ماء و در
باقلیل از کافور ملا و اغود زنی را بعد از ارتقاء حیض مدته وجع شدید در
انسان حادث شد چنانچه قادر بر مضغ نبود بغضد قیفا لیس در مدت چهار روز
امر نمود مردی را و مردی را لب بالا و وجع در سن که بملاقات آب سرد با کن
میشد حادث شد بغضد و شرب اقراص بنفشه و غزوه نخل و مضغ طرخون ⁴ امر
نمود مردی را از ضیق خلق قریب بده سال شکایت نمود فرمود که در خلق
و مرض سرطانست بغزوه فلووس خنجر و طبع ناین ⁴ امر نمود دیگریرا جهت
الصوت بود اغتذا بلین حلیب با شکر فید ⁴ امر نمود مردی را جهت تصفیه خلق
بغزوه جلاب و دهن لوز و زبیب طائف منقوع در دهن لوز صبح و شام و
شرب لبن حلیب با شکر بالغذوة ⁴ امر نمود مردی را وجع و ضیق در خلق و لمیر

در رأس چنانچه از شدت متاذر میشد و از کشف سر استراحت دریافت حادث شد
 فرمود که اینجاست خنای است پس بفسد باسلیق و غوغه بکنجایی بعد از آن
 شرب ماء الشیر و غذا السفاج بدین لوز از منمود زینرا بجه صوت بود و از تکرار
 اغتدال بلین حلیب حائز بر و عارض شد بفسد باسلیق و شرب ماء الشیر بدین
 لوز و ترک لبین تا روال حر و غذا برید با سر امر نمود زین سبب حارة مزاج فسد
 نموده خنای برون نیامد روز دیگر وجع در حلق پیدا آمد پس با عاده فساد از جانب
 و غوغه بجلاب و تناول بفسد میام نمود زینرا حوقه حلق و لهیب نصف وجه از
 ناحیه سیری شکایت نمود گفت که شش روز قبل ازین فسد کرده ام شرب ماء کاجا
 باشد در لب و شرب سبب در غده بعد از آن ماء الشیر و بعد از آن ماء روان ترش
 و وضع خل و ماء و در بر رأس و خدش داخل انف جهت تسلیل دم نموده در یک
 کج بود که از هوا بار در راحت دریافت پس فسد نموده بعد از آن وجع در ظهر وی
 پیدا آمد استاد بنض و گرفته گفت که این وجع بسبب شرب خر بعت فساد حادث
 شده بتخفیف غذا و ترک حمام و مسج موضع بخیز امر نمود صبر و لهاته ساقط شده
 بود بدلك لهاته بعلیه شکر و نوشاد بعد از آن مضمضه خل و ماء و در واکل قطعه از کلینین
 هر روز امر نمود در نزد و حاضر شد و گفت در غرض لب خوف از دندان عدد در چند

از دندان

از دنا نیر ذهاب ابتلاع نموده از آن وقت در نفخ و منتظر خروج لیم بیه و منقار
 و ملیتات نیز خورده ام اصلا اثر ظاهر نشده شرب ده الحل یا ملح کثیر و شرب اشپای
 الملح و استغاف ملح بعد از آن بتحرک و مرش کثیر امر نموده اکثر لیم دنا نیر بیرون آمد
 و اما آنچه صاحب کامل فرموده از آنچه شخصی به سبب پس ثقل عسر حوکه زبان عارض
 شد بغوغه و مضمضه لبین جاریه و روغن بفسه یا دهن لوز یا دهن لب حب القوع
 و تضید قفا با ضده مبرده بمنزله این قیر و طبر و روغن بفسه و روغن مغر که در موم
 با هم کداخته یا بنحوم ملینه مطبوخه امر نمود دیگر بسبب امراض عصبیه بلغمیه ثقل
 و کثرت در زبان حادث شد به تنقیه بلغم و غواغر حالبه رطوبات و تضید قفا با بلغم
 ضاد صفة لیم موم و روغن زنبق را با هم کداخته پس با بونه و اکلیل الکک و نام
 و مرزنجوش مکدیج جزء خردل عاقر قرحا شونیز مکدیج جزء چند پیکره جزء نرم
 کوفته بران پاشیده برهنه اندام نموده فرمود که مداوا ترشخ زبان یا بس و رطب
 نیز بمد کورات بلغم دیگر استرخار زبان بود بومود تا جایی که مصلح استوار
 خاطر نموده بر اصل زبان بماند تا تسلیل لعاب نماید دیگر بسبب استرخار
 زبان از تکلم عاجز شد بفرمود تا فرقیون و کندش بر اصل زبان بماند و جتر
 از حلیت یکدرم علك الانباط ۲ درم ساخته همیشه در دهن دارند شخصی

است علاج جوارح زبان که بسبب تناول ادویه حاره و یوفه و عمل و یا مالحه
یا از شدت عطش یا از جوارح معده و دماغ حادث گردیده بنوع نمودن آب
بزرگ و طونا و ماء الکعیر و غنک و بنفشه و امساک پستان و نورالاجاص و غیر
همند و مضمضه بماء لسان الحمل و ماء عنب الثعلب و ماء دهن و رد و بادین
بنفشه باز بدین روغن و اغتذا با کاع و صفه بیض نیمبخت و اجتناب از ترش
شور و حویف و امثال اینج حب ام نمودن صفه کنگ مغزیم خربزه و خیار و کدو و
کثیرا و ترنجبین بالعباب بزرگ و طونا حب کنند شخصی بسبب ورم اعصاب
حلق زبان از خم بیرون آمده بود بدین مصل یا محاض اترج یا ریاس یا
رمان ترش جهت تسهیل لعاب و اگر جهت نکند بدینک ملح و خل بالا و بفسد
قیفار و عوق تحت زبان ام نمودن شخصی ورم حار در لسان عارض شد بعبو
بفسد قیفار و اسهال بمسهلات مقور یا یارح و ترید و شرب ماء رمان ترش
و آب غوره و بطینخ همند و مضمض طبینخ کزیزه یا بیه در کلاب که ساق درو
مرو س غوره باشند و بعد از سه چهار روز به مضمضه ماء هندیا و ماء عنب الثعلب
و ماء کلم و تغریبانها با قلیله از لعاب بزرگ کتان و در انحطاط مضمضه و غرغره
طبینخ یا بونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و بنفشه که خلوس خیار چند در آن حل نموده

امرو

امروده و فرمود که مداوا بر سوزان نیز مذکور است بنوع دیگری از ورم زبان نکایت
نمودن جوارح شده کرد و فرمود که مده در آن جمع گردیده به تنضیع و تغیر نیز باید کوشید
پس بنمودن خشک بار و غنخ بنفشه بالعباب بزرگ کتان و بزرگ و با ماء تین
یا میبخت فاتیار و غنخ بنفشه مضمضه و غرغره کنند یا تنضیع کامل یافته منفر شود
و بعد از آن تغیر پند مغوسه بروغن کل بران بگذارند و بعد از آن قاع و هم الفیداج بران
نهند دیگر اگر ورم زبان انقدر عظیم نبود فرمود که امساک اب کرم و روغن بنفشه
در خم جهت تنضیع کافیه بنوع صبر ضعیف قلاع خم بود بوضع خوک کتان مغوسه در
مرد اینج محکوک بر حجر ام نمودن پرا قلاع بود به نشانی نشو را نمودن صفه کزیزه
یا بیه و در دماق عدس فوفل طبار کزیزه کافور ربع جزء سحق نموده استعمال
کنند دیگر بر اجته قلاع فرمود که در دماق پندرم نشاسته سه درم بزرگ بقله عرس
مقشر شکر طبرزد مکدم درم قاقله زعفران مکدم درم کافور و انقی علی الریم
سازند شخصی به شقاق غایر در لب بود به تطهیر موم کراخته با شحم بط یا بنطلیه و در
یا بس بالعباب کثیرا ام نمودن دیگر بر این قریه و طبع ام نمودن صفه کزیزه موم فید شحم دجاج مکدم
ده درم با هم کراخته و کثیرا و الفیداج و غصص اخضر مکدم پندرم در غایت نرمی
صلایه نموده بان مخلوط نمایند دیگر بر اوجع انسان حار بود بطینخ و ورق دلب

وثر طرفادخل تمحض فرمود دیگر با وجع دندان بار بود بوضع دانه کشته
و نمک کوفته مخلوط بخل ام نمود در آیه مضغه خل و ملح ام نموده فرمود که این سه
وجع دندان حار و بار در آن نافع بود و سه سنون مذکور که با تسکین وجع مطیب
نکته خم و مقول شده و محل دندان نیز باشد زرد بحد دقیق الشعیر که بعل معجز کرده
نموده باشد و اصل قصب محرق مکر درم نمک اندرانی درم هیل کبابه
بعد بسیار عا و قر حاکم درم طباشیر کلسر شنج محرق فودنه عود مشک
قرنفل مکر درم نرم صلایه نموده سنون سازند اصل سنونیکه همان نفع دارد
صفه آن بعد از بعضی مقصره فوق غیر ناعم به شراب ریخته عتیق ملتوت و
عجین و اقراض رقاق ساخته بر طبق دستور آنش ملایم بگذارند تا خشک و سرخ
پس سرد و نرم کوفته یک اوقیه ازان بگیرند و از کنز راجح پنجاه درم عود دهند
صرف هم ملح اندازند و زرد البحر مکر درم سحق نموده سنون سازند شخصی
لهامه سا قاطنه بود بفرموده ثابت و کلنا را سحق نموده بانبویه نفوخ سازند
و بملقه صغیره رأس بلهامة بمالند و در آن بجم و خنای حادث شد بعد از وضو
کامل بدفعات و تلبین طبع بجهت لینه و شرب ماء الشعیر بعد از و ماء روان
تقلیل غذا و غره در ابتدا با شیار قابضه قاعه و به نفوخ این سه و بخلق صفه و در

کندن

بزر بقله طباشیر شکر طبرزد کلنا را و نرم صلایه شده ام کرد و بعد از سه روز
غره باب کشته تانه یا بطبیخ عدس و رب ثوت و روغن برفه مقهر این
غره بطبیخ غلب و ورد و عدس و اصل سوس با فلوس خیار چرودر
منتهر جبهه تحلیل غره باب غلب و آب رازیانه با فلوس خیار چر و پیچ
و بجهت نضج و تفتیح غره بطبیخ تین با قلیله از خر و فلوس خیار چر یا پیچ
یا غره بزر مرو و بزر کتان کوفته با شیر بز و بجهت تفتیح غره بطبیخ تین
بار و غره کوفته و بعد از آن غره برفه بیض مضروب باب و دهن لوز حلو
با قلیله از کثیر او نشاسته ام نموده دیگر با احتیاط نضج یافته بمذکورات منجمند
بنفوخ ادویه قابضه بخلق بمنزله عفض و کلنا را و کنز راجح و مقهور اندازند
شب یماز نرم صلایه شده تا بقوت و شسته جمع اجزا بفریق و تفتیح نماید دیگر
خلاق بلغم بود بفرقه رب جوز بامرو زعفران و آب رازیانه پس بفرقه
طبیخ حلبه و رازیانه با قلیله از عاقر قرحا و تطلیه داخل و خارج حلق بخرو
کلب بعل ام نموده و بجهت ابتلاع عظم و شوک ببلع تین با قلیله از خر
او پیچ ام نموده شخصی از ورم داخل و خارج حلق شکایت نموده با دویه
قابضه با محله مثل اسان الحل و هند با و دقیق شعیر و خطره و بابونه و

مدقوق ملتوت بدین لوز و محلول بآء و درو بر عنق و حلقوم و قفا
 امغمو فرمود که در اورام حلق قبل از استفراغ و نقصان ماده از غده بقوا
 احراز باید نموده که موجب از دیار وجع گردد شخصه شوک سمک در اف
 حلق متشبهت گردیده مانده و حوکه نمینود و بنمود تا هر روز بعد از
 امتلا معده درم حوف محوق باب کرم بنوشد و قی کند مقصد
 ششم در امراض صدر را پنجمین زکریا فرموده از انجمله شخصه ۴ سعال
 یابس و اصفراقاروه بود بتناول ده درم بنفشه مرابا و بعد از آن
 ماء شعیرو اغتذا با سفنا خیمه بدین لوز امغمو شکایت کرد مرد را خوشن
 صدر و سعال بعد از علته که در صدر یافت کثیر قریب بسه ماه داشت
 و انتهای طعام نیز ناقص شده بود طبیعته محبس بود بتناول هر روز
 بنفشه مرابا و کلنکین مکرر درم و در هر چند روز بنفشه مرابا و
 خل زیت امغمو مردیرا سعال یابس عذیم التفث و التها که بهوار بار
 ساکنه میکرد شکایت نمود بنفصد و تناول اقراص حنظل عذیم البنج
 باماء الشعیر نمود شخصه ۵ سعال شدید از حرارت یافت کثیر و اعتدال طبع
 و حره بول بود بنفشه مرابا و غذا استفجاج بدین لوز امغمو مردیرا ربو

بنفشه مرابا

بنفشه مرابا

شدید که قادر بر تنفس نبود مگر بعزت نام و با آن نفث کثیر قلیل الدم
 نیز خارج میکرد بنفصد با سلیق چپ و تناول هر روز ده درم بنفشه
 مرابا بعد از آن ماء الشعیر و بنج و دهین لوز امغمو زکریا سعال و پس
 و ارتفاع حیض شکایت نمود بحجامت ساقین و مطبوع زوفا بکوفس
 و از یانه امغمو مردی از وجع صدر در سعال و به الم شکایت نمود
 بنج صدر بدین و در باموم که اخته و بتکثیر صلب ماء حار و اعتدال با
 و که و دهین لوز امغمو مردیرا پست لال ربو بود که در غدوات
 رطوبات مائز مزید اپض خارج میکرد و از تناول انتهای بارده اشتداد
 یافت با شانه بعضه اطباء ماء الحبی نوشیده متفر کردید و قاروه قننی
 داشت فرمود که در رویه وی الشیخا لرحیه جمع گردیده محتاج بکثیر قلیل الحده
 بر مقدار حرارت بدن است تا قلع لوز رطوبات ناید پس بمسهلا
 غاریقونه و حنظل پس بجمع ربو پس بقوص و در پس حلق راس
 و نظایه خول و اشباهه لوز بر راس و اغتذا با و راق ترب و استفجاج
 بدین لوز حلو و در مفره مرتبه بجهت حفظ قوت بلعوم خفیف و استفجاج
 امغمو فرمود که اگر قادر بر کسر بدین بنج بجهت قلع رطوبات و مواد نافع است ز

جبله ربو بود و رطوبات بلغم از ریه دفع می شد به برفه مرطوب و طبع زوفا
 و غذا شیر پاک را می نمود و تخمیر ضیق نفه با حوقه صدر و غم بود بلزوم
 ماء الشعیر و کنگبین و برفه مرطوب را روز و بعد از چند روز فصد با سلیو
 جب امرغوشا بر عسر نفس باور در حواله حجاب معده بود و قاروه
 اصف بود بشراب شراب حشاش و اعتدال بخور جلاب و دهن لوز با
 خلزیت امرغوشا از حوقه صدر و لیس طبع و وجع شقیه
 شکایت نمود با قراض حشاش و ماء الشعیر و حصور که از کعک
 و لوز ساخته شد و نقطه شیاق شقیه بلین جوار را بدن امرغوشا
 از ربو و نفث شدید و ضیق النفس شکایت نمود بشراب شراب
 حشاش در لیال و طبع زوفا در غدوات امرغوشا و شیخ ضعیف القوه
 شوره بود بتناول سبب درم برفه مرطوب و ماء الشعیر و غره باب کرم
 و تناول آب بطیخ هند را می نمود شیخه بعد از مرض طویل عار با نفثه
 ایض با السعال عارض شد بخاطرب الاس با ماء الشعیر عذیم الکر و غذا
 بکعک و لوز فشر مقلو امرغوشا و شیخه ده سال سعال بود پس حشاش شراب
 عذیم او را صنفه با ماء کرم و تناول رصیح و نام کنگبین یا کرم و اعتدال با سفنا

درم

امرغوشا ربو و سعال و ضیق النفس و قاروه که در غم نفث بود بفسد کامل از
 با سلیو جب و تناول معجون ربو بطیخ زوفا با برفه مرطوب را می نمود و در سعال
 و نفث غلیظ ایض مختلط بدم کثیر بود با قراض حشاش هر روز ۲ درم ماء الشعیر
 عذیم الکر امرغوشا از تلیس طبعه منع نمود و در سعال صعب مزمن که
 مؤدی بقوم شد شکایت نمود بوضع پنبه مغشوشه در نقطه السور بر حوقه خلق
 و شرب قلیلا از نیل با ماء و در حار امرغوشا گفت که بغایت نافع و در طفلان
 انفع است شقیه سعال با نفث ایض برفه برفه با فلو س خیار
 در لیال و برفه مرطوب در غدوات و اعتدال با سفناج با دهن لوز امرغوشا و در ۲ با ترنجبین ص
 سعال با خروج نفث مختلط بدم و قیح قاروه اصف بود با قراض حشاش
 عذیم الکر امرغوشا عجزه ۴ یکماه سعال بود پس بیکر فو دم کثیر قدف بعد
 از آن سعال وی خالاز دم نبود و قی مزید می نمود و اصل ضیق در نفس
 فرمود که این از انفتاق عرقیست در ریه و مؤدی بسل میگرد پس به
 مداومت هر روز قرص بد که جبهه نفث الدم تالیف شده یک شربت با یک
 قدح ماء الشعیر عذیم الکر که در کور سیر جلاوات جلا امرغوشا
 و در نیموضع احتیاج بتغریه است و غذا با غدی مغریه مثل الکاه که خا

درم
 ربو و سعال
 طبعه
 کثیر
 بدم
 کثیر
 قیح
 قاروه
 اصف
 بود
 با
 قراض
 حشاش
 هر
 روز
 ۲
 درم
 ماء
 الشعیر
 عذیم
 الکر
 امرغوشا
 از
 تلیس
 طبعه
 منع
 نمود
 و
 در
 سعال
 صعب
 مزمن
 که
 مؤدی
 بقوم
 شد
 شکایت
 نمود
 بوضع
 پنبه
 مغشوشه
 در
 نقطه
 السور
 بر
 حوقه
 خلق
 و
 شرب
 قلیلا
 از
 نیل
 با
 ماء
 و
 در
 حار
 امرغوشا
 گفت
 که
 بغایت
 نافع
 و
 در
 طفلان
 انفع
 است
 شقیه
 سعال
 با
 نفث
 ایض
 برفه
 برفه
 با
 فلو
 س
 خیار
 در
 لیال
 و
 برفه
 مرطوب
 در
 غدوات
 و
 اعتدال
 با
 سفناج
 با
 دهن
 لوز
 امرغوشا
 و
 در
 ۲
 با
 ترنجبین
 ص

از اشیا حاره حاده بنام امغوضه زنده حار را سعال و نفث ایض و بتر و قوی
و هر قریب به هفت ماه بود بشرط طبع زوفا امغوضه شخص را سعال و قذف
به بود بشرط خنثی و سه دفعه هر شب امغوضه صبح از شده سعال حمر
عارض میشد و طبیعت یابس بود حجامت بین کتفین و شرب خیار حمر
با جلاب در لیل و لعوق خنثی در غذوات امغوضه شخص را سعال
بعو که از شرب آب سرد استداد و از خروج نفث راحت مریافت و بنفشه
مرامع طبع زوفا امغوضه زنده شب 4 بعد از بچاه از سعال و قذف و مرطوب
بحرم ریه با وجع در جنب ایمن بران افزود و سهولت قذف می نمود به اقسام
خنثی و ماء شعیب عظیم شکر امغوضه غلام را شوصه 3 حمر بود به بنفشه مراب و انفا
بدین لوز و حجامت بر کاهل از جانب شوصه وضاد شوصه امغوضه زنده در
جانب ایمن شوصه بود و منفجر گردیده ماه خارج میشد و وجع باقی بعو
سعال خفیف و نفث رقیق بر آن بود بفرمود تا خرقه ناعم الحسوز از ریشه
ناعم غوضه محل وجع را بران تکیه دهند و جوعه آب کرم بنوشند
تا موضع پاک شود پس بطبع زوفا امغوضه مرد را شوصه بود از ضعف
قوت قادر بر اخراج دم نبود بمداومت هر روز کنجین سازج بعد از آن ماء شعیب

در ک

مرد را یکی شوصه که نه شده بود در چند کاه حمر حادث وی میشد و قذف قلیل بالغ
بعو بتناول هر روز ده درم بنفشه مرامع طبع زوفا بعد از آن ماء شعیب سبب
حمر و غذا قریب بدین لوز وضاد شوصه امغوضه مرد را در حجاب فوق طحال و بر
بود که از انضغاط لنج التها به برأس مرتفع گردیده دوران در سر بعد از آن صرع عارض
میشد بقصد یسر و شرب ده درم فلوین خیار حمر یا شراب بنفشه امغوضه که هر 4 از
وجع تحت اضلاع جنب ایسر و ارتفاع لنج بمعه و ظهر و استداد وجع از اضلاع
بر محل وجع و اضلاع قاروه شکایت نمود و اضلاع سری در نفس نبود پس بقصد
و سایر معالجات شوصه امغوضه فرمود که شراب کنجین از کاه حمر و شراب و چهار جزء
آب بعو بنام از اعوان اشیا است بر تحلیل او رام حاره و تبرید لنج مرد را هر روز یک
مرتبه و کاه و مرتبه وجع عظیم از اعظام صدر از جانب خلف یسری تا بموضع
عواد و حلق و حادث میشد و بجانب یمن نمیرسید و از شراب آب سرد و رسیدن لنج
بمحل الم استراحت مریافت و در اطراف او نفث نیز بعو بقصد از جانب یسری
و شرب اقراص کافور بر ماء رمان ترش و ماء سیب و غذا مسکنات دم و طار ۲ طباشیر
و قطایه صدر بصل و کافور و کلاب امغوضه مرد را ذات الحجب بود و طبیعت ذات الحجب
منطلق گردید سعال عارض شد بنفوف آس آب طبع یسری یا و نان و حب الاس

امر نموده فرمود که پیریاوشان منقرض در عاقل بطن است شخصی که در حین معالجه
 برآمد بخشیش مغول بماء و در دماء اشعیر عیدیم اگر امر نموده مسلول است
 فواکه نموده فرمود که جمیع فواکه رطبه جایز است الا بطین که سریع الاستحاله است
 بعفرا و مدربول است مردی را برسام و بیس طبعه بود تناول ممش طری
 مان امر نموده فرمود که ابراز ماء اشعیر است مردی را خشونت در سینه یافت
 نصیج و به جرمه تناول ده درم بنفشه مر یا بطین زوفا و بعد از آن ماء اشعیر
 امر نمود مردی از وجع ناحیه سیر از بطین علی بابی طبعه و عشر نفس تا
 هفت روز شکایت نمود بنفشه قیفال از آنجا نبوده درم خیاریا درم شراب
 بنفشه در شب و بچدرم بنفشه مر یا مع جلاب در نهار و بعد از آن یک قدح ماء اشعیر
 و تقصید موضع بنهاد شوصه امر نموده شخص را در داخل حمام از انتفاخ نفیس بکثرت
 وصول دخان بریه بیولته و خنونی در ریه و رخاوت شرب شراب
 امر نموده فرمود که بهترین طب است و تیرید من لوز و سکر و جلاب و ورق
 استنجاج انبار لینه امر نموده شخصی که سعال و ضیق النفس و صداع باقار و
 حر و اعتقال طبعه تا هشت روز بود پس بکفته لینه و لاجه اخراج ثقل بنو
 و ماء اشعیر امر نموده فرمود که اگر همانچه قولنج نموده ابتدا بفساد و بود پس بعد از

مذکور

مذکورات بقصد و تقصید موضع بنهاد شوصه امر نمود رتیر از شراب خبث الحید
 معاده عامه و جود در صدر بار عاف و پیوسته طبع عارض شد بماء لاجاص با سکر در شب
 و ماء اشعیر در صبح و تعاد سعوط باب بادروج و کافور و اعتدال زیت ما حصریه
 امر نمود شخصی که ستریه و کحه و اسهال مثل آب بود با فراض حشیش عیدیم لسنج و
 دهن حل محال سکر و غذا بکعک و لوز مفرق مقلو و اجتناب از حموضات امر نمود
 اما آنچه صاحب کمال افاده فرموده اند از آنجمله شخص را از خشونت قصبه ریه و خنونه سعال
 کردید بلعق لوز مفرق کوفته مخلوط بجلاب امر نموده فرمود که اگر باینه زایل نکرد بلعق
 این لعوق مداومت تا که در تلیس قصبه بخشیش بر ناف صفت صفت لوز موم سفید
 ۳ درم باده درم دهن بنفشه کداخته بفاشید یا سکر طبرزد محل نموده ساعت بساعت
 بلعق شخص را کجه از رطوبه عارض شد و خال از حاره و خنونه بود بغرضه طبع
 بیسون و از این با عمل امر نموده شخص را کجه و رطوبه خنونه متاد کرکشت بماء لاصو
 ملطف محال و غذا با سفید باج بکخص و زیت مغول و ثقل کج صنوبر کبار
 یا سکر یا مغرقتق یا سکر امر نموده شخصی از ریه و ضیق النفس و بلغم غلیظه
 در قصبه ریه شکایت نمود بلعق زراوند مدوج یا ایر یا سونیز یا قنطاریون
 دقیق یا جلغونه یا حب لبطم هر کدام حاضر و ممکن بنرم کوفته و عمل مخلوط خسته

امرغوه دیگر بر اجته عله مذکور فرمود تا حلیه مقشر ۳ جزء مغرخلغونه یکجز در آب
عذب طبخ جید غصه تا مبر شود پس در آن وقت و سحق ناعم غصه با عمل مترو
کر غصه مزوج غصه لعق نمایند دیگر بر اجته عله مذکور بشریت جالینوس امرمود
صفه از زینب حلو لیم متروغ لیم و حلیه مغوله مذکور در ماء مطهر ۳ جزء و آب
قراح بقدر حاجت بکوشند تا مصلی شود صاف غصه با عمل بکوشند و کف
بر گیرند تا بقوام آید و چند مرتبه متواتر بنوشند شربتی ۳ اوقیه صبح خیر عله
ربو بوجو باماء رازیانه مزوج بشیر مادرش امرغوه شخصی ۴ ربو بلغم بایس طبخ
بوجوب خول امرغوه فرمود که تلین طبعه و اوج رطوبه از خلق مینماید عله
خود را بر مایع عجین شحم حنظل مذکور ازین مجموع هشت قرص باید ساخت
و هر یک روز در میان یکقرص باماء لعق بنوشند و در روز شرب عصاره روز
و صلاست راحت چاشت غذا لطیف موافق بخورند شخصی ۴ عله ربو مع
وارت صدر و مزوج برب جبر که از بقیه ورب سوس مذکور در مایع غار یقون
ربو در یک کمتر انیمد آنرا ساخته باشند امرغوه شخصی از انصباب ماده در فضا
چنانچه از قلب بهر جانب انصباب ماده بکانب محوس میشود با عسر نفس و
سعال قلیل مزین شکایت نمود و پیرا بحالجات استسقا اش غصه شخصی از حال

شربتی
ربو بوجو

در
در

و خنونه و حارة شکایت کرد بلع غلیظ طبع پریاوشان مطبوخ با نکر امرغوه
شخصی السبب نزلات بحال و عطش و در غده حنجره و ثقل سرونفت رطوبه و
حما مخالفه لنوایب عارض شد که تحقیق کنر اگر ماده رقیق بنماید در غده و اید یا قودا
و در سحر ماء لیم مطبوخ با عذاب و پستان و در نصف نما رلعوق کثیرا و در
عنا لعاب بنر قوطونا مداومت ناصه لعوق کثیرا کثیرا لیم سحق غصه در جلاب
منقوع سازند پس مغرلوز حلو مقشر ۳ جزء نرم کوفته بان مخلوط سازند
و اگر مریض بکتر کرد اند جانیر است و تناول بنر حنجره کوفته با زینب دانه
پرون شده نیز نافع بنماید و اگر ماده غلیظ بنر شراب بنفشه باماء شعیرو بنفشه مریا
بنر شراب زوقا امرغوه مسلو از لینه طبع خائف بود بسفوف صمغ امرغوه فرمود
لایم سفوف نافع است هر که که محتاج بهو مبتلا بسعال بنر سفوف صمغ و
طباشیر کلا مریض حب اللس مکرده درم کند پریاوشان خنوب شامر مکرده درم
شربتی ۳ درم با شراب حنجره یا شراب حب اللس شخصی استعلاج داشت
بجنب نمود فرمود که اگر وجع از عظام صلب و صدر یا بترقوه رسیده ابتداء
و صدر و اگر وجع در شرایف بود ابتداء بمسل خفیف اصوب بنر شخصی ۴ داشت
الجنب بود و نفث ظاهر شده از مسهلات و مطبوخات اگر امرغوه بنر ۳ درم

شربتی
لعوق کثیرا

سفوف صمغ
بنر سفوف

لسان کشور محقق با جلاب امروند شخص از وجع ذات الحجاب بر بپوار بود
 بتضمید رقیق شیر و اکلیل الملک و قشر خنثی اش امروند فرمود که این خضاد منضم
 ورم و مکنه و جع بن و اگر در زیت بران بنزد ایند و در هر روز معنی انفع و اقوی
 خواهد بود شخص در ذات الحجاب بعد از قصد غش و ضیق نفس عارض شد
 و لیکن قوت بحال خود بود بختی لیه امروند مقصد بفتح در امراض قلب که محمد بن
 فرموده از انجمله شخص خفقان و ضعف قلب بود که از استنشاق هوا سر در آید
 دریافت و لیکن در طبع بهو شرب ماء و رد که براده صنبل سفید در آن نفوذ
 و صافی و مکرر بخورد مرغ داغ نموده باشد امروند دیگر بر همان حالت مذکوره با حرم
 بود و لیکن لیه طبع نداشت شرب کل از منرا ماء ران و لعاب بزر قطونا نام
 نموده فرمود که در سوء المزاج حار قلب اعتدال بخور شراب سیب و کلاب بر وزن
 و نیز فرمود که در ادویه قلبیه خوله حار و خوله بابوا از اختلاط عریان جهت اتصال
 قوه ادویه بقلب و در مسهلات امراض قلب از اختلاط لسان کشور چانه بنا
 و فرموده طباشیر و کافور در ترید و زرباد و عمو و باد بجنوبه در تسخین قلب
 بسرمید باشد اما انچه صاحب کامل فرموده از انجمله شخص به سبب کثرت التقلع
 دم ضعف قلب و خفقان حادث شده بغایت لاغر شده بود بفرموده که بهترین مداوا

بهره

موافق

بهره

این غله و انچه سبب کثرت تدف با کثرت صوم یا ریاضه یا طول امراض محلله بنیان
 سمنه بود که بهر حجت سمن بدن و تقویه قلب مینماید صفه لیه رقیق کندم مغز
 رقیق از رذقیق خود مکه بدردم بزر فرمخ ادرم مغز لوز و فسق و فندق مکه
 یک او قیه سمن و قلیله از عمل یا شکر حلوا یا ساخته هر روز در غدوات یک
 او قیه بخورند و غذا بلین حلیب باشک و خیر نایند زنده از قله و حله و صفة و قه
 بلین شکایت کرد با غذیه جامه و ماء لیه یغیر فواریج و لحوم الحید و سمک رضایع و
 و شیر بز امروند دیگر را اثار بروده بر و غالب بود با کثرت و تکرار شرب آب
 از اینانه خصوصاً طب در بلین حلیب مهرانم بود بخورند نیز از کثرت شیر و در
 موط لیه در آخ ورم و وجع شدید در شرب با جالتر شیه بجنون و اختلاط عقل
 حادث شد بتناول بزر خس و عدس باخل و تطلیه بلعاب بزر قطونا و رقیق
 با قلاب بدین و خل امروند فرموده بتطلیه ترک و لک و سرطان محرق و دهن و در
 و عصاه حلیبه زنی شیر در شیر منج و متعفن شده بود بتضمید رقیق با قلاب و
 سمنم و خنثار بار و غنغ و عمل و تلمید و انکیاب بماء حار امروند زنده از کج
 شیر در شرب با اثار حار و ایت نموده بتضمید ورق عنب کوفته و تطلیه بجلیه و
 دهن بفسه و خل خرام فرموده گفت که اگر با اثار بروده بود در شرب مدرات حله

و تضییع بحلات مسخه زایل شد و انچه مقلیه شده نافع کثرت و کجانی
 در شرب غوطه ندر است بخاطین یا مریا آب فو تنج و همچنین است کندر مبراه
 الشور و علاج جمود دم در شرب نیکو رات نیز نیراضیه بشرب رسیده مضبوط
 کشت بتضمید دانه زنب و ماش هر کوفته معجون بآه ورق سر و و ماء ورق
 الا نکل امر غوطه ز نیر اقرحه در شرب متما در و منجر با کله شرب و صحرار طوک که یک از خاد ماه
 حرم الکندر بان علاج غوطه بفرموده صفه کن شراب علفص ده من
 ساق دباغین و رطل علفص فح و جوز سر و مکدر کطل سلیمه نیم رطل ادویه
 کوفته در شراب نفوع غوطه هر روز بکند از پس باتش ملائم بچوشانند و
 سر و بر نهند تا بنصف آید بعد از رس قور کربا تش ملائم بچوشانند
 پس در ظرف زجاج نگاه داشته استعمال نمایند و اینج و اوجه قروح اعضا
 رخوه و قروح فم و زبان و غیره آنها نافع و مانع تا کل است مقصد
 هشتم در امراض معده انچه مخبرین زکریا فرموده از انچه شکایت کرد مرد را از
 هرگاه طعام خورد را اولاد معده و حلو پس حامض گردیده و بیایه قرار
 ساختی و بدون قذف لنگر نکشی بشرب سنگجین و ماء حار قبل از
 قی فرمود و بعد از ساعتی رقیق و باغذا خیر منقوع در آه روان ترش و

علاج

معد

صفحه

ضعف غالب بود بزوف مطبوع در آب غوطه و تطلیه معده بصندل و کافور و
 کلاب امر غوطه ز نیر اقحاض طعام در معده شکایت کرد مطبوع افتیم غوطه ز نیر
 وجع معده بود بعضی اوقات ورم نیز میکرد و با آن حائل خفیه بود تناول ده دم
 کلقتد بآه اینسون و اگر حرا شد پذیرد بماء رازیانه و غذا با سفناخیه امر غوطه
 مرد بر اوجع و وقته در معده مایل بنا حیه قلب با صفة قاروه و خال از حرو و
 بپس فرمود که ویرا یقانه خفه است بشرب هر روز عم اوقیه ماء روان اگر
 با یکدم طباشر و غذا بخور و ماء روان امر غوطه صبیته پانزده ساله از وجع معده و عرض
 غشیان در بعضی احیان و از شده وجع تعرق بعرق با و و تیرد اطراف شکایت
 نمود بتناول اقراص و در با کلنگین امر غوطه مردی از ضعف معده با کد و
 مار و شکایت بتناول پنجم کلنگین بآه زیره و تکمید معده بخور و غذا
 کد اب باریت امر غوطه در میرا تخمض طعام و فادله در معده و پیوسته
 بلنج بود با قرص صبر بلبلو اقراص کولک در غذا و امر غوطه مرد را از وجدان
 شوع و غم لهیب و قاروه مثل ماء روان شکایت نموده بدامت اقراص عمو بآه
 مان و در حین شوع تطلیه معده بصندل و کافور امر غوطه شکایت کرد که با از وجع
 معده و در حین اخذ وجع پیوسته طبع و قاروه تبین با قرص قولنج حار امر غوطه

همیشه قذف شیرین می داشت مرصع و پیرا بشرب ماء روان ترش و صیته باد
 یکدانک قرص عود امرغفون نیز اوجع معده بهو که ابتدا روجع از ظهر می نمود
 و با آن صداع شدید تر می نمود بتناول در روز کلنگبین شکر عبا و تطلیه رأس
 بدن کل و کلاب و خل امرغفون نیز اورم معده سرطانی بهو با قرص و ردگیرام
 مغفون فرمود که صدمه مدید تعیش میکند نیز افاد و ضعف معده و سوء هضم
 بهو که چنانچه طعام می خورد همان ساعت بلا تغییر قذف مرغفون بهو و جبرط
 با سماق امرغفون نیز از قذف طعام بالینه قلیل در طبع بود با قرص
 انبریا ریس و اقراص عود و غذازر شکر و خل زیت امرغفون در آنچه تناول
 میکرد نیز و جمیع ارا حاض قذف مرغفون و مقدوف او شبیه یکدیگر و نیز
 مثل بیض مسلوب متین بود بشرب کنجبین علی و ماء فحل قه فرمود و غذا با
 عمل امرغفون نیزه نقل معده مع سهو که طعم فرمود و تناول اطریفل صغیر
 غذا بخواب امرغفون نیزه ضعف معده و خفقان با صفة قاروره بود
 تناول پچرم کلنگبین با و دانک دواء مشک امرغفون نیزه بعد از اکل
 در معده تابقر کبد و صداع دوار با طوبه فم می شد بفرمود تا بعد از
 امتلا طعام و شرب دوا مقیة مکنند پس کنجبین یکبار با ماء حار و امتلا و شرب

و

فد معده و تخمض طعام و اسهال بود بجوارش خور و سفوف جب ربان
 امرغفون نیزه از تهوع و ضعف معده و ادرار طمشت شکایت کرد بتناول ده
 درم کلنگبین با ماء سماق امرغفون نیزه از روجع طحال و ورم معده شکایت نمود
 با قرص و ردگیرام و تخمض طعام و غذا بخل زیت امرغفون
 مردی را ورم معده با غم و عطش و قاروره و رضیج بود با قرص و رد
 گیرام و زیره و تههین معده بر و غن نار دین و غذا بخواب بدین زیت و
 بشرب هر روز یکطل شراب صرف و اجتناب از آب سرد و فواکه امرغفون نیزه
 از حوضه معده و قذف ترش شکایت کرد با قرص کوکب بغیر صبر
 مغفون غلام از وجدان امتلا و نقل معده و عدم مرور طعام و سخوت
 بکه ابد شکایت کرد و طبع و معتدل بود بشرب کنجبین و آب گرم قه
 پس بتناول ده درم کلنگبین با آب گرم امرغفون نیزه از ارتقاع یک عمل
 بعد شکایت کرد و عادت طمشت جابر و دلایل حوات منتفون بفلوس
 جابر چیر و ماء الاصول و دهن لوز امرغفون فرمود که اگر در فضل ضیف نمینود
 نوع اول بهو نیزه از امتلا معده از ریخ و ارتقاع لوزیرا و تأذرا
 رلیا و عدم حوات شکایت کرد با قرص و ردگیرام مغفون نیزه از روجع

۲ دهن

معه ووقفا وقل و انقطاع طشت شکوه نفوس بفسد صافن و تناول ده دره
کلنگین بماء رازیانه امر نفوس دیگر از وجع معه و لذع و وجع پین کتفان
شکایت کرد کجانی و اینسون امر نفوس در ریاضه بعضی حال در تناول
اکثر نفوس و جع در معه و حادث شود باله خمر محرقه نیز بگو که گزیده در معه
و عمل افیون نفوس پس برب دهن لوز حار متواتر بعد از آن بماء شکر حار
قلیلا قلیلا بعد از آن بماء حار جوع و غذا نیز برب حار بدین لوز امر نفوس دیگر
وجع معه از ظهر ابتدا میهنه کجانی باقرص و در بماء این سفح امر نفوس که
وجع معه و میحان حال بعد از اکل حلاوات شکایت کرد باقرص و در که
بماء این سفح و کوفه بعد از طعام تا وقت که در بول تغیر و صفه پیدا آید و ریاضه
در غذا و امر نفوس در ریاضه ۴ ساله بعد از و ال حار وجع معه و لینه طبع عارض
بقرص و در بارت به امر نفوس در ریاضه و لینه طبع و ضعف معه
پیدا آمد جوارش خور امر نفوس که از تلامه استعاره جوارش خفیف مقور معه
نفوس باین جوارش طباشیر امر نفوس صفه طباشیر درم قاقه کبار جویوانا مشک
مکراد در مصطکا درم نیم سنبلیله درم سحر دار قلع مکراد درم شکر طبرزد مثل جمید
شریبه ۳ درم که از نقل شیره برنج در معه مایل بنا حیدر شیر و قلع کباب استرا

نسخه

حاصل می شد شکایت کرد بتناول دوا نفوس و تطیف معه بقرب بعد از آن به
تناول هر روز درم کلنگین بماء رازیانه امر نفوس در ریاضه ضعف معه
و الم مبتدا از ظهر شکایت کرد بتناول هر روز درم کلنگین بماء رازیانه امر نفوس
در ریاضه ضعف معه و الم مبتدا از ظهر شکایت کرد بتناول هر روز درم کلنگین
باقرص و در کپریاب این سفح و دخول حمام هر روز قبل از طعام و غذا بخورد
امر نفوس در ریاضه وجع معه و مرانه فم شکایت کرد برب ماء اجاص در بحر
و ماء رمان ترش در غذا و امر نفوس بر از کثرت جماع و فتور و غش و ضعف
معه هر روز چند مرتبه حادث شد و لیکن نهض مستوی بود نفوس تا از تعب و
حمام و جمع محلات خاصه جماع اجتناب نفوس هر روز آب سرد بنشیند و بر معه
صندل و کلاب طلا کند و کلب نوم بکوشد مردی جمیع آنچه می خورد قند میهنه
باله اسهال نیز نفوس باقرص و طباشیر و غذا ناریاج امر نفوس در ریاضه
بقی متعذر بود و طبعه لینه و بالان وجع خاصه نفوس بفرغ کجانی و شرب
تغیر و اجتناب از مخنثات امر نفوس سوال کرد در نماز آب سرد فائز و حار و نفوس
در مقور معه و فائز مغشوش و شرب الحار غیر مغشوش و غیر طویل المکث در معه بن و
طبعه آنها و طب سوال می کنند بلکه تجربه مسلم میدارند و سوال لم ذلک و شباهه در

فلسفه میباشد سؤال کردند از جواز قریب از فصد فرمود که موجب خوف کردند ولیکن
بعد از بماء رمان امر و طین خوانی تسکین واجب بر زنیست که تمیکد و شیه
بدم اسود محرق و احساس بخار از خلق بر آس منتهو و طمت مرتفع بعوه
جمامت ساق مشروط بقوة بعد از آن مطبوخ افیتهمز و تناول اشیا حلو
و اجاجه فمشوت در جلاب امر منهوم در آغ زرد با پیوسته طبع بعوه با سال
قرص بنفشه بعد از آن اقراص طباشیر و عهوه و غذا فروغ مطبوخ و آب غوره یا
ریاس امر منهوم در از شهوت طین شکایت و سوال چیز که از مداومت لن
رغبت طین منکر کردد منهوم با کل قید شور و ناخواه و رب رمان و حب صبرام
منهوم زنی از وجدان ریخ از سر طعم معده و انبساط لن در جنبین و اشتداد وج
در آن موضع و لنین طبع شکایت منهوم بنومو نامفوح و اینو ملکد یک کف قشور
اصل کبر و راز یانه مکده دیم در رطل آب بجوش نند تا بثلث رطل آید پس صاف منهوم
ده درم فلوس خیار خیز در آن خل و طواف کرده باید دیم در من لوز در سحر بنوشند و اک
جواز در مقدار به نیک کف بنفشه نیز بر آن پیوسته شخصه ای که منهوم بعد از منهوم
منهوم با اقراص عهوه بماء رمان امر منهوم نیز شش ماه قرف و لنین بطرح بعوه یا
حب آس با ملنگین و با سفوف حب روان با شرب بر ساج امر منهوم شخص

2

بهنم و خوج مالکول به در نک غیر رضیج شکایت نمفوف بسفوف و جب رمان و قلیلا از
 کندر با ساق و کلاب امر نمفوف ز شکایت کرد از وجدان ارتفاع و اراته از جوف به
 رأس و انتفاخ اوداج و اعما و استوای عاده طمٹ بتکرار ضد صافه و حجامت
 ساق و تبرید قلب نمفوف اچ علی بن عباس فرموف از انجمله یک از ملائذہ استعلاج اوجا
 مر نمفوف فرموف که در رموی ضد الکحل و در و لکراج بنجرع الشیای مضاده قلیلا قلیلا
 متواتر و تضید و تطلیه بین کتفین بمانیاب نافع بهو حترانکه در رضیج اورام لن
 اضمه منضج بر یا بین کتفین منضج بنر شخصیا صغرا بر معده غالب بهو نمفوف
 تا قشر ملیلہ زرد ۳ درم ایارج فیوا لکیرم بکلاب یا شراب بفسه حب نمفوف در سحر
 بخورد صف مطبوخ جالینوس که نافعست معده حاریرا که صفرا غالب و اخلاط
 غلبه نخل النخ مشرب کردیده بنر یکپزدا فستقین و مره درم کل سرخ به درم دو
 آب یکوشا نند تا به نیم طل آید صاف نمفوف با یک صبر قوطر و اگر از صبر بسیار
 راه نمایند با لکربوشند شخصی از تخم طعم شکایت کرد بشراب نمفوف
 از زیر و فجاج از خور و قدانا و قفل مساوی ساخته باشند با مایع مناسب
 نمفوف دیگر بر اجتهاد همان حله بشراب از نمفوف که از و در انجرام قفل مفیدم
 یو تخم شبت لکیریم ساخته باشند امر نمفوف شخصی از بر و و و وجع معده و ضعف

مکتبہ خیر خواہ

باضه شکایت کرد باین قصه و در غودی امر غوصه و در دم سبیل رب سوس مگدام
 مصطلح غودی مگدام زعفران نیمدم بشرب ریحا قرص غوصه شربت امر بربارم کلنکین
 علی و بعد از آن شرب ماء و در کربس و قرقفل در آن جوشیده به شربت شوات ردیه مثل
 شوات طین سبب کثرت بلغم به بعد از چند دفعه قرققیات قاله ملطفه کب
 صبر مغول امر غوصه در چنبره صلب الذیره سلخه غودی بلان قفاح از خوش و جوز
 مگدام کوفته با سبب رطل ماء مطری ریس و در قدر برام بنار دین جوشانند تا نصف آب
 مسافه غوده اوقیه صبر قوطری بآن آب بشویند پس بعد از آنکه به روز از غور کنند
 نیز در آفتاب بگذارند تا خشک شود بعد از آن موز و زعفران و مصطلح مگدام اوقیه به
 بآن شربت حب ساخته خشک غوصه شربت از ماسم شربت جلیه شوات ردیه به
 از قمر غوصه باین غوصه امر غوصه قافله کبار و صغار سبب مگدام و شکر طبرزد مثل
 شربت در روز یک بر آب گرم تخم از کثرت بلغم لزج الشها طعام ساقط شد
 به بعد از شقیه معد یقوا السهال بعد وقت این غوصه امر غوصه اصل از خود
 سبب بلغم غوصه قافله کبار و صغار سبب مگدام و شکر طبرزد مثل
 شکایت غوصه جوارش کافهین امر غوصه صلب و به مگدام رطل در خل خرم
 در مایه شربت کوفته و با غر رطل شکر بآن غوصه راخته با شک و سبیل

جوارش مصلح

جوارش مصلح

جوارش مصلح

و صندل و طباشیر مگدام کافور ۲۲ م مجامع کنند شربت به م تخمیر از کثرت رطوبه
 و بلغم غلیظ لزج معد و نافع بغایت ضعیف باشد به جوارش معطر مسهل امر غوصه
 صفقره قافله کبار و صغار مگدام و شکر طبرزد ۱۰۰ م قرقفل و مصطلح غوصه هند زعفران
 کبابه مگدام و شربت شوات و شکر طبرزد ۱۰۰ م شکر عنبه شرب مگدام و شربت شوات
 عنبه با قلیله از دهن بلان یا و در کد اخته ادویه کوفته ۴ بان چوب کرده بعمل
 مجامع کنند شربت ۲۲ م بلغم تخمیر شربت و معد منجمد به شربت خود و لوک
 با عمل یا ماء خود نه با بلغم امر غوصه و غوصه که جبهه انجام دهم ۲۲ م تاسم م حب را شاد
 باب گرم نافع به تخمیر اوجع معد صعب بغایت رنج میداشت به غوصه
 تا قطعه اسفنج به بخل آب گرم مغسوس ساخته بر محل وجع بگذارند و دیرا
 ضعیف معد با حواره کافور به غوصه ساق با کلنجین فرجه امر غوصه
 ساق منفر کزبه یا لبه مگدام و در احرام شربت ۲۲ م دیگر را جبهه طبرزد و غوصه
 شاد ۴۰ م علو از آب سرد غوصه به معد و به بگذارند و به شربت جلیه
 غافل نگردند و جبهه تندرک لغز با دانه مقویه به شربت جلیه
 حام و معد فاسد میشد و جش و یخ و طعم و غوصه ظاهر فرموده که مایه
 فرا و لیست که بسبب شدة حراره جش بطعم و رایحه زجاء ظاهر شود پس شقیه معد

جوارش مصلح

وجع قلیل

لغز و ساق

جوارش مصلح

از خرافات و اسهال و غذا بخور که از خانی و تغیر ایچ سید است با اینا سبب اثر
 شخصه اغشیان و قی دایم بود و موه که قو و غشیان بسبب کثرت ماده ضو
 میباشد ولیکن اگر مع ذلك معده از ثقل خلا و عطش و قوه غالب بود لا
 بر رقه ماده و دوام غشیان بر کثرت آن و عدم ظهور غشیان در خلا و ظهور
 آن بعد از اکل یک عت یا رعت دلاله بر قوه ماده و اختلاط آن با کول و الی
 آن با کول بفرم معن نماید و اگر ماده متشرب گردیده به با میل طبیعه بقوه وجود
 توجع جز بقدر دفع نمیکرد و اگر متشرب نباشد بقوه و بر از بول خارج نمیکرد و اگر
 با وجود توجع بعضی بقدر دفع نکند دلاله بر تشرب بعضی از ماده و بقا
 بعضی در فضا معده میکند و اگر توجع و توجع انو توجعین نیز دلاله بر انقباض
 ماده از عضو دیگر میکند و دوام آن دلاله بر وجوه ماده در معده میباشد سوال
 کردند از عطش فموم دلاله بر حوائه ماده یا ملوحتن میکند ولیکن آنچه از ماده جا
 به شرب آب سرد تسکین و از حار است و بسیار بود آنچه از ماده مالیه به عکس شرب سوال
 کردند از معالجه ماده متشرب بکس صبر مغسول مذکور از معده فموم که صبر مغسول
 در تقویت معده و غیر مغسول در تنقیه از قو نیز و فیه امر معده انفع از صبر
 نیز و لیکن در غیر ماد حار نیز تاثیر موجب زیاده سوء مزاج کرد و در ماد انفع

بانی

اشیا بود خصوصا با مطبوخ جانوس و کسیر که از آن گراه بود تناول و استار
 کلنگین و برالار نیز شرب است و پنجم بکنجین جامض غیر مزوج بهاء
 و غیر مبرد بکد و بعد از آن صبر عطش تا رعت تنقیه معده نماید شخصه
 شهوت طعام ناقص و ماء فم زاید و غشیان دایم بود تنقیه معده بقا و لا
 و تنقیه صبر نایا امر معده فموم که سبب این صفات است مختلط باقلیه از
 رطوبه شخصه ۴ بسبب فطریه و مزاج بارد معده و باضم بغایت ضعیف
 شده بود فموم تا هر روز دفعه زفت گرم بر معده طلا غفوفه قبل از تدریج
 بردارد و بر کلنگین علی بهاء این معده اوست نماید شخصه ۴ جشار ترش
 بود شرب امر غاریقون مخلوط بغسل و غذا خود آب بالحموم عصاره و لحوم
 میداد و غرض جز برای گرمی و یا واجتباب از فوا که طبع امر معده شخصه ۴ از وجع
 بعد شدید رنج بود بوضع محج بالنار بر سر و قطع آن امر معده فموم که فحار
 است که میکرد و در شرب طبع این فموم و مصطک و معده و مزاج خوش و مضغ
 کرد و یا با جلاب جاری نیز نافع نیز و ناخواه نیز در کس ریح نافع بود ولیکن اگر
 ده ریح غلیظ نیز قبل از تنقیه اولاً بحقه و تانیاً بحب کسینج که در قطع
 جامع ریح و دفع ریح سودا و ریح غایت نافع است و از مسخات اجتناب

نفسه

اولاً به دفعه حبس کینج صبر مقل غاریقین بالستویه شریع ۲۰ م تا ۳۰ م به شخصه
 وجع معده ریح با انحلال طبیعت بود بشریب ۲۰ م حبس شاد مقلو و ام بزرگ
 مطبوخ در شراب و موضع کند روزی سه قبل از طعام ام غرق فرمود که باختر
 باشد از آنکه بشریب مزاج اصیل با بوی و سوخته مزاج بارد در زیران عارض و ریاح
 و قراقر و عطش غالب شود بسبب خلط رقیق و بلغم شور و با این از شراب
 اشیا بار و عطش و ریاح ساکن گردد و جاید امطنه نیز بود که مزاج حار و بوار
 نافع است اتفاقاً بالعکس بود بلکه مانع تحلیل گردد اینجا که بعضی اوقات
 الجوه حاره و ریاح بشریب اشیا حاره ساکن نشود و طنز جابل نیز بود که مزاج بارد و
 مسخات نافع است و بخلاف نیز پس تأمل در چنین مواضع و احتیاط
 و اعتماد بر علامات واجب بشخصه بعد از اکل بدو ساعت و جعد در معده
 حادث میشد که بدون قروح و خروج اخلاط حامضه که زمین از آن بگوش مر آمد
 ساکن نمیکردید فرمود که بسبب آن خلط سوداویست در قعر معده که با طعام
 مخلوط شده بوقوع مریض میگردد و توجیع مینماید پس قه و اسهال و مداو
 نجاه و قرص افیتیمون از مخصوصه آن افیتیمون چند پسته فلفل مرصاف
 مکدم ۲۰ م نیم اینغیز بزرگ نفس مکدم ۱۰ م افسننیه ۱۰ م نیم ۲۰ م شریع ۱۰ م به شخصه
 لبر

نفسه

بسبب حوائج معده و سایر اعضا عطش غالب بود بشریب کنجین مکرم و ماء ریان و ماء فواکه
 و ماء بارد و نوم بعد از شرب آنها ام غرق فرمود که آنچه از پوسته معده و مریض بوی از نوم
 و شرب ماء نعیر و العبه رطبه و شرب ماء ریان حلو و العاب بهدانه و شرب ماء ریان با کثیرا گرفته
 و دهن بنفشه نافع کرد و با قلا و نخود و آب آنها معطش بود شخصه فواق با عطش
 و جوع معده و مریض فم بود تجرع ماء حار یا دهن لوز متواتر و غذا بریده و اگر ساکن نگردد بقر
 بمقیات صفا و اسهال به ادرایح فیقو با کنجین یا بدوم و لیل زرد و ام ایارح و غذا
 بخیز و ماء باره و ماء ریان حلو و ام غرق شخصه فواق و جشاحامض و میلان ماء از فم بوی قه
 بمقیات بلغم و صبر بر عطش و شمع جند و موضع کند و مصطک و فودنه و راسن و استغاف
 ۲۰ م فودنه ریاس و ادخال ناخواه و فودنه و صغریه طعام و بامال نفس مدته طویل ام غرق
 فرمود که نیم درم جند صراف بخل تسکین فواق و ازالہ ریاح معده مینماید مریض از فرط
 استقراغ و التیلا بر پوسته فواق عارض شد بشریب آنچه در عطش که از پوسته معده بوی مذکور
 دید و تدبیر و تضخیم فقره و غرق و تسخیط بدین بنفشه و لوز و به بنفشه و خطرو
 موم و دهن بنفشه و غذا بصفره پیض نیم برشت و ماء لیم و ماء نعیر غلیظ ام غرق
 مقصد نهم در امراض کبد و طحال و مریض آنچه محمد بن زکریا فرموده از انجمله شایسته از
 تاب بطن اعلی فوق کبد و مریض حادث شد بتضخیم بنفشه و بایونه و خاله و العاب بزرگانه

نفسه

و دقیق جلده و درین خیر با برفه در لیا شرب نقیع سرعد اجاص با بم سکر طبرزد و در
غدا و نیمه طل آه رمان که بعد از آن ماء شکر و غذا بطیفیل و اجنباب از وضع مبروات
بر ورم امرفو شخصه بسبب علت صفا و خطا کرده بقصد خود زیاده از مقدار واجب
خواج و در شرب ماء اکثر امرفو پس طبیعت و از پس صفا معتقل گردید و کبد طلیه
حکمه امرفو حوا و پذیرفت و قار و ظاهر که بود بالزام بنفشه مر با قلیله از کنجش
سکر و التناق دهنه بنفشه بنابر شوم و اراحه نفس و غذا بماء شکر امرفو فرمود
که چنانچه قوه قوت کرد و بجهت رفع جواهره بم خن پکرت و بجهت رفع حوا و اراحه
شود اقراص مطهر که آنرا در تبرید قلب و کبد خاصیت عظیم است تناول نمایند
صفه طباشیر سفید ام و رد احره م لب بزرقع حلو و بزرخس و بز زندها و بز
فرج مکده م صندل سفید م کافور ام بلعاب بز و قطونا قرص امرفو شرب
م ورم بز و اگر بز بز بران پفرایند تطفیه بخیر نماید زندها و کبد شکایت
کرد بقصد بعد از آن ماء هندیا با کنجش امرفو زندها ورم اطراف امرفو فرمود که
ورم اطراف از ضعف حوا و غریزه و از ضعف احشاید بیاید آنچه ناقصین و مجموع
و متکثرین اطعمه افتد پس فرمود که اگر ورم سفید و خود متهم بز اقراص انبریا
بمیسباده و اقراص و ردیه مناسب است و شرب کنجش جایز نیست بلکه رب بنافع

در کتب
تاریخ

نفاذ و ج

زنده از وجع کبد و ورم طحال و اشتداد وجع کبد و حال خواب و کفنه الم طحال
از اسهال و نقصان حیض قریب به پنجاه شکایت کرد بقصد سر و تناول
اقراص کبریا کنجش در غدا و بعد از آن ماء رمان و غذا بخل زیت امرفو و در
حوا و وجع کبد و صفه قار و بود شرب یک اوقیه ماء هندیا با و اوقیه
کنجش و اقراص انبریا پس و غذا بخل زیت کنجش و توقی از حوا و
و حلاوت امرفو در حسن اللون و وجع و حوا و کبد و بول تنبذ بود اول
بقصد پس در لیا شرب فلوس خیا و در غدا و نیمه طل هندیا با کنجش
و غذا بخل زیت حامض امرفو و در وجع کبد و کثرت عرق در فراش
بود بقصد با سلیق مکر و اقراص انبریا پس امرفو و دیگر ادر حجاب کبد
ورم حوا را حمر بود بهمان مداوا امرفو غلامیرا همه بطنه متورم و قار و حمر
قار بود بکل کلاخ و اقراص انبریا پس بارد و مداومت کنجش و بکوب مجر
بقدر طاقت و غذا بخل زیت امرفو و دیگر اجا و در بطنه و قفسه سودا
بود بهمان مذکورات امرفو و در بعد از زوال حیات تهر عارض شد
باقراص و رد کبر و کنگش و کنجش امرفو و بعد از یک هفته بیشتر
تهر عود نمود فرمود که شرب حوا شرب و عرق لیل عارض میگردد بقصد و

لرغم کنگی و اقرص و بومرغ و شکر استسقا و تورم قدیم بجز که اصابع
غایب شده بود باقرص این باریس باره و تصدیه قدیم بجا در یاد و غذا خلیت
امرغوم در از ابتداء استسقا و جود خرابه شد و مشق در عود ظاهر شکایت کرد
با تمام بآء باره در نصف نهار امرغوم شش هفته استسقا تا بفرج در نوم و سر
در اکثر لیل و ستور غوص در ماء باره و حدوث صداع از تعیط بدن بنفشه بود و در
که فضلات نید در بدن و جمع شده و از آن بخارات غلیظ بدماغ متصاعد میکرد پس
بشریب قویایا امرغوم در استسقا و میرقانه بود و هفته یکم بام استاد شربت
از کلک لایج میخورد و اسهال مانع صفر کثیر نمیداد پس استاد شربت هر روز سه اقرص
این باریس کافور و غذازر که بفرج امرغوم در استسقا طبع بود و بفرمود که در
نوع بنادر و امفید افتد پس بدواء گرم کبر و غذا خیر کنجش و محو ضایعات امرغوم
زیر آتش و شرف بر استسقا و طبیعت یابس و حراره غالب بود شربت و
درم فلوس خیار چتر و در ماء و غذا خیر مغلیه منزع کرغوه بادیه و الحلو مک
در همین درجه بود و در وقت طلوع شمس درم اقرص و بیکر و تصدیه معده
بصندل و ووه و کافور و ماء آس و به و غذا خلیت مایل بجلوه امرغوم صبر چهار سال
استسقا و اشتفای بطریقه باقرص و بومرغ و تورم بزر طبیعت کوفته با بکر

دعا

دعا و تطلیع بطریقه برف سوز عتیق امرغوم شش هفته بعقب علت شکر در اعضا حادث
فرمود که اگر بعقب علت نمیداد تو هم ابتداء استسقا میشد و لیکن سبب علت و او
غیر نیست که دفع الحزه و فضول از مخرج نموناند غفوی پس بریاضت و مشق در غذا
بعد از آن دلت اعضا بمناذیل خسته تا قریب با شصت نهار بعد از آن مشغول بنوم
و بعد از آن بانه اعاده دلت و صبر بر جوع تا اشتداد جوع پس تقلیل و تطلیع غذا
امرغوم نیز اخروج ماء اصفر از قبل بود فرمود که این استسقا شست در رحم پس
بکلک لایج حار امرغوم شش هفته ابتداء استسقا و پیاض قارون بود باقرص این باریس
حاره قویه شراب یس و غذا خیر و ماء و زمان ماسک باج مصفا و رومنه امرغوم
گفت که استسقا در ثبات بقرعه عطش اهنوت مردیرا ورم طحال که تا بمعه
متصاعد میشد بود و با این کید و معد و صبح بود فرمود که از نواد را مت پس به
اقرص و بیکر قور و غذا طحال قور امرغوم غلامیرا و در جنب ایسر و شکر
در آن بود باقرص پنج انگشت و غذا خلیت امرغوم صبر هارده ساله و جوع
در طحال با عسر نفس و بول قلیل بنزد بود فرمود که ابتداء در طحال است بمداوی
طحال و شاول محو ضایعات و تصدیه با شق و خال امرغوم در طحال و استسقا باقرص
پنج انگشت و اقرص این باریس باره امرغوم در طحال و درم در اشتفای

و نفس با اعتدال طبیعت بود بقصد و شرب کنجین سازج امرغوه گفت که هند با
 نفور بطحال نباشد صبیحه صلابه طحال و غلظت امعا و بول تنبر بوعوبه پنجم قلم
 خیار چیز بماء لاصول و یکدرم دهن لوز امرغوه ز نیراحمر و ورم طحال بود بمجاد
 طحال و غذا خلزیت امرغوه ششخصه ۴ پیرقان با حمر بود بماء هند با و غلبه
 و ماء نیر در حمر و بعد از طلوع شمس کنجین و تخمید کبد بصلین و ماء و قلیله
 از خل و السال بطن بنفوع اجاص با سر و غذا بقول بارده مثل خیار و لمرق و
 الفجاج و مانند آن غوه که اگر بکورات زایل نکرد در روزی درم اقراص پیرقان با یک
 قراط کا فور یا زمان که بنوشند صفت طباشیر کل سرخ زرشک پدانه مکره صندل
 نیز بقله نیز خس و لب نیز قرع و خیار و نیز بماء مکره علی کرم قرص سازند
 دیگر که بعید العهد و ضد بود و حمر پیرقان داشت بقصد السیلم غیر امرغوه دیگر براجحه
 همان علامه مذکوره بیاسلیق بمنزله امرغوه و اکثر اصحاب پیرقان بماء الجبائی یا کنجین
 انشاء غوه مدیر ایرقان بغیر و اعتدال طبیعت بود بحسب غافقت امرغوه صفت
 عصاه غافقت ۳ درم غار بقون ثلث درم قنونیاریع درم صبر یکدرم بجمان
 و منباجب نایند و این کتیت بود و بعد از تنقیه مداومت اقراص لک بماء لاصول امرغوه
 اما آنچه در امراض مذکوره صاحب کامل افاده فرموده از پنجم شخصه اوج و حاکم

در روز یکشنبه

در روز یکشنبه

و واده و قوه قور بوعوبه بقصد بالسیق بمنزله طبیعت بماء فواکه و هلیله یا و کوبلر
 و فلو س خیار چیز بعد از آن در سر یا کنجین سازج بماء هند با و بعد از ساعتی شغیر
 بشکر و تطلیه بصلین و ماء و له امرغوه فرمود که در اطلیه واضحه کبد خفه جلد و غلبه
 بارونا چار است از ادخال مثل مصطکی و سنبل جهت حفظ قوه و منع تحلیل مفرط دیگر
 همان حالت بود با قرص طباشیر طین و ماء هند با و کثوت و کنجین سازج و غذا نیز با
 بزوق و زمان ترش و نفع امرغوه دیگر با وجع و واده کبد بود بقصد کثوت
 امرغوه صفت نیز کثوت نیز بماء مکره یکدرم نیم طباشیر ب نیز قش و بطین مکره درم
 کلسخ عم درم انبر یا ریس ۳ درم لک رب سوس ریوند چیز مکره یکدرم زعفران
 نیمدرم بماء هند با قرص سازند شرب امریکنجین و آب سرد در راعله مذکوره
 بوعوبه فرمود که صبح و ب و کثوت است مکره یکدرم بر اجزا قرص کثوت افزوده بر
 سوس انرا ۲ درم کتد و جلاب با شراب بنفشه بنوشند شخصه ۴ وجع و واده
 کبد و لینه طبیعت بوعوبه بقصد طباشیر جابس و شراب به بار یا س ناکس و تخمید
 با ضده قاضیه مبرده فرموده گفت که کبد کت بحسب با قلیله از زاوندا و جاع حانه
 و بارده مفید بود و اضم ماء هند با که شخصه الاستقار بوعوبه بحسب انرا و که
 ادرا بول مینماید امرغوه صفت انرا و ل سنبل سیخ فجاج از خود مکره ۳ م قسط

در روز یکشنبه

در روز یکشنبه

دا چنبره مکه ام با عمل معجزه کرده شربت از یک درم تا یک درم با زبانه و ماء
 کرفس اگر حوائج نباشد عبا و هند یا ماء کثوث بنوشند دیگر استسقا که بود به
 شرب ۳ درم تا ۳ درم لیمو قند محض یا شراب امرنخود دیگر استسقا ۳ درم
 بول ابل یا ده درم عصا ایرا و قلیا از شراب ریخته امرنخود فرمود که در
 استسقا لیمو نافع می باشد و بنفشه بطن یا بنفشه دانه و بنفشه صفه لیمو یا بنفشه
 اکلیل الملک رقیق شکر اخشاء بقرب غنم مکرده درم قشور اصل کبر و صبر قط
 مکرده درم مصطکی سنبل اسارون افسنتین مکرده ۳ درم نرم کوفته و بخل خمر
 و ماء رازیانه و کرفس عجین نموده استعمال نمایند و تا نتوانند در آفتاب بشینند
 تا خشک شود پس بطینج بابونه و شیج و برنجاف بشویند و همچنین است
 بنفشه با حاشا البقر و بعر الغنم مدقوقین معجونیه باء لابل شخصی استسقا
 زعفران با خواج مائه کجب کحاس امرنخود صفه لیمو یا بنفشه دانه و ماء
 نرم کوفته باء کرفس کثوث شربت از یک درم تا ۳ درم دیگر استسقا ۳ درم
 امرنخود صفه لیمو یا بنفشه دانه و ماء کربوس مکرده ۳ درم با بنفشه دانه
 حب نموده شربت از یک درم تا ۳ درم و فرمود که اگر قوت قوی شرب و طاقت اسهال عین
 داشته شربت اسهال خرو و حمام اخواج مائه نموده نافع و مجرب است صفه لیمو و حمام
 یک درم تا ۳ درم

درم تا یک درم
 درم تا یک درم
 درم تا یک درم

یک درم نیم نرم کوفته باب قاقا و ماء فجل مکرده او قبه نیم بول ناقه یک او قبه مغز و ساجه
 بنوشند و اگر قوه ضعیف و از شرب مسلات قویه عاجز باشد یک درم دهن مازیون یا بنفشه
 لقاح یا ماء کجب بنوشند صفه لیمو یا بنفشه دانه و ماء کربوس نیم درم رطل آب بکوشند تا بکشد
 اید پس با ربع رطل دهن لوز حلوا بکوشند تا ماند رفته دهن خالص با فرماند و استعمال
 که اسهال مشقت و نفع نماید و بنفشه یا بنفشه دانه که استسقا رقیق یا بنفشه دانه نافع است
 نموده صفه لیمو یا بنفشه دانه بقرب غنم ۳ درم کبریت زرد ۳ درم کوفته با کجنین مخلوط
 نموده در شمس بر بطن خاد کنند در خلو معد و چرخ خشک شود بطینج ادویه محله
 مسخنه بشویند و فرمود که اگر استسقا یا بنفشه دانه محالجات منخط نکند دهن لقاح شربا
 لیمو نافع شرب مشروط با آنکه حائض نبوده و نباشد شخصی استسقا طبع بود باء لاصول امر
 نمود دیگر استسقا طبع لیمو یا بنفشه دانه و ماء کربوس و رازیانه رطب سا و عبا او قبه یا یک
 استسقا کثوث امرنخود صفه لیمو یا بنفشه دانه و قشور از پانه ناخواه این سه بر کرفس مکرده
 ۳ درم اسارون قطا لیمو سنبل مصطکی طفل سفید مکرده ۳ درم تا ۳ درم را و بنفشه دانه نیم چند
 نیم کجنین نیم درم فوف سازند دیگر استسقا طبع لیمو یا بنفشه دانه و ماء کربوس شرب ماء
 کرفس و رازیانه رطب و ماء خشک و طینج بابونه و اکلیل الملک و بنفشه دانه و بنفشه
 و عود و لادن و شک امرنخود دیگر که برودت غالب بود معجزه و جود لغار و تکیه
 معجزه

درم تا یک درم

درم تا یک درم

درم تا یک درم

بطنج مخلوجا و جاورس و نحاله حاره و بوضع محم بالنار بر بطنج وضاد قطنج بوق و قد
 و بوق کوفته مخلوط بعمل و حقه به سه سداب و تناول کلنگه بن و مصطکی و مضغ
 کند و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 صفه جاورس کسینج حیدر مکرده ۲ م نیم سداب قودنه صغر کروی یا مکرده ام ناخوله
 شویز مکرده ۲ م شریک ۲ م پکن او قیده شراب عتیق مسخنه نافع بترکیب از ملا مذکوره
 استسقا طبله و ملا و انز سول ام غصه فرموده که سبب آن جوان مزاج کبد و ناریه آن
 بروده و رطوبه معده است که کیلوس ناخنه تکیده آمده استعداد معمم کبد برادر پس معمم
 نیکو نمزاید بلکه فعل کبد در آن چنان فعل نار است با جام رطوبه پس ریاح و الجوه و
 ادخنه گردیده در احشای جمع گردد و گاه سبب آن ضعف حارات غریزیه و همان فعل
 ناید و علاج آن تحلیل ریخ بود بتناول کلنگه یا طبله یا زایانه و زیره و ناخوله شخصی
 استسقا طبله یا غلبه حوات و خلد کبد و طحال و اسهال بود بقصص گرانج ام غصه
 صفه گرانج طبله تیر و در و زرنک کلنگه سماق بزرگ کاض بزرگانی فرنگی کک
 بزرگ فرخ مکرده ۲ م سعد قفاح از خوانیون را و مذکوره مغول قشور اصل کبر مکرده
 نیم درم افیون و کافور مکرده ۲ م قرص یاخته شریک ۲ م درم نیم دیگر که اختلا
 از حوات و طبله محتسب بود بکب تیرید ام غصه صفه تیرید بکیرم غاریقون و زنجبیل مکرده

نیم درم

نیم درم

نیم درم

نیم درم با عمل صغوه باب کرم بنوشند و کاهر حمو از بوق و سداب و زیره یا نکر
 سرخ یاخته استسقا طبله یا زایانه و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 صفه تیرید بطنج ۲ م و در احمر ۲ م ریوند لک مغول مکرده ۲ م قرص صغوه شریک ۲ م
 درم بآ کاسنی و کلنگه بن و اگر سعال نیز بتراب یا مطبوخ زوفا بماء رازیانه
 و کرفس مفید بود و اکثرا السهال و ادرا در نقطه مضره و شخصیه از فرط حارات
 و التهاب کبد استسقا طبله یا زایانه و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 خارجا منع غصه شرب طبله یا زایانه و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 طرز دو غذا بمزونه ماش و بلبوز یا فراخ ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 و کلنگه بن و ریوند با کلنگه و کلاب ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 تلین فصوصه گفت که اگر حمر بنوده بتراب یا زایانه و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 بطنج مبررات قویه با محلات غیر مسخنه نافع بن و فرموده که هرگاه در قارونه
 مستقر حده و حراره بنظر ظاهر باد و به مسخنه و محله و سداب و کاهر حمو از بوق و سداب و زیره یا نکر
 مانند آن نمزاید و مقویه کبد علاج باید کرد شخصیه حوات و کرم کبد بالینه طبله یا زایانه و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 به تضید بطنج بفرجل و ورم مطبوخ کوفته ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه
 کبد غصه بآ کاسنی و کلنگه بن و اگر سعال نیز بتراب یا مطبوخ زوفا بماء رازیانه و کرفس مفید بود و اکثرا السهال و ادرا در نقطه مضره و شخصیه از فرط حارات و التهاب کبد استسقا طبله یا زایانه و زیره و ناخوله ام غصه دیگر که از ملا و مذکوره منتفع نگردد به معجنه جاورس ام غصه

نیم درم

و مفتوح و مقویست شخص استعالج برده و ضعف کبد مغفوفه فرمود که معجون قو فرحار
 اوفق و انفع ادویه کبر است و اگر حرارتی نباشد فیون و نیز بنج بران باید افروخته شود
 ورم و صلابه طحال بود با تنفاس برك خلاف مجفف در طل با کد امغوفه فرمود که نوش
 مجفف باشد با قو اصل کبر با کنگبین بنور و کیدرم فوه با کنگبین و مبر و در ایا طنج
 اینون دو درم از قرع صغار مجفف کنگبین و وضع لبد مغفوفه در خال که کدند در آن
 پخته باشد تا چنان حرارت تمام بر موضع طحال و وضع خال مذکور بر فوق لبد و شد
 لغ و همچنین وضع لبد مغفوفه در ماء حار و خل و همچنین تضید بر ماء و بعر غنم و ماء
 بعران بخل یا تضید بلیق مطبوخ در خل و همچنین تضید بر ماء اصل خطم و تناول
 بلی منقوع بخل و همچنین و معجون بخل یا حبه الخضر یا کنگبین با کیدرم نیم نر بخل
 مخروب بخل و فجل بر بخل و تناول اصل کبر و افیمون مکد سه درم مدقوق و مخول
 بعل رشته مرکت از این مذکور است در کونکاج و او را م طحال علاجه مجرب بود و فرمود
 که ماء مطرانفع انباشد و شخص را و طحال حار بود تضید طحال بوق طافا کو قه و دقیق
 شکر یا خل امغوفه شخصه و جمع طحال و حر و حرارت بود بر قرض حب القع امغوفه
 مغز کد و و خنزه و نیز بقله و ریوند و طباشیر مکد سه درم و سه درم زعفران ربع درم
 کافور و انک قرض مغفوفه با کنگبین بنوشند شخصه و جمع طحال بار بود بر شرب تریاق



مغفوفه

ادویه

اربعه و تکمید طحال بر ناستا بلید مغفوفه در خال که اشته و سداب و خال و قو اصل کبر
 در آن پخته باشد امغوفه شخصه و جمع طحال یک بود یا نیز مغفوفه و ف امغوفه
 فرمود که بکرات بخرب پیوسته و فرمود که بکیرد حوف و یکشنبه روز در خل خیا نیده
 قلیلا از دقیق شغیران عجین کرده در تنور یا آتش بنزد که نوز پس نرم کوفته یک
 جو و نیز بنج انگشت و قو اصل اسفول قند ریغ و غره طافا مکد نیم و شرب سه درم
 با کنگبین نافع نیز شخصه ورم و صلابه طحال بود فرمود که بکیرد و قو طار مقدار
 ورم طحال و در عمل منغسل یا ختم خود کوفته بران باشد بر طحال خال نماید و یک
 روز یا هر روز بکند از پس بطبیخ بابونه فائز بشویند و فرمود که ریاضه قبل از
 غذا بحسب احتمال قوت از اوفق و اجود انباشد و بعد از غذا از اردا و اضر انباشت
 و استحام قبل از غذا و بعد از ریاضه بمیاه کبریتیه یا نقطیه یا مالج نافع بود و اگر
 بیشتر باشد تطیل بطبیخ بابونه و بر کاسف و مزجوش و اکلیل الملک و فلاح
 بوقی در حمام مفید بود شخصه و از حوائج کیدر قان عارض شد شرب ماء
 کاسنی و کوشک و کیدر پانزده درم کنگبین ده درم با طباشیر کیدرم و نیز زعفران
 یک درم نیم امغوفه شخصه از ورم کیدر قان حادث شد فصد یا لیتو و انیل
 انباشد مغفوفه فرمود که شرب ماء بعلتین درین نوع میرقان بغایت نافع و محال ورم

مغفوفه

و مزید یرقان بر صفه نر مایند با و ماء عجب الغلب چون نیده از رده ۳۰ اوقیه فلوس
 خیار چدران حل و صاف نموده بنوشند و نیز فرمود که آب طنج پریاوشان با کنگیان
 بغایت مفید بود شخصی از جوانان حارتم یرقان عارض شد و قوت قور بود بقصد
 الکحل و شرب العبره بارده و میاه فواکه و بقول و بنور بارده و طبعه امفوفه شخص از رده
 مراره یرقان حادث شد شرب ۲ اوقیه ماء خود نه نهر با یک اوقیه کنگیان امفوفه
 فرمود که اگر حرج و حوائج با یرقان بنا بر قصد افستین بغایت سودمند بود شخصی
 از احتمال اخلاط یرقان حادث شد شرب بروق و انیسون مکر بکرم با کنگیان
 و اوقیه ماء بارد امفوفه بکریا بد و ار جالینوس امفوفه و صفه افستین لوز
 تلخ انیسون مکر بکرم نازک کوفته با کنگیان بنوشند و دیگر اجتهامان نوع یرقان
 فرمود که بعد از اقامت ساعت در شمس و آفتاب عطش و التهاب یمرطل آب
 طنج پریاوشان و خود نه نهر و فوه صباغین با شراب ریخته بنوشند که عرق او در
 و صفه از عین زایل کند و در همان روز لوز را بلونه طبعه منتقل سازد و همچنین غه
 بطبعه افستین و کنگیان صفه از عین بر دشمنی است علاج یرقان طحال امفوفه
 شرب عرس کوفته در م بار از باره و قلیله از بول صبر غیر بالغ امفوفه شخص دیگر
 از یرقان سودا و شکایت کرد فرمود که بکریا و نپ دانه پخته کرده ده درم انبرایس
 بخورم

پنجم کباب بره درم یکشنبه روز در آب کرم خیم صاف نموده مقدار نیم پل ناستا
 بنوش و پنج روز یکبار بنوشند و نیز مقصدیم در دوا و اوجاع جنبه و خامه و منکبیه
 الکچم برون زکریا فرموده از آنجمله نیز بدون دلایل حرات و جمع جنبه بود فرمود که
 سبب یکست پس شرب ماء ناخته و زیره و کروی با فلوس خیار چدر و در م لوز
 و غذا خود اب امفوفه مردیر در جنبه ایمن نرات مفید سپید بزرگ پدید آمد بقصد
 با سلق میخ و شرب ماء در م لوز در م طباشر و تطلیه موضع بدن و لوز و کافور
 امفوفه نیز اوجع جنبه و قذف دم بود شرب فلوس خیار چدر در لوز و اقراص
 حشاش در غذا و امفوفه صبر سه ساله و جمع جنبه و بعضی اوقات ضیق نفس
 و پیوسته طبع عارض شد با اقراص و لوز و نکمید موضع بماء با بونه امفوفه شجره و جگر
 در جنبه و ظهر و ارتفاع حوائج در لوز بر آس و بدن چنانکه موجب انضمام اصابع
 میشود و در طبع پیوسته و در قارون حوائج بود شرب ده درم فلوس خیار چدر
 سر درم تراب بنفشه و پنجم در م لوز در م لوز اگر طبعه کما بنفشه اجابت نکند در
 غذا و اقراص طباشر و غذا با بنفشه و ماء سلق و بعد از نزل حرمان حصص و انفساج
 لم حمل امفوفه نیز اوجع جنبه و ارتفاع حوائج در حائنه بوجه و راس و التراج
 تلین طبعه و قله طبعه و کلف غلیظ در وجه بود بحامه ساق و شرب طبعه

و اوجع جنبه خاصه
 و منکبیه

بانی

[illegible]

مسح موضع بدن و لو و تضییع کمکات وجع و غذا نریاج بلجم حمل و انقباض مکرر از
 حرمت مع امرو و جوا و جمع منکب البیر که از یاد حار راحت میافت عارض شد بتبخین موضع
 و تضییع بضا و نوص و تناول کلنکین و ماء جمص و انقباض و سورا و شراب و ماء کسسل
 غوره نیز و جمع تحت کسیر با السهال بود باقرص طلائیر و اقراص فنجنگشت امرو و از
 صاحب کامل جری درین باب مکتوب نبود مقصد یازدهم در یاد ای انواع السهال و زحیر
 و مغص و بواسیر و دیدن بطن که چه میبرد زکریا فرمود از انجم دریر السهال در یعدو حقی
 اگر بر روزیست مرتبه مثل آب و غیر منضم اطلاق میشد و عطش نداشت باقرص جنوب
 و ماء کسماق امرو و فرمود که اگر عطش غالب میبود باقرص طلائیر محسکه و ماء کسویقین انسب
 بود و دریر السهال مدد بدون حرمت و جوارش خور و سفوف خبیر مان امرو و مبطون و دیگر
 که فار و غیر تضییع داشت بعد از مذکور امرو و شخص از زحیر با عطش و نانی بطن بگردیدم
 از قعود متعاطیست و کار نریا و شیب به دفع میشد بحسب تضییع دهن حل مر و حب
 مقل و غذا انقباض امرو و شخص از انجم دریر السهال در یعدو حقی و تفاوت مدد حادث شد
 بنوع ماء حار و تناول یکدرم کنز و دم لا خونیر نرم کوفته و غذا بصوفه بعضی نمک است
 امرو و دریر السهال درم از مقل بود باقرص طلائیر و ماء کسماق و غذا اسماقیه امرو
 مرد از السهال و نقل صدر و برام و وقوع و ضد شجایت غوره و ماء کسویقین و وضع طلائیر

اصلاح
 تنگی در ریه
 و سعال

و غذا نریا

و غذا نریا ماطفشیل امرو و شیب زحیر و سیلان دم و قار و نه کدر شیب با و مان بود به
 حمل شیب زحیر و اگر نفع نکند با حقی که رایحه از افیون و انجم دریر السهال در یعدو حقی
 حرمان و لویق نریا و طلائیر یکدرم و غذا اسماقیه بدن لوز و کعک و صفه
 بعضی پس اگر از احتقان اشفاق حاصل شود و جمع فوق سوره و السهال موط بسفوف که
 مذکور خواهد شد و ضا و مد که مذکور میشود امرو و دریر السهال صفا و بود و بعضی طلائیر
 محک و ماء کسویقین و ماء حبر مان و لویق نریا و غوره مردی از اختلاف دم و عیط و
 حره قار و نه و نه عطش شجایت غوره باقرص طلائیر و اقراص جنوب بار و غذا نریا
 و زنبیب و ساقیه امرو و زنبیب اسماقیه و عیط نریا و لویه درم سفوف
 بالعدا و الکشر و شراب لعاب بزرگمان و لعاب حلبه و درجین و حان و جمع بطن بکمید
 و غذا بصوفه بعضی تیرشت امرو و مردی 4 السهال صفا و دریر السهال در یعدو حقی
 محسکه با شراب به و غذا اسماقیه یا با بایج یا حرمیر یا زکریا یا نعل حید و استعمال غوف
 حب مان امرو و مردی 4 زحیر و جمع تحت نریا و یکدرم موضع حار سوره از بطن و قار
 دم در حانین بود باقرص جنوب حار در غذا و حقی حان حبه تسکین ریج و کسر آن
 و غذا بصوفه بعضی و خبر مفتوت در مان و زنبیب و السهال شیب زحیر و استحام بالعشر
 امرو و صبر 4 السهال صفا و بود یکدرم قرص طلائیر بالعدا و قیط طین و ماء کسویقین و زنبیب

طین م

بسیار زجر و نفوق طین و غذا صوفه پیض امغمو مردیر از جبر و قرحه امعار سفلی
 بود بجهت زنج و حقه ناز و مال امغمو و صحت یافت و بعد از مدتی سبب احتباس
 ثقل مرار حاد که بتدریج موم و موم جمع قرحه بود علامه معاودت نمود چنانچه مرف بر
 مللک گردانید پس استاد اول بجهت خلی که اصل خطر و شبت و بابونه در آن پخته باشند
 بعد از آن استعمال این در متخذه از مسکنات و جمع و بعد از خروج از این در قضیه موضع
 و جمع بضاد معقول از خطر و بنفشه و موم و روغن شبت پس بابتلاع فلونیار و موم و
 سقوط قوه شرب شراب صرف بعد و غذا بغرض مطبوع و اجتناب از لحم و کبره خلیفوم
 بتغریق رأس بدین بنفشه و سکوله در مواضع باره معتدل کبر امغمو مردی ۱۰ سال
 صفرا و یو که چنان محتسب شد و ارتد در نبض و نفخ و قراقر در اسفل بدیدم از بدین موم
 تا نگید موضع بجا و رس نامید بل جارغمو تظکیه کبد بصل و کافور و کلاب و غذا بخل
 زیت نایند شخصی ۴ ساله از جگر مقعد و ثقل بید بود بدین موم تا کل بود نکوه کوفته
 باید خام شسته سیاف سازد زجر و وجدان نفس شد بدین حین اراده بول و اطلاق
 بود بجلوس در ماء حار و غذا صوفه پیض و نفوق جبر مان امغمو ز ۲ سال
 اسهال مثل قیج و دم بود بجهت همسکه و اقراص طباشیر امغمو مردیر او جمع کسه
 و مغص بلا اعتدال طبیعت بود و از اشبار حار متفع میکرد و لیکن مورث صلیح

الک.

مربو و بتناول پنجم جلیجین با یکدانه دوا نمک باب از ریانه یا آب زیره و غذا خود آب امر
 نمود نیز بعد از شرب حب نیل و شته اسهال و اضعاف لثه اسهال و معال و غم شدید عارض
 شد بفرمود تا بسکنجین و آب کرم قر کند و بعد از آن باقراص طباشیر و غذا بکرم میافروخ
 امغمو صبر سه ساله از اکل نذر بر قمر شورش افغان بطن و اسهال ذریع حادث شد باقراص طباشیر
 و اقراص انبیا پس باره و غذا بخرنما و حب رمان و زیتب امغمو مردیر اسهال صفرا و
 و عطش شدید بود باقراص طباشیر یا رب به امغمو صبر ۴ ساله اسهال صفرا و بود بدو دانه
 طباشیر و یکدانه کنگ با ماء سبب امغمو مردیر ادبیل در بطن منفر کیده بود بتجمع ماء حار
 و شتر قلیل و عمر بطن حبه اخراج مایه البطن باقی باب کرم و سه روز باینه تداویر امغمو و غذا
 بلوضه یا دسم کثیرا قریه در نیمه روز فرمود مردیر اسهال و تنوع دایم و حمة فارونه بود
 باقراص عود و ماء رمان امغمو ر ضیع ۴ ساله اسهال دم بود دانه صمغ عربی صاف بلین ام
 در روز و مرتبه و لزوم قیج طین امغمو شخصی ۴ ساله اسهال عظیم کثیرا و جمع کسه بود و تر
 و نفوق جبر مان امغمو شجر از اندفاع ماکول بعد از آنکه مدتی با اسهال و قراقر از در
 بطن و پیاض و رقه فارونه شکایت کرد بتناول یکدانه صمغ ایقون یک روز در میان و غذا
 به پیض ملوق در خل امغمو مردیر ۴ ساله اسهال بود و در در شدید در عانه مر یافت
 پس طبیعت اجابت میکرد بتخرج عانه و ظهر بدین زنبق باطنی از مسک و کمدی بزمی

و بتناول سه درم جوارش خور فقط بر غذا و عشی و کار بانضام سفوف جب ران و غذا
 بصرفه پهن امروغی که از امر او معض عارض شد و اطباء اتفاق بقول عاب بز قوطنا
 غوغ بود پس استاد از ان منع نموده فرمود که دواش باید که اگر قولنج بگوید و اگر معض
 هر دو را مفید بود و گن نیست در آنکه عاب بز قوطنا قولنج و ریاح امراض است پس
 بشرب سه درم و ده روز حلوا با جلاب امروغی و دریا زجیر و اندفاع انیاز بر امروغی بشرب
 جب رشاد مغلی در ماء بادیه و ده روز بعد از ساعت اعتدال بنیب و جب ران
 کسر و صرفه پهن و کرویا امروغی شخصیه اسهال مثل آب و مران خم و عوض دوا در حین
 اشتغال با امور بوی شرب اقراص طباشیر مسکه و نطافه فواید بصلند و کلاب و غذا باقی بقیه
 در خل و خیز مفتوت در قنار بدون دسم و انال امروغی که از سبج امعاء و قرا و بطن
 شکایت کرد بشرب سه درم جب رشاد و غذا بنیب و جب ران و کرویا امروغی شخصیه
 و قرا و وجع بطن و اندفاع مثل مخاط بگوید و درم زیت بصرفه پهن امروغی صفه
 عفن که استاده جهت فضیله و وقی امعاء و سیلان دم به عطر که بگوید یکیز به عدد و عفن
 کبود و یک کف قنور ران در سه رطل آب بجوشانند تا آب سرخ شود پس صاف نموده نشان رطل جا
 کرده با انیلاج قاصص قاقیا و کبریا مکدام در او کوفته از ان آب مغلی مذکور قلیلا قلیلا بران
 ریخته تا بهم بخشد تا خوب حل و عروج کرد در بطریق حقه عمل کنند صفه قرص اس که جهت اسهال و عالج

مغنی

مغنی

المداد

استاد تألیف نموده بگزید حب الاس ده م بر پیاو شان لب بز بطیج مکده م صمغ و به م رب
 سوس ام نیم شربت سه درم پنج صفه غوغ و طباشیر طلائیت موعود که جهت اطفا حرارت و
 امساک بطن و حبس دم استاد تألیف نموده بگزید طلائیت و قوط و مقل و کلنا مکده م
 طباشیر کبریا دم الاخوین مکده م درم صمغ و به م رب درم طین از مریوطه مریوطه حب الاس قلیل
 القلی بز بنج سفید کعک چند مکده م حشاش مع حلقه و لیز قلیل القلی ده درم شربت سه درم
 باء بارد اولابعد بر ببه صفه ضاد سعد موعود جهت تقویه و امساک بطن هم از تألیف
 استاد بگزید سعد و کل منع مکده م قاقیا عصا لهجه الیس لادن مصطی مکده م کعک
 سه م و اگر خواهند بر دیز بگوید پنج ضدل و کافور نیز میتوان افزود باء اس بر بطن خاد کند
 اتاد و ابرو ایر و الام مغیره مردی از جوان دم مقعد با ریاح حدت یکال شکایت کرد
 فرمود که استسقاء است پس بجوارش خور و اقراص کبریا و جلوس در ماء قنوم امروغی مرد بر افرقه
 مغیره و اختلاف دم مائز بگوید کلنگین و اقراص کبریا و غذا بنیب امروغی صبره چهار رطل
 بروز مقعد و اسهال و عطش بگوید با اقراص طباشیر مسکه و جلوس در ماء قنوم و غذا بنیب ریاح امروغی
 مردی سیلان دم بوالهوس نموده بحال شد و وجع صدر و نفث الدم و نیم وجه مبتلا شد فرمود
 که حبس دم خطا نموده پس با اقراص حشاش باء نعیر بلا سکر امروغی مردی از قوط جماع ضعف و
 ورم و مقعد حادث شد و هر وقت جماع اسراف میکرد ورم و بروز مقعد ظاهر میشد و حال شربت

غوغ کلنگین

ضاد

مغنی و اسهال

الترخا

بجز نیر داشت فرمود که بگر عفت کبود غیر منقوب سر عد و شور رمان و له احر ورق
 انس مکدی کف در آب بخوشان تا رخ شود و در آب بنشینان و بان استخاک و در
 و درم قیچی بود تا دل کن و بصرفه بعضی باد من نور کشش اغتذائش پیر از خوج ریج
 بغیر راده غایره مادر و انفعال داشت بمسح شرح بدین قسط امغوف و نهایت نفع حاصل
 شد پس مداومت اطیفل صغیر و سنجو نیا امغوف تا بالکلیه زایل شد که اگر احکام مقعد و عوز
 شقاق در احیان بود فرمود که سبب این دیدان صغاریست پس با احتمال زیت رکاب
 و فودنه نهر و جهت شقاق تطلیک نرم الغیاج امغوف در مصفایه از وجع سمره و مقعد
 و خوج چیز مثل براق و عطش کثیر شکایت مغوف فرمود که بواسیر است پس بکب مقل
 بجز درم امغوف و چند اطلاق زیاده میکرد با ماک ان امغوف فرمود که تطلیک مقعد بدین
 نغز کشش نامقل و میوه باید مغوف مردیر انقطاع دم از مقعد بوقاص که با باء کاف
 و تطلیک معده بصل و کلاب و کافور و غدا بسما قیر و اجتاب از تعب حمام امغوف مردیر
 شقاق مقعد و پس طبع بوج کب مقل و استعمال درم الغیاج امغوف مردیر مصفایه
 سیلان دم مقعد و عوز ضعیف شد و حوائط کثیر و ضعف معده بود مغوف صاب
 تألیف مغوف فرمود که مکن حوائط و حابس دم و مقوف معده بنصفه کثیر طبایر شقاق منقوب
 دم بزر حاض مغوف کمانا که با کلام نیم بزرش بزر فرج ملام مصطکی نیم شریه صبح و

و کافور و غدا بسما قیر و اجتاب از تعب حمام امغوف مردیر

درم

درم بزر بارت به ترش و نیز فرمود که کین عطش برب به و اغتذائیم جبر با جبه رمان و کزیره
 یا ساقیه با حرمیه باید مغوف یک از اکا بر بار سال مکتوبه العلاج ناصور مقعد مغوفه و جواب نوشت
 که اگر محل جامر بن استعمال درم کافور باین شیخ مفید بود صفه تنه دهن و و خام به اوقیه با موم درم
 که اخته در آن کنند و درم الغیاج رصاص محوق با شرو و با بیاض بیض و قلیله از کافور
 سحق و ضرب بسیار مغوف استعمال کنند و اگر آنکه حر و حار در موضع بنویسند بلکه مان حد و فقط
 بوده بطلا مقل تطلیک نمایند صفه کثیر نغز کشش یک اوقیه میوه باید یک درم مقل و مرکب درم
 مقل و مره سحق مغوف در آن پس نوزد قوق و میوه و نیم درم افیون بران افورده دق و سحق
 نمایند و استعمال کنند اگر مفید نیست بصل افیون تضید نمایند صفه کثیر و عد صفه بیض مقل و با باء کاف
 بزرگ کتان و نیم درم افیون و زعفران نیم درم در آن نرم کوفته با بقوام مرهم شود و استعمال
 کنند و اگر طبیعتی محبس بود و موضع جامر نیاید حب مقل تناول کنند و اگر جامر بوج حب ملیده
 نافع بود صفه کثیر ملیده کابیده درم کثیر است درم رب سوس یک درم با عاب بزر و قطونا حب نمایند
 و اگر موضع خلا از حرت بود بدل کثیر مقل و بدل رب سوس یک پینچ و بدل عاب ماء کرات و اگر
 از آن اگر بود عاب بزر کتان اول بن و اگر موضع شدید الامتلا و انار دم ظاهر بود و خارج و
 و شقیله بجز حمول مراره بقرو ماء بصل اصوب بن مردیر دیدان مقعد بوج تحسیر کثیر قبل از
 طعام و حمول نغز کشش یا بنده مغوف بدین خروغ امغوف مردیر در اسود از اسفل جابر

درم کافور

مقل

خلاف افیون

حب ملیده

فرمود که رایت بقرا بالقار حیدر بنصف باید رسد و صاف و سرد و غوی بالکلیه آن
 اعتدای باید نمود زنی از شریقی دم او در از مقعر هر روز با پس طبعه و خفقان فواد
 بود کج مقل و غذا سفید باج ام غوی یک از امر از شوکت بابتا و نوشت که پانزده
 سال است مرا یح بوالیر هست و تا حال از آن اذیت می یافتیم ولیکن حال از کثرت خود
 دم از مقعر صفرة بر لون وضع بر نفس غالب گشته و در حین انقباض دم چنان
 محسوس میشود که از جانبی راست مقعر متقاط میگرد و گاه سیدان مینمایند
 در جواب نوشت که خروج لنز دم از سر علل در امان و مانع حدوث آنست و قطع
 لنز دم جایز نباشد مگر وقتیکه خفقان فواد و صفرة لون و ضعف رگبتین و نقصان
 شهوة طعام و گردیدن دم پایل ارق عا کان و امیل بصفرة ظاهر گردد و وجه چندی
 بود قطع لنز واجب شود و الا بسقوط شهوة و فساد مزاج استقامت مؤد گردد و قطع
 آن بادویه و اغذیه قابضه و معده و رایحه از محذره بحسب مزاج متبصر گردد و از آنجا
 حب افاقیت که قطع دم بوالیر میکند صفرة لنز افاقیت را نیز کلنا یکدیگر دانک
 که با یکدیگر صمغ عربی بنمردم افیون بنمردانک حبوب کوچک را خرد ایله یک شربت بود
 با ناه و پنج سماق یک اوقیه و این وقت موافق بود که حوائج و برده غالب نبوده و اگر آنکه بزر
 مستو و شوی منقطع گردیده شربت کبر با قطع دم باید نمود صفرة کبر با کند و مکرر نمودم

نوعی
 کله

کلنا یکدیگر مصطفا و دانک بنزنج یکدیگر که جبر غوی با یک اوقیه یا رسد بنوشند صف
 آن سعد و شور کند و یک یک کف در پی به بگویند تا سرخ شود صاف و سرد و غوی نباشد
 و اگر بدن حامر یا محمود بود کج صمغ عربی قطع دم باید کرد که تبرید و تقویه نیز میکند
 صفرة صمغ عربی که با بزر خرس بزر هند را مکرر بنمردم کل سرخ طبا بنمرد یکدیگر دم بزرک
 طسوج با نیم اوقیه نقوع سماق بنوشند صفرة سماق یک کف در نظر طلاب
 یک شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و طعام مناسب درین ایام سماق است با
 مزوره مع لوز مؤثر مقلو با مع از روغن یا با طراف یا شیمی کل الجدر و اما شراب موافق
 آنست که شدید القبحض بنز مثل سی عتیق معسل و اگر تیر نباشد بنز پنب کوفته
 در شراب منقوع و صاف نمود قایم مقام کنیز و اگر احتیاج به تحریک شهوت و تسخیر
 بدن بود باید که در ده رطل شراب و اوقیه بعد کوفته را منقوع ساختن و صاف نمود
 نوشیدن صف ما القم که شستن در آن و استنجی نمودن قطع دم از مقعر باید قطع
 عفتی که بود غیر منقوب و قشور رمان حامض و نموط فا مکرر طبل در قوت چنان
 استعمال کنند و چندی دم محبت شود و ضعف بدن و قله شهوة باقی ماند هر روز
 تناول بچرم کل قند یا بنمردم که با یک دانک دو اونسک و استعمال طیوب
 و تحسیر صفرة بیض و شرب ماء الحیم با ناه و سیب و به و استنای دهن بنفشه جبه

صمغ عربی
 نقوع سماق

نوعی

جلب نوم هم درینوقت مناسب و نافع نباشد و درجین سیدان دم از حمام و کوب
 و اغذیه حاره احتراز واجب نباشد بلکه برصوص و قریص و آنچه جامع محو ضات
 و قبض نباشد مثل حمیر و سماق و انشاده لغز اقتضای اجتناب از نوم و اکل بصل
 و نوم و خواب و در نبر و اگر اسراف در جریان دم واقع شود و مانع نباشد قصد
 باسلیق از جانب مؤف و تعلیق محاجم بالنار بدون شرط بر بطن و کثرت جگر
 در آتوم مذکور و تضید مقعد بجماد جفت بر نافع و موافق بود و جفت کثرت
 بلوط مردانک کلنا عفتض هم ما و کوفته تا مثل مغز نم و ملائم شود پس
 بکودانغیداج رصاص محق و قریب بیک اوقیه دهن و بوبراه افروده بسیار
 سحق نموده استعمال کنند و اگر اندک از حبس دم قروح یا بشور حادث کرد بقصد
 اولاد و شرب طبع اخیمون ثانیاً مبادرت نمایند و اگر خواهند که دانهها بر آب سیر
 قطع سازند خیاط با بصل باید بست تا موجب سقوط نکند و در اسقاط دانه
 بواسطه شرط است که فردا فردا و طعم نم بعد از علاج و الحام جوج لثه شروع به
 القاط دیگر نمایند و یک عدد را با قند یا نماد فاسد معتاده الاندفاع مکن
 نیز و حبس و موجب افات عظیم نکند و نیز آب سیر بود و قصد مکن نبود به
 تضید بصل مشور و تمر مدقوقین امر نموده و رم لثه سکن و کلید نیز فست دیگر را چه

بسیار

سکن

سکن و جمع شدید تضید بصل مشور مدقوق باقلیل از افیون و زعفران امر نموده
 نیزه از دبر در رقیق مایل به بیاض سیدان نموده و در ضعیف نشد و ریوم
 بتناول بخورم کلکیدی و تلطیف موضع بصل و کافور و استیج باب سرد
 اگر از آن شریره حادث نشود امر نموده و در اجته سیدان دم از مقعد بقرص کهر با و
 سفوف طین و غذای سماقیه امر نموده و در اجته ریاح بواسطه که از بلغم و سودا بود به
 استعمال دهن تا جیل امر نموده و فتنه بکند لب نار چل علوک مبيض و خوب کوفته
 بجوشانند و روغن که طاهر کرد با بندنه بر جلد بفرستند و در شیشه کرده بر شمس معلق سازند
 تا مائنه لثه تجلیل رفته استعمال نمایند و در آب سیر و سیدان دم بوجو سفوف طین و قیو
 سودا و وضع مرعمر مخداز بصل مسلق مهاد و صفه بصل و روغن بقرص امر نموده
 و اما آنچه در مداوا امراض مذکوره صاحب کمال افاده نموده از انجمله شخصی که از اسراف اسهال
 براضعف و غش حادث و توجع حبس لثه واجب کردید بتناول بویق شعیب مطبوخ با قوط
 سفوف طین و شرب ربوب به و سبب با اقراص طبایع حالبه با سفوف عجم زینب و طبایع
 و طین و غذای سماقیه و حمیریه و انبر یا سیر و مانند لثه امر نموده از قطع و حبس تام
 منع فرمود شخصی که از انقباض صفرا بطنه در حادث شد مداوا مذکوره و انشاده آن
 امر نموده فرمود که اگر بانهها محبوس نکند و بصفوف عفتض که حبس تام نمیدارند پس باید نموده صفات

روغن کاهیک

نمونه عفتض

عقب قنور رمان حامض مکدم درم حب آس ماق مکدم درم شریج از نیم درم
یک درم بزرگ آب سرد و تفهید معده نیز بمقویات قابضه بارده و غذا بعد از مصوب
اما بخل و ماء رمان حامض و کنیزه یا بنه با صفره بضم سلوق و دخل غیر ثقیف
یا بدراج و طه و نریب و حب رمان ماساق اگر جاش را نینباشد و بنوعی که قابضه
بارده مفید بود شخصی اسهال بلغمر بود یک درم اقاقیا و نیم درم مصطکی بار بوب
قابضه امروغ و دیگر ریاحنه اسهال بلغمر و ضعف و برودت اخضر و معده بسفوف
عجم زنبب انار غوغو صفه تلخ عجم زنبب ۲ درم حب رمان و حب آس مکدم از نیم
چند پند نیز نیم رکوفته شریج از یک درم از بلج یا شریج قابضه مقویه و اصول است
که با شراب آس تفاح بود صفه تلخ شراب آس تفاح که اسهال بلغمر و صفرا شریج ۴ درم
ملا و انوار غوغو حب آس رضوضی درم آب به و میوه و امرو و مکدی که طول بکوشند
تا بنصف آید صاف غوغو حبه اسهال صفرا و بر همین هیات بپاشانند و حبه بلغمر غوغو
هند درم سبیل مصطکی مکدم ۲ درم کوفته در صق کرده با حب آس در میاه
خو که بکوشند و بعد از تصفیه نیمه آنکه مکمل خالص افزوده نگاه دارند و شکر اسهال
بود که قلیلا قلیلا در اوقات مختلفه دفع میشد و مدفوع مرار و انار صفرا غالب بود
با خواج فضل مجتهد در عروق و اعضا یک دفعه با عانة طبعه ترش ماء رمان معصوم

25

باشیم باقلید از سکر با چهار اوقیه شراب و دو با و اوقیه کنجد از مغمو گفت که بلیل زرد با
سکر درین باب انفع بود دیگر که اسهال صفا و ر باد و از مشظم بود مذکور آن امر بود دیگر
که اسهال بلغمی بزیب حفته مذکوره بود به شقیه بلغم یا بلیل کایه و سکر و استعمال ریاضه معتدله
و تطف غذا از مغمو شش اسهال سرد بود بقص انبر یا ریس یا کنجد یا سرخا یا آو طبع زیه
از مغمو در زیر لثق الامعار طوبی بود بسفوف مقلیا تا کر که خود تألیف و بر تعریف مغمو
از مغمو و صفه تر بلیل و بلیل و آمله مقلی بالزیت مکه در زیره مدبر حب را و بر زکران مقلو
مکه در بر زکر فس اینون منقوعان بجلی مکه در مصطلی سنبل فاقله و نقل و عود مکه در
سعد در نازک کوفته شرب به صبح و شام از یک در تا ده در دیگر با جبه لثق الامعار
نمود صفه تر اقماع را با حامض و عصف کبود مکه در م قشاک کند جفت بلوط مکه در م
خوب کوفته بجلی خرطوبه نانیه مکه در در بر مثال فلفل حب خشک مغمو شرب تا یک در بود
که در انواع اسهال بلکه در جمیع امراض از وضع اطلیه و اضده موافقه مزاج و علامه غل
نباید شد تا داخل و خارج مد بطیقه و قه و کربله رسد در زیر لثق الامعار از شکر و طبع
داخل امعا بود و طعام غیر منزه غم مختلط بصدید رقیق دفع میشود و احساس وجه شد
در حین مروت طعام و التهاب لیب بر آس و وجه مغمو بجمع و به و کل از مغمو
مکه در م کلیل فرخ نه اوقیه محلی شراب آس از مغمو در مصفا لانه و سرخه و طعام

حسنیہ

غیر منضم مخلوط به بلغم بود بشرط طبعیخ و نیز بشرط با عمل نباتات فرموده غذا
 بخشایند معه بعد از آن تناول سفوف مقلیان را که بر کورام فرمود شخصیه السعال و سح
 و مغص دایم و کربانید و غش و خروج سودا و حاضرا که بود با نیز سفوف طایین امرو
 صفه که کل از منصفه و در آن سه مدقون غریب نام بر قطونا نیز و نیز از اسفوم و صوف
 محضون متوسطه تمجید میسور شراب سردم ملتوت بدین و بود با شراب اس
 تقاضا مذکور این سفوف اکثر انواع سح و السملات مراریرا نافع می باشد که سح سوادری
 با جمع امراض مذکور با ضافه ریاح و نفع بود بسفوف سکر امرو صفه که شکر طبرزد و نیز
 کربانید و قرقه قافله زین انیسون کرد با مکدام قرنفل نیم درم زنجبیل دار فلفل مکرونگ
 شکر و درم نافع نیز و فرمود که اصحاب سح واجب است که در و این مثل بر و در غیره
 که با بنو شراب سرد بنوشد و از آب گرم اجتناب نماید و سعال قحیر و صدر بود بشرط
 نیز و رابعه اگر حبس واجب بود ملتوت بدین و بود و اگر طبع با سح مجتنب باشد غیر مجتنب
 و شقیه مد بطلوس خیار خیز و نبات امرو فرمود که اگر در کربانید و نفع و نباتات کل و نفع
 می کنند پس محتاج بحفنه زانچ بود که از تلامذہ السعال و دماغی نموده فرمود که بعد
 از انباده از نوم شقیه خم معده بفرقیات مناسبه خلط غالب واجب بود بعد از آن
 شقیه دماغ و معده از خلط غالب سملات موافقه بانجمله در و درین مداوا از کلام جاوید

در کربانید

نموده

میرودین معالجات نام بارد و مداوا و اسباب و لیث غش و صداع بارد مناسب بود
 بحلقه رأس و ذلك لتفرقة خرقه خشنه پس غسل رأس بصابون و بوق و تطبیق قیومولیا
 بخل و مرانه تورپس غسل نیز بماء ثقی معصور و ملح و نواغ مناسب جنبانید در و درین بخل
 و کلاب و ماء لسان الحمل یا ماء کزبرین و طبعه با بطینخ و عدس و بود و اصل سوس با
 لکجه بن سافج و در و درین بشراب غسل که مشک و زعفران و سنبل و کبابه مسحوقه با غلط
 بود نیز بعد از شقیه جذب ماده با سافل بدک اطراف و غسل نیز بطینخ یا بونه و اکلیل و انباده
 ان نافع نیز شخصیه سح با پس طبعه بود بسفوف نیز و رابعه امرو صفه که نیز از اسفوم
 نیز و ریحان نیز و در و در خطم شکر و سحر و شراب سردم ناعم درم ملتوت بدین و بود
 با آب سرد نافع و ملیش شکر و اگر نیز ریحان نیز و سحر و شراب سردم ناعم درم ملتوت بدین و بود
 با عمل بسفوف غیر امرو که کربانید و نفع غیر اسفوم و نیز از اسفوم و نیز از اسفوم
 با سعال مع سعال نافع و بود بود شخصیه سح رابعه از خرقه السعال کبیدی
 صفرا و حار و شقیه صفرا و سفوف حار و کربانید و نفع صفه که نیز از اسفوم و نیز از اسفوم
 صدر درم کزبرین یا به منقوع در خل کیشانه روز پس مجفف و مقلو نموده چاه درم سحاق
 کلانار مکرو پانزده درم شکر و درم تاسه درم نیز شخصیه سعال و نفع و سحاق یا کبیدی
 نموده فرمود که در او ایل متوجه حبس نیز نباید شد بلکه در تعدیل و ملزاج وضعف نیز باید

نفع در کربانید

نفع غیبی

نفع حار و کبیدی

کوشید بعد از آن متوجه قبض باید شد و سایر ادویه نافع در نفت ادم هرگاه بادویه نافه
 سوخته را حار کبیر و ضعف آن مختلط کرد در دوزن نظار یا رامفید و وضع اضمه مقویه
 حابسه دم نیز کبیر بریج کشف نیز غزل این ضمه و صفه نه و له اجروم صدلین عم کلنار
 سماق مکدم طین قیر عصاره الحینه التیس مکدم مجموعا کوفته با آونان کحل و ماء
 و ماء عصر الاعمی و ماء ورق و ماء کف الکرم شسته و خفته در آبانه مخصوص نموده کبیر
 اندازند شخصی در امعاء علیا سحر بود و از خرما بود و در نمودار و اسکر جلیب
 بالقار حیدر مجاه بنصف رسانیده صاف و سرد نموده با لعل کوفته تناول کنند و صبح
 که اگر معارفان بعد از این احراز واجب نیز دیگر اقروح امعاء شود و نموده که
 صفه پیض و اب و قلیه از بعضی از کف کوفته مزج نموده داخل ب معالجه نموده
 بنوشند دیگر اجاحت امعاء بود و قوا مض و حوائض قوی و از اسهال و و دیه احراز
 فرمود و بگویند خیار امعاء و صفه نیز خیار و خطم مقیر کبیر و زان مقصود و ب
 کل از من کد و خور شراب و درم شراب اس شخصه اش به طبع با سحر بود و بفرار
 مذکور مخلوط با آمروم و سفلوس خیار چند دهنه لوز امعاء و صفه در امعاء سفلی و در
 بعد و نم با سهال دفع میشد و لیکن وجع و لذع و مغص نداشت بفرمود که ماء و آونان کحل
 و ماء بقله الحما و ماء عصر الاعمی و ماء ورق و ماء کف الکرم شسته و خفته در آبانه مخصوص نموده کبیر

بسیار

بسیار

دما

میاه مذکوره خلط غفوفه فاعتر حقه کنند دیگر امان حاله مذکوره با ضافه حر و کرب و
 لبب بود بهمان حقه مذکوره با ضافه ماء قرع و لعاب بزر قطونا امعاء و صفه
 سح و قروح امعاء سفلی و وجع و لذع و مغص بود باین حقه مغیره امعاء و صفه نیز سح حقه مغیره
 سویت شیر و عدس مکده درم حب اس افق رمان حامض مکده درم در سه رطل
 آب بکوشند تا بیکرطل آید صاف نموده غرطل با لشر رطل جدا نموده صبح و بظهر و عصر
 یا از من و ن ستر و کافور و خسته مکده مکده درم اسفیداج رصا و اقا قیاد و دم الاخوی مکده
 نیم درم خوب کوفته با و صفه پیض و ده درم پیله بزر کد اخته و مصفر نموده و
 ناو کنند ماء و طبع بریج و غیره مذکور کم کم بران افزوده بسایند و فاعتر حقه کنند
 و فرمود که خنجر و بگویند سح و قروح امعاء و صفه نیز زیاد و عله میگرد و پس تعلیل غذا
 بنابر حصول ثقل از انفع بپزیند و از خلط حادله از زحیر حادث شده بزر قطونا
 ملوث بدین بپزند امعاء و کربالت اسهال را در بپزند و بفرمود طین با شراب اس نانیر
 تا امعاء نافع بپزند و بسبب بخار رطوبات لزجه با معارف عارض شد بزر کرفس
 و بزر کران با ماء حار را اندک و درم حبشاد با ماء حار یا بصفه مقلیا تا امعاء و صفه فرمود که
 سفوف زحیر نیز نافع بپزند صفه کف حشاش و قشور لنگر مکده درم بزر کرفس و بزر کران مکده
 و درم کندر ناخواه مکده مکده درم نیم شتر از بیکر درم تا و درم بپزند شخصی از ورم معارف تقیم

بسیار

قتل دیدان و تقویه اعصاب نماید و دیدار بطریق بود نموده تا به پنج مقرر و تر
منزوع النور و لب جوز مرا و کوفته درم وقت نوم تناول کند طفل از گشت تولد
دیدار نکایت کرد بدو امت شونیز معجون بعسل امروود دیگر یا فرمود که چنانچه
کوفته را بطبیخ خط و حنظل رشته برده ضا دیند دیدار طوال را بر فوق سره حبه
لقرغاب را سفله نافع و مسقط بن طفل را دیدار صغارد در مقعد پدید آمدن بوقیه
عضوه مقعد و تدبیر بدن نور کشش و خون امروود طفل دیگر را مخرج مقعد
نفط یا قطران با وضع فیتله مغوسه بآن بآء نفع یا آء ورق خون یا آء طنبج
حنظل یا فیتله مغوسه بصبر بحق بخال امروود فرمود که تناول شیج از مرقه تیر نافع
مقصد و از درم در او جامع قولند که هر که را فرموده شخص حبه مس طبیعه بود
حبه کلنگین بآء حار در غذا یا بقلوس خیار یا بلباب بنفشه باللیل امروود ضا
نوعی بطن بود تناول حبه کلنگین بآء انیسون حار و ترک مولدات ریاح امروود
مرد را بگویند بعد از آنکه از انشیار حار خفه یافت باین امروود صفه کرم یا زهر
ناخواه انیسون صغره در آب بنیکو کوشند تا آب کثیف سرخ شود دیگر طفل از آن گرفته در
لب و طم در آن میان شیو کشیده بکرم نیم کسینج در آن حل کرده بکوشانند و بکرم
بدن فروغ و درم ایاری فنیق را داخل کرده تا شنا حقه و بطن و خاصه را بانی

نوعی بطن بود

نوعی

ضاد تصدیند صفتن بایونه خطم بر بخاف مرز جوش فودنه در آب بکرم و نرم
کوفته مثل مرگم کرم کرم دایم ضا دکنند و اگر در شب وجع اشتداد نماید فلو نیاجورد
و از آب سرد اجتناب نموده بجمع شراب مرف قلیلا قلیلا لازم دارند و غذا انفیاج نمایند
غلامیرا قولنج بالینه طبع بود استا دفرمود که از نواد رست و احقان بکفنه سهله
منوع و مضرات و این حقه نافع است صفتن شراب کرویاری و ناخواه پنج انگشت
صغره استا در زیت جوشانیده و صاف نموده پست درم از آن بکشد و جند
بیدر و جاوشیر مکنید درم در آن حل نموده و جمیع محل وجع را بمثل خطم و بایونه
نحوه مسخنا ضا دیند و بر ناستا و بعد از طعام شراب صغره کرم بنوشند و
روزی یک مرتبه بجام رود و بخمر مفتوت بشراب بنفشه شراب را برب نافع نشاند زیرا
که جمیع ادویه مسخه خال از ریس حقیق نیست و از آن یاد اسحاق انها خوف
عدو ش حبه بزرگ خلاف شراب که بخورنه کثیف از حخته بدن و موافق و اذنه غیر
و مع هذا خال از ریس و تخفیف شحیرا و روز قوالنج حقیق بود بقلوس خیار
در طبع تاین امروود زنده و وجع جوف و القطاع طمشت و تضر از حوضات
بود بده درم کلنگین بآء زیره و حجامت راق و غذا خود را بامروود و
وجع سره و ریس طبیعه و تضر از تناول مسخات علی الریق و حرقه قار و بایونه

در بطن که از حبس است راحت مر یافت عارض می شود و از حر و اثر استغفار بیشتر تناول
 کلنگه به بآه رازانه و زین و دلک بطن بخورده خنده تا بحد احمرار و تناول اطعمه
 رقیقه مر و زیت امرغوه دیگر با وجع بطن و احساس مثل خسار از سر و بعد
 با محتاجت فاروه بعبه غلوس با بآه الاصول امرغوه صاحب قولنج و طبیعت
 منطلق کشته فوات عارض شد وجع با قریب تناول فلونیا که ممکن وجع
 و مزید فوات است امرغوه صبر سه روز وجع سر و پس طبیعت و غشیان
 قاروه خاسر مایل به بیاض بوجع حاده و اقراص قولنج حار امرغوه زنیار در
 انفل سر و در مر عارض شد به بخورم کلنگه به بآه زین و در استدا وجع جلو
 در حار امرغوه در مر نغده را قمر ایا حفر و کاه مایل بسواد و پیوسته طبع بود
 مرمود که قولنج مر است و روزی که و اقراص قولنج با بآه
 در زنیار از ان بکدالک و با افزوده با شکر و حلا ب کثیر چنانچه معده
 در حبه تسهل پس فکر در نامعده پاک شود و با قارون من و در
 در بخور در معده ترش می شود وجع می شود و بفرغ می کند بجهت صبر و حب
 کسین در بیا و کوب کوب در غده و غذا بخور و عمل امرغوه بعد از سه روز معاود
 غوه گفت راحه تمام حاصل شده و لیکن وجع زید در مقعد دیدم آه و پس خفته در

الح

کرم امرغوه مکرر معاوده غوه از درم معده و احمرار لثه و احساس بخورده در داخل
 معده شکایت کرده گفت که از جلوس در مآه بارد راحه حاصل می شود پس بقصد
 با سلیق از جانب که حمره در ان زیاد بود و غذا نیز باج بارد و جلوس در مآه بارد
 و شرب بر شیک در حب کوب و تقصید مقعد به نیز کرات و تمام محل امرغوه در
 پس بطن و وجع تحت سر و با خا صره بمنز و ارتفاع بخار در منکب پیر و قار و لحر
 غیر تضییع و عدم حر و عطش بوجع حقه مسهل و اقراص قولنج بارد و غذا خود آب
 و اسفید باج عدیم لحم امرغوه زنیار رخ فتق در سر و معده بود و شد فوق سر و تناول
 جوارش کوفه امرغوه زنی قولنج بفلوس خیار خرد و دهن لوز امرغوه پس از ضعف
 معده بسبب دهن شکایت کرده کلنگه به بآه زین و اقراص و در در احادی و
 در اول و تناول و در مر معده امرغوه زنیار و وجع سر و قراقر که
 مرفوع می شود و قله حبه طبع در روزی که با بآه زین کرد بجوارش حمر
 و غوف حبه در ان معده حلال تمام هر روز قبل از غذا و غذا با بآه زین و قراقر که
 زنیار وجع سر و دایم با طبیعت طبع که هر روز سه چهار بار میرفت خارا از سر و درم و غوه
 بود شرب و درم بز قطن و مطنوت بد و درم دهن و غوه غلوس و غلوس و غلوس و
 زنیار امرغوه در مر پس طبیعت و وجع بطن و ارتفاع وجع در لیا معده بود درم

الح

زین طایفه منقرض گشته که در میان سببها شمن من مجموعا مجروح ساخته بکنایه زود
 آب چنانند و چنانند و صاف نموده بایکدی کرده در منقشه مهر و در صورت بقوام آور
 شربت در من بختخصر اسبب ضعف دفعه امعالات طبعه یاب و بدون
 شیا و حقه اطلاق نمیشد و آنچه میشد غیر بنادق بود بادویه مقویه مثل بخرنیا و جمر
 و بنیاد ریطوس و مژ و ریطوس و یارچ فیقر و طبعه سلیم و در چرخ و لبانه و بنبل
 و جوز بوا و شنه و بزرگ رفس بدین لوز و یارچ فیقر ایا دهن خورج و یخ بطن
 بدین نار دین یا سون مخورج با فایه مقویه میخنا و شرب قلیله از شراب بکاذ بعد
 از طعام و غذا با سفید با جات لینه و احتراز از جو امض و یا بسات امر و تخمیر
 بعد از شرب افیون بقصد املاک خورج و احتراز از موت بسبب بطلان حسن قولون
 تا قریب به ماه لایزال طبعه یاب و در حقه اطلاق قلیله میخنا و بنبل
 اصلا و جع بالینه و یا بسات طبعه یاب و غار افسا و ریطوس بالتحال
 شربت بکوز یارچ فیقر و دهن خورج و مخمیر بلبل و بخرنیا و جمر و مرقا
 شربت یا با اسار و رس در دهن و غذا بقرع عصا فیقر با فایه و شرب عقیق امر و
 تخمیر اقولیم بلبل و بنبل و شیا و مخمل ملنوت بعمل امر و مژ و دیگر فرمود که در قولنج
 حقه در خلا معده باید که درون بد که در حین حقه طعام در معده بختخصر حقه قولنج

صفت

حقه کرد و طبعه منحل شد صداع طارر شد فرمود که اول اینست که مسهل خفیف بنویسد بعد
 از آن حقه کنند تا اعانه حقه ناید و مراعات دماغ واجب بود تا از وصول انچه حقه
 صداع نشود و فرمود که شرب صبر در منع قولنج عظیم منفع است الا انکه اراده لرزه
 اطلاق جایز نباشد زیرا که بطر الاسهال است تخمیر اقولیم بلبل و بنبل و شربت مسهل و
 استعمال حقه و شیا و امتناع میخنا و بنبل امر و مژ و صفت لکب قرطم سه جز و تخم
 حنظل یکجز کوفته بمراه بقدر شربت بر سر ضاد مایندیکه از تلامذه استدلال قولنج
 یکم مخور فرمود که تقدم ریا و وقراست و عدم فراق و خورج ریا در حال قولنج
 و انتقال وجع از موضع بموضع دلیل سهوله علیه تر و فرمود که انفع تر این صبر
 جوع و عطش تر ناماده هم نمیشود و این بر شرب ادویه حاله اصولیست
 و اگر دو اذنه خلط غوره است و اگر در ریا و انچه و اگر وجع اصعب کرد
 و فرمود که طبعه یاب و در کسر ریا و انچه و کلیل لکب نافع بود صفت کلیل لکب
 یکم جوشانند و در کبابند و کلیل لکب شربت اصافه بنویشد شربت انصار
 وجع قولنج یکم بعد از اطلاق طبعه یاب و شرب ده انار شراب عقیق قلیله و
 کلیل و بعد از آن کمر فایه تخمیر خنجر مژ و در آن امر و مژ موجب نوم و
 نضج مواد و سکون وجع علیل گردید و فرمود که با بنبل و عطش و التهاج حقه

حقیق

کلیه حقیق

قارون و فیه تباہ شد و بانها استدلال بر کرم مزاج نباید نمود که آنها از خواص نیست که شکر است
 قیام این انواع قولنج بلکه عمد معوقه اسباب مقدره و سن و بلد و سحر و فضل و نزع و تادی
 از حقه خاده و انتفاع از غیر است مقصود از هم در امراض کلیه و مثانه و آلات بول و تناسل
 آنچه محمد بن زکریا فرمود از انجمله در سیر اعسر و حوقه بول و خروج در قلیل بول و بناوق برور
 و جلوس در آوار و حار و سرد و متداول مبررات و مرطبات و غذا با استفناج بدجاج با
 دهن لوز از نمود مرید استسکس بول و عطش شدید و جفاف خم و بول تنبؤ و بیدامت
 ماز شیر یاربع لوز مان هم و غذا الباقیه از نمود مرید از رابول و از بروده و برد
 مسکنه بول با طریقل صغیر یا یکرا نکت سنجینا و تخیرج مثانه و نواجر آن بدین همان و وضع
 ضمه مسخنه و غذا با استفناجیه از نمود صبره در خانه حصاه بود و کاه خروج میکرد و کاه در
 وضیب میماند و حر در خستین بدین از نمود مرید از رابول و لوز و سکر و اجتناب از
 لزوجات از نمود شخصیه از نمود مثانه و خروج مده با بول بقره یا قرص کاکج و بناوق برور
 و غذا با استفناج بلسمان یا دجاج از نمود دیگر یا جبهه خورده مثانه یا با بول و بفلوس صغیر
 و سیراب بول به غذا و اقراص بزور به شب از نمود مرید یا بیاض و رقه بول بر مثال
 آب خالص و عطش شدید و وجع رأس و در ربول بول با قرص دنایطس و لزوم
 ماز مان جامض و نفیع شمش و اجتناب از مسخات زیرا حوقه بول و قارون و تاجر بول
 بفل

در سیر اعسر و حوقه بول و خروج در قلیل بول و بناوق برور

قیبال بخیر و محول مریم الفیداج کافور در قیل و شرب ماز شیر و غذا با استفناج بدین لوز
 از نمود بخیر و وجع و نقل عانه و بیاض و خشو بول و رسوب سفید بول و در حین
 خروج بول حوقه و از شیر بول شرب حبصه بعد از آن بفلوس خیار خیز یا شربین
 و غذا با اتمص الفیداج از نمود مرید یا دنایطس و بیاض بول و عطش شدید و
 جفاف خم بول شرب ماز کاجاص بکر و غذا با کافور و بعد از آن ماز مان در نصف
 روز و طعام استفناج بدین لوز از نمود از بطینخ بندر منع نمود و نمود که در مایه
 مبررات لوز مضرات بنابر عه التحاله و ادرا بول صبره و مرید خصیه که در روز
 روز و جعفر شدید در آن پدید آمد بتطویل جوع و تسکین بعد از اکل و احتراز از کار
 بار و تناول جوارش کوفه و تدهین خصیه بدین مان یا دهن یا بکین و غذا
 بدین لوز و لوز یا دهن خورده گفت که این مرید معاست بخصیه زیرا وجع
 عانه و السال و وجع بیاض عار و وقت دم بفضد با سلیقه بکین
 و قیو و اقراص کک یا کک و غیره حوقه احلیل و خروج در قلیل از آن بول و تقطیر
 شایق این بول بدین جاریه یا احلیل و تناول لعاب بزرقطون یا اجلاب بدین لوز
 و جلوس در آوار در روز و مرتبه و غذا با استفناج بدین بدجاج از نمود مرید
 وجع مثانه و تقطیر بول و بروده عانه و قضیب بعد از بول بود و گفت در او ان صبر

اقراص کالنج و سه درم بنادق بزور کلاب و غذا با سقاج بادیهن لوز امرو
بعضی از تلذذه التماس نه نخه نخوف کثیر المنفعه جبه دنا پطرس نخوفه باینه نخوف
دنا پطرس امرو صندل صمغ عربی طین ارمنی کلنار سماق بلوط مکدر پندرم شانه
کثیرا نیز جزر نیز بقله مکده درم صندل سفید یکدرم تاسه درم با انچه جامع فیض
و حموضه بوجه نیز مریدر فاروه شپه بغاله لخم در اجای منل دم با حوقه قضیب
و وجع ظهرو فرمود که قرحه کلیه است پس به بنادق بزور و اقراص کبریا امرو
مریدر دنا پطرس بوبنا و سماق امرو نخوفه نخوفه بول دم با سه سال بوبنا و اقراص
طهارت محکم و اقراص کبریا و امرو صبر از عسره و وجع بول و فاروه و بل
بسواد شکایت کرد فرمود که بدین لون فاروه از اول دلایل است بر حصاة
کباب پس بنادق بزور امرو مریدر البعبع اعراض نفخه و درم در حصیه
عارضه شود طبیعت نیز خشک بود فرمود که شرب سهلات جایز نباشد تا مباد
مواد مایل به اسفل و منجذب بعل ورم گردد پس بفرموده مقویه مصلیه پس
شرب فلوس یا شراب بونه و احتراز از طعام امرو نخوفه و وجع کلاه و حوقه
با حرقه مار و در آخر حیر نیز عارض شد که کلاه ملتری با معانت و از انحراف کلاه
منشعب گردیده هلاک میکرد اند پس بفرموده روزی هلاک شود مریدر دنا پطرس بوبنا

سید

درم اقراص دنا پطرس و بعد از خواست مائشغیر و بحد منع عطش به
تناول اجاص خشک و ادخال شحم دجاج در طبع او و تخریج بدین بنفشه و جلوس
در مآب بارد و غیر حمام و بعضی اوقات شرب دوغ زرائب و اجتناب از لبن
حلیب و حمام امرغوفه شخصی از اسهول و نفسه مایل به پیاض شکایت کرد بآر
شک و اطریفل صغیر امرغوفه مرید را فرجه مشانه و فارونه خام مایل به پیاض و
السهاحت از خروج بویسه درم اقراص کاکنج و سه درم بنادق بزور کلاب امرغوفه صبه تحیفه
هشت ساله بدون تقلیل غذا بران و عطش کثیر و در و ربول در تمام لیل حادث میشد فرمود که
دنا پطرس است پس بکون در ارض بارده و در مهب ریاح بارده و شرب مائشغیر و مائران و
مائصرم و سایر تدایران غله و غذا بحصر و سماقیه و ادیان بلغم بقر امرغوفه تخصیر و درم حصینان
بوقصص و تبرید موضع خلی و دهن و امحاء و تحفیف غذا و اقتضای کثیر اجلاب باخل نیست امرغوفه
صفه بنادق کبر و از املا استاد شریطینج و نیز خیار و نیز رگد و نیز بقلم کدره درم صمغ
و درم انیسون از اینها کبریکدرم علم الیم باند مرد را زنده شکایت کرد باستفا و کفور
و خولجان و کرم و کرم و درم امرغوفه مرید را فرجه احلیل و خروج دم در احلیل و صفه فارونه
بویسه درم جلوس و شراب بنفشه و املاء و بنادق بزور غذا و غذا با نیا درم امرغوفه صمغ
بنا و حصه مشانه بویسه کرم و نیز کبریکدرم کبره تقیه حصه مائشغیر و امرغوفه صمغ کبره نیز کبریکدرم

بنیاد و تعمیر

اسی طرح

غیر

القلت مکرده در صبح اجاص لوز تلخ مکرده در صبح بلبلان ۲ درم نیم چند پدیدتر بکرم
 فوه الصبح ۳ درم ابل اسارون زراوند بزرگ کرفس کوه سرد درم با عمل علی الرسم همچون
 مغو شرب بر روز بعد از شرب بکنجین نباتا از معجون مذکور مرتبه مرتبه درم
 بخورد و در آب گرم بنشیند و بخار زیت غذا نماید و حمام لازم داند و از حو کات
 اطعمه غلیظه اجتناب کنند مرد را زورم خصیه که بدون بدن بود کایت کرد و در
 کمر و تضید بدقیق با قلا مخلوط به شیر و غذا با آن محصل امخو در زیر اور و در پناه
 بول بدون عطش بوی به ماسک البول حار و تدهین متان به زیر که سداب دران
 بخت باشند و نکمید بخور و تناول تین اصفر یا بس امخو تخمیر افشرد
 شنبه بدم مکر را بجم بوی با قراض که با بآسماق امخو شیخه حوقه البول بوی
 التمهید و مبر و نافع گفت پس معا و ده مغو شکایت کرد که از شرب دوام حسن
 البول منتفع میگردد و کین از حد و جمع منعه مینماید فرمود که یکشنبه
 دوام یکشب دیگر کلف با حار تناول نموده و شکایت کرد که شبها بنا بر حد
 عطش شرب مکر باره اضطراب اجوات مینمایم و موجب تکرار قیام تبول
 میگردد گفت که از شرب آب خرد نموده و بسیار که قیام و خروج بول مفر نبات و
 احتمال عطش مضرب و میرا چند ماه حوقه البول یا مکره بوی التمهید و مبر و نافع
 و

و

قطع لنخ ناید علاج کرد بعد از آن پس طبع و بر اعراض شد که بناوق دفع میشد
 فرمود که سبب لنخ تقدم خروج مواد است از دم و ده و قله طوبیات در بدن و استایلر
 پس که موجب جفاف بخور کرده پس بلزوم فلوس بشراب بنفشه و دهن لوز و غذا
 با سفید باج امخو شخصه ۴ درم بارد و ملس در یک از خضتین بود تضید دقیق با قلا
 مخلوط با حلیه مغلوه مستحوا و چون سرد شود بخور و در روز چند مرتبه استعمال
 قر امخو و در یک روز ایل اندر میرا حوقه البول با خروج مکره حار محرق بود تناول بناوق بزور بالعه
 و اقراض کالنج در لیل امخو مردیرا قله باه و عدم احتمال ادویه حار بوی با آن ترنجبین بلین
 و غذا البسمک طبرکلب بر خیر حار و شقل بر روز به جبهه متقوع در آب جو چرب یا با زرد و تناول
 با قلا مطبوخ با بیض نیمه وقت غذا بعد از طعام و یکس فرج در شراب و تعدیل مقدار
 شرب لنخ امخو مردی مدتی از عسر بول متاخر بود و از تغافل مینمود تا آنکه مقدار
 برفت و پیوسته به طبیعه متواتر و کما بعد از بول شرب آب سرد دفع میشد گفت که
 ماه جمع شده اگر تدارک ننمایند مؤثر میگردد پس بوی التمهید و مبر و نافع و از آن به
 ابل مکر کلف مضوضه در سه رطل آب بخور کنند تا آب سرخ شود و صاف نموده در سه رطل از آن
 درم فلوس حل و صاف نموده و دهن لوز ۲ درم اخلاص فیه و در سه رطل از آن
 دو قوقیل از طعام بعد از یک ساعت روز بخور یا بنوشند و بعد از آن در سه رطل از آن

خود رو

حب القلت مکره درم لب بز بطینج به درم سفوف سازند و در نصف روز باغید
 بلجم حل غدا نمایند و از انبیا رانده و حلاوه و جمیع مولده حصاة اجتناب نمایند و آب
 و نیند زبیر صمغ مخروج بعمل نبوشند و کاه بریزند و باج حل و خل زیت حل و اعتدال اکثر
 اوقات بدین روز باجل یا قند قادم نمایند و شجره آدرار بلا قرح بود به ماسک البول
 حار را نه مفعول بعد از آن از غایت ضعف باه شکایت کرد باستعمال ماسک البول مخلوط
 با جوارش بزور و بعد از چیز روز و تناول جوارش بزور خالص ماسک البول تقویه
 باه نیز نمایند و غذا بفروخ و ماء کبصل و خود از گوشت بز و محصولات امرغوه
 تفسر مفید شریده با ثقل ظهر بگو گفت و پله در کلمه پدید آمده پس تناول بز و غذا
 با سفید اجات و سیمه امرغوه و میرا حله مذاکیر با تداوه و تقیه قشور غلیظه بگو بفسد
 با بلبل و صمغ خضیه کماض استرج با موم که اخذ بدین روز و غذا محصولات امرغوه
 میرا خروج در رفیق بگو به ماسک المنار و امرغوه و میرا السبب سقوط از السبب
 بولد عارض شد بفسد از جانب وجع و جلوس در ماء طینج و ورق کرب و تفسیر
 و طینج شغل از امرغوه و میرا خروج و دره قلیله ببول و وجع شدید در ظهر و تناول بز
 و ماء شجره امرغوه گفت که بسبب قرحه است در ممانه که رسیده بجز که محتاج بسط
 پس باقر اصل کانی بار و غذا با محتاج بدین روز امرغوه و بجمه عسل شریک بز

بجز

الحیار و و دانک طمانیر با باد رغان امرغوه و میرا افتقر در سه بگو که در حال السلفا
 بضغوط نفخ و قراقر از آن مسموع میشد بر بطفتق بر فاده لینه و تناول جوارش
 مگو غرغوه و میرا بول مجتس شده بود و اصلا التفاح در رغانه و ثقیل در باطن بگو فرمود
 که شرب ادویه مدره قویه لاد را در مبادرت باید مفعول و الا احداث السفنا ناید بکیرا به
 عقب بول الدم و المده عسریو با امتلا و امتداد ممانه عارض شد مفعول که بسبب
 انعقاد دم و مدره حادث شده پس بنیادق امهل امرغوه صفه لیم امهل موفوه کصع انق
 و در مانا حلیت همه ساور الشرا حل مفعول بر اجاز ابناء قی و خنده بر روز چهار درم را
 بجماد دفعه باطینج بزور و سکنجین حامض اکثر اوقات بنوشند و ماء حار که ملج در آن حل
 مفعول با حلیل کجا نند و تضید ممانه بلب قرطم و رطبه مطبوخین نمایند و میرا حله
 در قضیب بگو که لحظه بلوط بدست می گرفت و باز می کرد و بالذع عسریو و وجع در ممانه بگو
 و بعضی اوقات مقعد و بر روز مفعول گفت که بسبب این عارضه و ضعیف ممانه التبه
 شرب در روز یک دانک رماند عصاره بطینج بزور و بجمه عسل شریک بگو
 با حلیل بر روز چند دفعه بعد از خروج از این رماند از طینج و ورق کرب و رطبه و بخار
 و مفعول و فضا کبوتر و لب قرطم بگو غرغوه و میرا عصاره عسل شریک بگو
 خطیانا قوه و اصل کبوتر یک اوقیه مضمون مفعول کبوتر و بجمه عسل شریک بگو

بناقص

معقار

البويع در افتاب گذارند پسر فشرده و صاف نموده در یک طبل آلوده عدد و عقرب بنده که در
 همان روز گرفته باشند انداخته و سر تن شیشه محکم بسته و مفتحه در آب بگذرانند پس صاف نموده
 استعمال کنند در بر اعسر بول و وجع شدید قطن و حالین و غشيان و پس بطن بويع
 فرمود که سبب آن حصاة طليه نرسيدن بکار جلوس در اين زمانه مذکور و تمهيد
 قطن و حالين بادان و ادويه موافقه و شرب مفتحات حصاة از امثال آنچه مذکور
 شده از غصه شخص و حر محمله بزرگي در الحوان باقشيره و نافض و توان قيام
 ببول و وجع و نقل اسفل ظرواح اس کبر معلق از داخل قطن بويع فرمود که اين درم
 حار کليه است پس بفضد باسليق و تطلية قطن مبردات در ابتدا و تمهيد محملات
 و منضجات در انتها امروا تا آنکه در اوار امراض مذکوره صاحب کمال فاده بخورده از جمله در بر وجع
 مبردات و در وجع رطل ببول بويع با جنتا با از اغذيه غليظه لرحه عسره الانضمام و
 الزام در ابر ملطفه مقطوعه بزرگي در اسخان و ادويه مدره و استعمال رياضات معتدله
 قبل از غذا و دخول حمام بعد از رياضت و جلوس در اين زمانه محمله ملطفه و بعد از
 خروج از اين زمانه شرب سه درم سقوف بزرگي در اين زمانه با سکنجبین و ماء بار و در قطن
 بدین حکم نادره ثبت و مانند آنرا غصه صفه صفه مذکور بزرگي در اين زمانه و بطن
 و که و مکرر در از زمانه نصف جو و فرمود که استعمال بعد از اکل اطعمه مختلفه حصاة

دانه زنجبيل

ط

کلی و حصاة مثانه نیز نافع بنر و همچنين اسهال بلغم غليظه نیز نافع بنر و ليکن اگر حوائج بويع
 بنر ارادويه قويه لاسهال حذر واجب بويع بلکه با چاه اسهال برفق ناپد مثل بنر با خلوس
 با قرص بنف و مانند آنرا اول بنر و فرمود که شرب بنمدرم جو ليکود با رجاء شام سوخته با طول
 با حصص بود اما از اين زمانه ماء طنجير بربا و نان ماء طنجير و ج ماء شرب فشرده بر نافع
 و مجرب بويع شخص از حصاة کلی و جع شدید عارض شد از استعمال مخدرات با مبردات
 ساکن نکرديده بغايت اشتداد غصه فرمود تا بحجم برفق موضع وجع از جانب اسفل
 گذارند قليلا قليلا مص ناپد که در سکنج و جع و تریک و نقل حصاة از محلش
 بغايت مفيد و مؤثر بويع و جع بمص محجمه حصاة از محلش تحت محجمه نقل ناپد بحجمه از آن
 محل بر داشته بر اسفل از آن محل گذارند مص ناپد و همچنين بنگار مص محجمه حصاة را قليلا
 قليلا بسور مثانه مشوجه و متحرک گردانند تا آنکه بمثانه نزول بخورده از محجمه مذکور
 شخص استعمال دنا بطس غصه مبردات مطفيه قابضه قاصه و اغذيه در حد معتدله
 بزرگي در حشاش و ماء رمان و قرص طبائير حاشين با سکنجبين و شراب ريباس و به
 بار بنر و لعاب بزرگي قطن و ناپد من و به و کل اين زمانه برب ريباس يا حرم يا قرص
 کافور يا ماء رمان که با مع رب ريباس يا بنجش يا راسب برفق با قرص مذکوره و تمهيد
 کلمبردات مقويه و غذای مجرب و محل معمول است تا بحجمه و حرم و از غصه حلال و به بعض

نیم رشت و مک طر و فکله بیهب و خون و به و ام و دور مان و لوز و دراموئیه
 حاره انخاس در مایه و استحال دهم و راحه و اجتناب از انشای حاره و مدله چون
 خیار و بطین و مانند آنرا مرغوم در سیر اضربه بغایت رسیده و مثانه متورم و بول
 محبس گردید بقصد بالیق و تخرج موضع بدن بنفثه و صلب یا حار و فشرده
 مثانه بنا حیرت مضرب مرغوم و در که حیاض ورم محتاج بنفثه و تفریق و ثقیله فحش کرد باضه
 ملینه منفی و منفی و شرب مدرات جالبه ملا و اباید مرغوم در سیر اعسر کبول با جو فو
 بلب بر بطین و کد و وضار کوفته و نیز قطونا غیر کوفته همه و از مجموع سردم
 کلاب و قطرات دهن و لوب یا بار در مرغوم در سیر اخروج بول بلا اراده و صبر بول
 در فراتش بول بر یک شرب و درم زیره و قنطاریون کوفته با فانه مرغوم دیگر
 جبهه و فراتش فرمود که فودنه نهر و درم و دانک نرم کوفته شرب ریخته
 بنول و فرمود که فدا کفته اند که شرب جردیک سوخته از یک دانک تا و دانک با و
 فانه بول در سیر از انکه در سیر و درم حار انشیا بود بعد از قصد بالیق و اخراج
 دم بکس قوه و سن و زمان و اجتناب از لحم و حلا و اده و سایر انشای حاره به قضیه
 طحلب بقیق با قلا و غیر و ماء غلبه و منقح و بعض و درم و لوب یا اگر بضمه
 بدقیق شرب و عدس و با قلا و ماء کنگر و درم و قنطاریون مرغوم و دیگر و درم بار

انشیا

انشیا بگو بقلیه مقل منقوع در پنج بدقیق با قلا و کند و زهره کوفته ملنوت
 به به نر جمع مسجیح و شکر مرغوم دیگر و درم صلب جانر انشیا بگو بضا
 کرب و نیز کتاک خوب کوفته مخلوط بشیم ضرر غیر که اخنه خوب کوفته مرغوم
 دیگر اجتماع رطوبت مائز فیما بین جرم انشیا و جلد نه بگو بفرموده طحلب را به
 آب زده دست زنده و صاف منقوع انرا با شیم مذوب در دهن سوس نیکو مخلوط
 مرغوم طلا کنند و در سیر از برودت و جود در انشیا عارض شد بطلیه مراره لوز با عل
 یا بچند بدست مخلول در دهن زینق مرغوم صبره جهه اجتماع مایه در انشیا به
 قضیه مقل کوفته مخلوط بخل ثقیف مرغوم سحره بنور جلد خضیه و ورم حار
 نه بگو بعد از قصد و شرب مطبوخ فاکه و حمله از مولدات دم بطلیه موضع
 بصرو مردانک و درم لوز و موم مرغوم دیگر یا بنور خضیه به درم بگو
 بنضید عدس مطبوخ در ماء و لوب یا طنا کوفته مرغوم دیگر یا بنور جلد خضیه یا جله
 شکر نه بگو بطلیه مردانک و عروق و اقلیم یا خضر و عفن مکر درم بوبه
 الرض و کبریت مکر نصف درم کوفته با و انس و درم و لوب یا خضر مرغوم و دیگر
 زاب شویه جماع عارض شد بلعوق حشک مرغوم حقه حشک بنفید در انقدر
 فوق آنرا یا بسجونا شکر یا بنفثه یا بل یا پس خیره و صاف مرغوم دیگر یا حشک تار دران

عقار حشک

طبع نماند بعد از تکرار مرتبه ثالث صانع انرا بجل و فایند بقوام لعوق آورده و بجبل
 و در غفلت کوفته بعد از طعم بران افزوده شربت بر دم لعوق نماند مرد
 انقطاع جماع بسبب حوا و پس بعبوبانغذای مسک طر مشور و اکل مالک بسبب طر
 و سایر مبررات و مرطبات نفاخه و اجتناب از مخففات امر غفوف صحیح از افراط کثرت
 جماع متناهی و ثبات بعبوب شرب هر روز در دم سفوف بزرگ خنک باد و بعبوب غفوف
 بزرگ خنک بزرگ کزیده یا بکوفته بزرگ قطونا غفوف کوفته همه مساوی سفوف سازند
 و قطوع صاص بر قطوع تعلیق نماند دیگر بکسر اسلک منبسط بضعف قوه ماسکه بعبوب
 قوا بضعف قاطوع منبسط عدس و کزیده یا بکوفته و بزرگ خنک و حلیه و زک
 و مانند آن و با قلال غذا و شراب و اکثر تعب و صد امت مطبوخ جاورس امر غفوف
 صفات غفوف منبسط جاورس در دم و در اول و در آخر و در میان ثانیاً بکوفته بزرگ خنک
 انشمار قضیب بدون شهوة جماع بسبب ریاح بعبوب غفوف که مداوا را نیامده یا بشمار مقلد
 منکر محفف و منبسط ریاح بعبوب غفوف در مبررات و در مبرورین از مسخات نماند که مذکور
 گردیده مناسب بزرگ خنک و احتیاج و امتداد دانه ذکر باورم که بعبوب بضعف باللیق و
 استعمال اغذیه و اطلیه میده امر غفوف گفت که اگر با نهمها کزیده شود بجماعت ذکر بیشتر و اگر
 غلق رفع شود بضمیمه را حلیل شده بسبب رخاوت که در بضعف باللیق و شرب

بزرگ خنک

بزرگ خنک

مدرک

مدرک مطبوع و بعد از انقباض بر تریق نیاف ایض ملین جلیه و دهن و در امر غفوف
 مقصد چهارم در امراض رحم و مختص بانک و الحامه بزرگ یا فرغوا از الحامه زنی
 بزرگ حان و احساس بحر قه نه زید در قبل و انقطاع طمث قریب بیکال و ضعف نه زید
 بعبوب شرب نیمه طر مایه مان که بکدرم طمانیر و غذای فروخ در ماء حصر و حمل مرکم
 الغدایه تا وقت روال ضعف و وجوه قوه بعد از ان بضعف صافه و نظایر معده به
 صندل و ماء بار در راه و مرتبه و جلوس در ماء بار و در روز چند مرتبه بعد از ان
 شرب مایه گیاهی و تقویه بدان امر غفوف زنی انقطاع حیض و خفقان بعبوب بضعف باللیق
 پس و شرب مایه مان که بکدرم طمانیر و غذای فروخ در ماء حصر و حمل مرکم
 بعبوب مایه مان که بکدرم طمانیر و جلوس در ماء بار و در روز چند مرتبه بعد از ان
 و جمع قبل و بول شنبه بدم بعبوب بضعف باللیق نیمه و حمل مرکم الغدایه و غذای مبررات
 لکنه غلیان دم مثل کما قیه و خل زیت امر غفوف زنی در وقت ولادت و جود دانه در
 جنین با سلامت نفس و بول بلبلیغ بغیر حراره و التهاب و عطش عارض شد از تناول
 منبر بار آخر مراقبت التاد فرمود که در حجاب السفلی او و زلیست پس به نیمه طر مایه مان
 با فلوکس و سه درم دهن لوز و غذای بزرگ زیت حلوا که بدل زیت دهن لوز حلوا
 و بعد از ان تناول کلنگی و مصلح امر غفوف زنی در اوقات حیض صرع و در آب عقل

در امراض رحم و مختص بانک

طمت بفلونیا با ساق و غذا بسماقیه امغوز نیز بعد از افراط نفاس حیض نیز آمد و
 بعد از آن فصد کرد پس او را خفقان در قلب و خوف و تفرع و اسهال عارض گردیده
 بولش سفید بود و تناول کلنگبین بایکد آنک دو آهنگ و ماء شور و سویق حنظل بالکل
 و یونجه در حرمیه و سحوط و تظلیه اس بدین بنف و احضار مسرات از لیسو
 و التمدان انس کیر امغوز گفت که بعد از انقطاع اسهال فالوده بدین لوز
 شکر طبرزد و نافع نیز بعد از افراط طمت اسهال و انضمام لحتین و اسهال عارض
 شد فرمود که شنج نذر پس بدین قفا و رقیه بدین بنف بعد از صیاب و حار و
 مسح اصل ازین با و حار و دهن بنف و تناول ماء شور و انما امغوز نیز ارتفاع
 حیض و پس طبع با ارتفاع و جع از یطنه بصلب و فارویه مایل به بیاض و رقیه
 با قرص قوچ حار و حمام ساقی و جلوس در ماء حار امغوز نیز حیض بسیار
 در غیروقت آن میدید و بعضاوقات مثل منصفه بود و از معالجات اکثر اطباء
 عسر نفع ندید و بعد با تلیق یکنو و قهار در کلنگبین و حمل مرهم فیدان
 امغوز نیز فله نفاس و بیاض فارویه و وجع بدن بود و تناول ده درم
 کلنگبین بماء زین و غذا بماء حصص امغوز نیز اسهال ماه ادرار طمت بولش نیز
 وجه وضع عارض گردید با قرص کبریا بماء ساق و غذا بسماقیه امغوز نیز

ماه ششم ولادت شد و نفاس بسیار نیامد پس حر و اسهال در ربع و بر اطراف
 گردید با قرص طمانین و ماء سوبقین امغوز نیز از افراط طمت وضع عارض گردید حیض
 محبس شد و تناول کلنگبین و مصطکی و ماء حار در روز غذا بماء الحام امغوز نیز اکثر
 خروج ماء از قبل بود و فرمود که این نوع از استسقا است در قبل پس بکلکاج حار
 امغوز نیز ارتفاع طمت و صداع شدید و قرکیر و اسهال در ربع بود با قرص
 گوکب عدیم کبر امغوز نیز اورم رحم متفرج و خروج مده و دم بود بفلوس دهن
 لوز و حمل مرهم الفیدان بعد از فصد با سلیق امغوز نیز افراط طمت بود به
 لزوم اقراص کبریا و فصد با سلیق و وضع عجی مت برکت نذر و الزام اغریه
 قابضه و حمل کند و کلنا و عفض و کل و اقا صا و سب کوفه با سیم بر دار
 و جلوس در ماء تموم و تظلیه عانه و ظهر بقوا بیضی امغوز نیز احتباس حیض
 و حدوث اعراض مختلفه بود با قرص مرطبیج اهل و حمامه ساقی و فصد
 صافرخ و وضع محجبه بر عانه با شراب ده اسهال بماء ساق بایک اوقیه دهن لوز
 بماء دهن خروج امغوز نیز ساق قبل بود و حمل قریب و طمر محمول از نیمه بطور
 ساق بقدر روز و غار طب و موم امغوز گفت که اکثر از این نوع بود و حمل
 قریب و طمر محمول از نیمه دجاج و دهن و بود و دهن بنف و الفیدان و صا صا مرهم

الفيدام و اگر حوائج اند و اقوا بر وجود است باز بقوله کما یا یا یا و حسن یا ما و غلبه الغلب
 نیز قوطونا تر یا بد کرد و قطعه السرب بر کف دست مالیده تا غلیظ و سیاه شود
 پس با دهی و نه خلط مغوی حمل یا بد کرد و یکدیر اجنه سرطان متفرج رحم بهین
 مداوا را خیر ام غوی نه از فقدان جامع مدتی مدید و فرط التیاق او بدان
 و اجتماع مزوف و دل و زوجه و نفاد را سفلسه و حدوث غش شدید بعد
 از احساس یا بخواب عانه بفوق و ارتفاع بخار از اسفل یا با علل حادث شد
 الساد با نفع معالجات تغیر در شیهه مزاج است غوی و مود چنانکه انفع معالجات
 جمه ضعف باه قضیب بقرصه صحیح کهنیه است افضل مداوا را این عمل که از سایر
 معالجات مستغنی گرداند قضیب طولی بزرگ است نیست ثاب قول کهنیه که از
 تکرار و اکثر ضعف و اعیاس بر و طار نکرد که بغایت سریع الاست و عاج
 کمنفع است و اگر مکرر شود باید که فایده اصبع خود را بدیده زعفران الایسه
 خم رحم خود را دغند نماید و در حاله ایجان و غش بدلت و ربط شدید حلیس و
 وضع عظمه سیره و ندر و عطوس به بنفشه و کندش و تناول ادویه مقله
 من نیز نافع نیز دیگر بر این حاله اعراض مذکوره از ارتفاع طمشت شد با دوار طمشت
 و ام غوی اما آنچه صاحب کامل در امراض انات فرموده از انجا که از تداوه استغناء

3

[illegible]

This image shows a page of handwritten text in a cursive script, likely Arabic or Persian. The text is arranged in approximately 12 horizontal lines. The right side of the page is heavily obscured by a large, dark, irregular stain, possibly from water or ink. The left side shows the original handwriting, which is dense and flowing. The paper appears aged and discolored.

[illegible]

فزج جهه کن و در حص
 منقول از یوحنا که حص
 بختسین یافت سال را اودار
 نموده تر صاف بود نه کوه
 موبین نفر سدا شک است
 زهره کا و بقدر سرش
 فزج جهه حل کبریت باید در
 شانه روز بعد از حص
 متصل بدرد زهره و فکوش
 و رکیه او و علی بر یک یک
 سرشته استقال نماید

هو
روغن باقلا
بنفشه
اغلا کوفته و عجب با روغن
بادام و موم زرد و روغن
گرفته از سرال سالاب
یکشنبه بالکده نافع است

بسم الرحمن الرحيم
 سبحان الله رب العالمين طمحه و سپاس جليل را که خرقه موفت
 را بر قامت صحيح فرا جان درست اعتقاد بر بدیع و رشید عظیم
 سوزن مبرخا صیت ادویه شفا طراز کشید بیو قلوب پر دانا
 اندیشه و طایوس خرام قلم صفت پنه صورت پذیرفت و چون
 پردازی تصویر نعت چهار است که در اختلاف آب و هوا و هوای نفس
 بر سر چاره جوی افتاده اند بچکس را مقدر نه نوشتار و در صفت
 تمام خایت شاه ولایت پناه شکل کشی معتقد خاطر علاج
 دارالامان اخلاص به بعد از شرح بدن عبارت ارای و تقیر
 معن سخن پیرایه مجرب و پشته از ادکی و شکرت خاطر قدر و افتادگار
 مجموعه جهان فشان در راه دین و دولت صاحب حقان ثابتر
 سیمان تخت آسمان درگاه شهنشاه سکندر تخت ایران
 صلوات الله علیه الیوم القیام غلام زاده قدیمی لقب صمیمین بر تفضیل
 حسن ثلث ظهور لباس عربی طبعیت اقباس و پای دور و دید هر

خامی



کجا

خامی اشیا را از قانون صحت لطفاً غوده جهت برهنه نشان پوشید
 راز و خاموش طبعان جباط از هم نمانی در پرده انش نشانید که
 چون افتاب لفظ از روی معرب در اند قماش مدعا و بر ندقات
 ارا علیان کرد و چون این چنین خوش آب و رنگ که از هر کل یکی
 نازده دارد و چشمه آب در و رطاب اندازه دارد و موسوم بخرقه ساخته
 قلم نازک رقم دست از دامن طول کلام کشید سر از زبان این ابواب
 که شتمل بر چند بخشیه است بر آورد بخیه اول در تحریک صورت
 بستن فرزند از صلب و آشنیدن در جسم پاک طیان که روی پنا
 مطلب را اندید اند و سبب عدم نطفه در صورتخانه ای که شتمل بر چند
 قسم در باب آنکه علت عدم فرزند از جانب مرد و بینه علامات و علاج
 آن و اگر از جانب زن باشد برده عصمت مدعا از جهه نایش عروس مطلب
 نشوده میشود بخیه دوم در شیوه جماعی که هر کس با شر حرکات
 آن کرد در رنگ لذت فاعلی و بوی غنی مفعول هوای نفس نشان است
 و مدحوش کنار و آغوشش کرد اند و اگر خواهی ادویه چند که قیض را طلاء
 جماع کنند زن آنقدر زوق و لذت یابد که از مرد جدا بی نتواند کرد و با

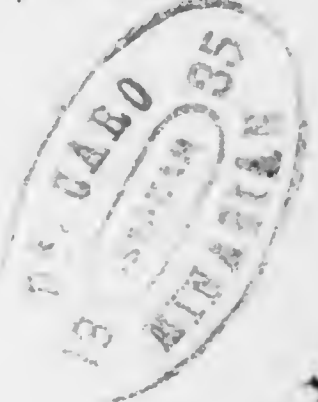
بوسه من منی که
 صافی قندله گاه
 به خود دارد

او قرار و آرام نداشته بختیسم درستی کیه موالسترن زار
 بدن کلر خان مزلت عذاران که از رویت کلفتی بنفشه شکوی بمل
 نمودار بر شوق آمیزش مشتاقان س زنده بختیسم چهارم در بر آردن
 حاجت به حاجت جمع که در تنهایی خویش بکانه و در زنده کافی کرده
 قطع نهال نسل و پیوندیش بر بای اندیشه زنده و در آدوبه موده و
 مرکبه که قطع رجوت کند و بقراض قطع شهوت ساکن ترک و بجز
 بدار دلان خوابگاه آرام و تنهاروان وادی ازاد که نماید بختیسم
 پنجم در دانستن ضمیر الحام تصویر اینم که در بر نقد بر لبها
 بختیسم ششم در بیان آنکه شهوة مرد افکنی هر روز مخصوص کدام عهده
 تا بسبب ماییدن آن حضور که بر بدن انتقاس زن در حرکت
 آید و لذت عظیم که نزدیک بغشی باشد در جولان آید که مفعول از
 فاعل جدالی نتواند کرد بختیسم هفتم در آدوبه و معاجیب و ثمرها
 و خواص سفوفها که در این امر تا جانقا بخشد و هفت اندام را
 قوت باه بکشد ساخته افشده مزاجان خواب آلوده را بایستد
 حرارت را بسنداق که بختیسم و هفتم سر بر ابرت قوت جوتا

دهد تا محتاج بحوب جزع ریزر انفعال نبرد و بختیسم هشتم
 در باب بچیدن رشته بدن و ضعیفان بسحرش و بناب شدن کله
 تن در علاج بقواری این فن بختیسم نهم در باب استم که
 من که در باب باری چمن عشرت و باروری نهال الفت قدرت
 کامل داشته باشد و هرگاه ابریزش را منع نماید آفریش از غنچه تر
 دامن منع نماید تواند بختیسم دهم در غنچه ساختن فرج و ج
 بخشش ط و شکفتن دلهای شوق پرستان چمن انبساط و
 خواص آدوبه که مخصوص زنان عصمت نشان است و هنگام کرم
 س از عشرت مردان بختیسم یازدهم در محکم کردن قفیل لذت
 قفیل و کامرا زنان خاطر فریب و ضحاکات و اطلیه که جوهر
 منی بفراید و شبنم ط بر غنچه مدعا افتاند بختیسم دوازدهم
 در فروغ ماه چهارده شناختن آفرین زانی که طالب شهوت و رجا
 زلت از این طایفه کدام و صورت کدام معانی این رمز خاطر کش
 بختیسم سیزدهم در قوت اجزای عده که هر و سقوط فرزند و ثلث
 سران این مطلب نایبند است بختیسم چهاردهم در اختیار آو

فات جماع در چه وقت و چه فصل محمود است و در کدام روز و کدام ساعت
ممنوع است و در غذای که از ایشان بخواند مباشرت است بخنجیه
شتر دهم در خلوت حلویات و مربیات که بشیرین زبانان است
مزیت قوت باه ببردان اکا بخشه بخنجیه مفید است در روزیدن
نسیم خلد صحت ادویه چند خاطر بسند که در بر این بوی را که
لطیف و بهم اغوش بدن عرق ریزان صحت و قد شناسان مزاج
صحت و عافیت سازند و چون در دمان گیرند خوشبوی گردانند و
بوی شراب را از ابل گردانند بخنجیه بجمد هم در دگر بزرگ
کردن دگر در دمنده نال جو پیا رکله داران سیمین بخنجیه فواید
در ابداری کشت زار منع انزال و روان رواجی تحت و حال بخنجیه
پستم در هوشمندی الفاضلی که معانی ان عقل در یا بنده را
بجو دیکند و اظهار چه کند که در وقت احتیاج بخورد کسی دهند
بهوش کرد بخنجیه پست و یکم زور بازوی ادویه چند که خاطر بسند
لاغویان را در آرزوی خواستش مالیدن اشنا سازد و دگر
یک از ادویه مفود است و مرکبات که در فریب نمودن جلدن و صفا

بخنجیه پانزدهم در غذای که از ایشان بخواند مباشرت است بخنجیه



تو در سقید تخم شکر مشک سنگ زعفران عنبر حل کرده بر دغخ خیری مجموع
را با و وزن ادویه عمل بر سرشند یکم غل و هم پیش از طعام بیک ساعت و نیم یا
بعد از طعام بیک ساعت و نیم میل نمایند خوب است صفت بخون دیگر که در تقویت
باه نظیر است و نفع او زود ظاهر میشود حب صنوبر که را یک شنبه روز در
مثلث بخمس نهد و بعد از آن نرم بسایند و اجینی قوی تخم زردک تخم شکر
مغز نقل خوانچه کش خربابان العصاره حب الزلم شفاقل بهمن سرج
بهمن سفید قسط شیرین زنجبیل کرده گاه سقنقور فایند شیر مرای حصیته
الشعلب عمل سفید صد و چهل معال بقوام آورده اول حب الصنوبر داخل کرده بعد
از آن ادویه دیگر را بریزند یکم غل مشک و عنبر انهمب اضافه نمایند هر وقت خواهند
چار غل با یکم غل را با شراب العسل قابض یا شراب شیرانی یا شراب سیب بنوشند
و این بسیار مجرب است و از تألیف میر محمد زمان است و خواص بسیار بر سر نوشته
صفت بخون دیگر که بهرست و از اسرار اطباء است و تألیف شمس الدین هلال
آورده چلیست با هر نیام کند و قوه باه دهد دل و دماغ و جگر را قوی دهد و نشاط
آورده و قضیب را محکم گرداند و رنگ خسار را نیکو گرداند و اگر مداومت نمایند بعد از
جماع استعمال کنند عرق التمس و نفوس و نقصان منی و از همه مرضهای

شربت کیم الحو^{۱۱۰} لسان العصار^{۱۱۰} غبر اشهب^{۱۱۰} مسک^{۱۱۰} ورق طلا^{۱۱۰} ورق نقره^{۱۱۰} یا قوه^{۱۱۰}
 پنبه^{۱۱۰} شتر اعراب^{۱۱۰} نبات ملک التار^{۱۱۰} مغزیر کشتک^{۱۱۰} جزو اعظم^{۱۱۰} پوست ترنج^{۱۱۰}
 قصب الثور^{۱۱۰} روغن بادام^{۱۱۰} عمل کف گرفته^{۱۱۰} فراخور که^{۱۱۰} معجون شود^{۱۱۰} داخل نمایند^{۱۱۰}
 صفت معجون دیگر که در خاصیت و تقویت و افزونی منی به نظیر است مغزیر جیل^{۱۱۰}
 مغزیر جیل^{۱۱۰} مغزیر پسته^{۱۱۰} مغزینق^{۱۱۰} مغزیر السمنه^{۱۱۰} خضیه الثعلب^{۱۱۰} بسیار^{۱۱۰}
 جوز بواق^{۱۱۰} قنطاریل^{۱۱۰} دارچینی پهل^{۱۱۰} کیم زردک^{۱۱۰} جدو^{۱۱۰} و خطار^{۱۱۰} مسک^{۱۱۰} زعفران^{۱۱۰}
 ورق طلا^{۱۱۰} غبر اشهب^{۱۱۰} ورق نقره^{۱۱۰} نبات^{۱۱۰} عمل^{۱۱۰} مقادام^{۱۱۰} صفت معجون دیگر^{۱۱۰}
 که مقور باه^{۱۱۰} و دل و دماغ و جگر است کیم رازیانه^{۱۱۰} کیم جرجیر^{۱۱۰} کوفته^{۱۱۰} مکر پنجه^{۱۱۰} دشر^{۱۱۰}
 کاو بر شند هر روز یک شال تناول نمایند صفت معجون دیگر که مستمر بمطهر است^{۱۱۰}
 دل و دماغ را قوه دهد و نشط آورد و باه را زیاده کند و مزاج کرم را نافع باشد^{۱۱۰}
 بهمنین در وچ عقری^{۱۱۰} مغز کیم خربزه^{۱۱۰} مغز کیم خیار^{۱۱۰} ضد لین^{۱۱۰} پوست ترنج^{۱۱۰}
 کاو زبان^{۱۱۰} ادویه را کوفته و پنجه^{۱۱۰} مغز را اجد اجد کوفته^{۱۱۰} بهم بیامیزد و یک شال^{۱۱۰}
 غبر اشهب^{۱۱۰} سوده^{۱۱۰} بیامیزد پس بکشد^{۱۱۰} در شکم^{۱۱۰} بخام^{۱۱۰} بخام^{۱۱۰} در شکم^{۱۱۰} بخام^{۱۱۰} بخام^{۱۱۰}
 تا به پنجاه دم آید صاف کرده^{۱۱۰} عمل^{۱۱۰} شربت^{۱۱۰} درم با آن^{۱۱۰} شیر^{۱۱۰} بقیام^{۱۱۰} آورده^{۱۱۰} ادویه^{۱۱۰}
 به شند خول^{۱۱۰} که یک شال تناول نمایند صفت معجون دیگر که تقویت^{۱۱۰}

آب پیاز سفید یکین عمل و من باشد آسته آسته بخوشند تا بقوام
 آید هر بامداد ده درم تناول نمایند صفت محون دیگر که باهر از یاده کند و قوه
 دل و دماغ و جگر دهد و منی را غلیظ کند سنبل قرفه قرفل و ار قلندر
 ارجنی قاقده کبار زیره کراخ پرورده مصطکی نفعاع خشک فلفل
 عود قمار مسک قند سفید ادویه را نازک صلاویه کرده با عدس کوفته
 که بسیار بقوام آمده باشد برشند در سینی پهن کرده بطریق حلوا بریزه
 ریزه کرده بخورند صفت محون دیگر بجهت تقویت باه عاققه حافله سفید
 شافل کم زندک خرفه زنجبیل کوفته و پخته عدس کوفته و دزن ادویه
 برشند شربتی پیش از غذا و سفال بخورند صفت محون دوا ل مشک
 که بجهت قوه یافع الت خرفه خشک را خشک نموده باید و در آب خشک تر نفوع
 کند و پنجره که از آن آب خورده باشد و خشک شود بار دیگر باید پخته سفال
 از آن و سفال زنجبیل و سفال عاققه حافله کمال شکر ادویه را کوفته و پخته
 با هم بپایزند و بعضی گفته بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه
 صفت محون دیگر که بجهت تقویت باه عاققه حافله سفید
 و پنجره که از آن آب خورده باشد و خشک شود بار دیگر باید پخته سفال

فاقد سلیخه کوبیده از قالا بکزارند و در پانصد مثقال شراب که نه ریخته از ظرف
 با کج بگیرند بعد از چهل روز خواه پیش افتد او خواه بعد از غذا بخورند نافع باشد
 قوه جگر و قوه جماع دهد و منی بیفزاید صفت شراب ریخته که مقوی با هست و دل
 و دماغ را و جگر و مثانه و پسر را نافع است ضعف دل و ضعف معده و استسقا
 و پخش شکم و درد کمر و مفاصل و ندرس و قولنج را نفع کند و هضم طعام کند
 و دهن را خوشبو کند و بوی شراب ظاهر نشود اما طریق ساختن آنست که بگیرند
 خم نو و بعوض پیه موم کداخته در و مالند و سه روز هر روز عود و صندل سوزانند
 و خم را از گون دارند که بوی عود و صندل بمیان او رود و خوشبو کند بعد از آن
 سیره انگور را در خم ریخته و افزای که مذکور میشود و قفل بمیل دار چمن فاقه
 مصطکی شکر طرز در سبزه عود قارچ جوز بوا اجزا را با قند و گینه گتان
 در میان خم اندازند و خوب به تانه را شوق کرده هر روز یک مرتبه بآن خوب خم را
 لت کنند و اگر روزی سه مرتبه بر هم زنند بهتر خواهد بود تا چهل باین طریق عمل نمایند
 بعد از چهل روز شراب را صاف کرده بنوشند آنقدر که ترتیب دماغ دهد و کیفیت
 او ظاهر شود صفت شراب مقبول که بجهت قوه باه و دل جگر را نافع است اما
 طریق ساختن آنست که بگردیده مخ تر از انگور را و منافع آن آب و اجزا نماید
 دوازده

و بجوشانند تا آب بسوزد و سیره انگور بهماند و سیره را در سیره و کرشیه را بموم و پیه
 محکم نمایند و بعد از چهل روز سیره را با زکرده هرگاه خواهد آنقدر میمانند که اثر
 کیفیت آن ظاهر شود صفت شراب که کرده را گرم کنند و قوه عظیم دهد و قضیه را
 سخت کند و شهوترانی را نماید بگیرد را سن یکین و پاره پاره کند و پست روز در
 آب نمک نجساند و در پنج روز آب نمک را تانه کند بعد از پست روز پاک بشوید
 و در آب صاف بجوشانند تا آب کم شود و مهر را گردد و در پنجین هم منافع
 کرده بقولم آورند و بر باد داده درم تنها و نمایند شراب شفا قل که درین باب
 نفع عظیم دارد و از مجربات افلاطون هم نشین عالم امکان میر محمد زانست
 که رنگ دختر زرد پرده افروختگی حسن تجربه لا رست او بود و بوی
 گل ساغر ساقه میخانه مسیحار نفس عیش پرور او اگر کیا بر نام بردی
 خاصیت بهار غیرت می یافت و اگر نگارانش را بنض شناسی میگرد از
 حکمت جالینوس را میبوس می ساخت چون هم نشین ادراک زبان دانش
 لب گفتگو و خوف خاطر بینی میکشود و از آبرورد قش عقل را راهی
 آگاهی مینمود و ذکر خیرش که باینز شش یکا نکی خلف السلسله یادگار اوست
 همیشه هم از واقم این مجربانست یاد او از زینت افرا این خرق کردید اما طریق

ساختن آنست که بیکر شفا قرا و براند و پاک کرده یکس در یک سنگین
 کرده انقدر آب که او را بخوشانند تا مهر را شود عمل نیم مزه اضافه کرده بگویم
 آورند چنان از آتش فرو دارند این ادویه را زعفران مصطکی غیر اشهب
 مشک خالص مکه یکدم کوفته و پخته بهم میزنند و هر باده داده مثقال بخورند
 شراب مشک که مزاجها را سرد را نافع است و جماعت را یار کند دل و معده
 را قوه دهد بستانند عمل یکس و شراب انگور صاف و مزه بخوشانند تا قوام
 آید چنان از آتش فرو گیرند زعفران مصطکی مشک سوده بهم میزنند و هر
 باده داده در میانیند شراب دیگر که درین باب نفع عظیم بخشد بستانند
 شراب انگور سه من عمل یکس در پاطیل کرده بخوشانند و کف بکینند
 و چنان نزدیک بقوام آید این ادویه را کوفته در وازند از زنجبیل قاقله
 جوزبوا دارچین قرنفل مکه یکدم سگ غیر اشهب عود قمار زعفران
 مکه و درم چنان سرد شود در ظرفی کرده هر باده دسی درم تناول نمایند دل
 و دماغ و جگر و کمره را نفع عظیم دهد و آب من را افزوده قضیب را بخت
 کند که هر چند جماع کنند فرو نشینند و پشتر بعود شود که محتاج بعلاج باشد
 و هر چند جماع کنند فرو نشیند باشد خاص و قوی از شراب است و هر باده

کر آب

شراب دیگر آب پیاز سفید و آب مارچوبه و شیر کاه و نان و شیده مسافر بیکدیگر
 بکینند و کم تره نیزک و کم شلم از هر یک کفی و نرم صلایه نموده و در شیر و آبها مذکور
 بریزند و نرم نرم آتش کنند و بخوشانند پس صاف نموده هر روز ده
 مثقال یکم گرم بنوشند صفت شراب که منسوب بجالینوس است و در امر
 مذکور مکرر تجربه رسیده بکینند شیر کاه و نان و شیده که باده برو بخورده و در مثقال
 عمل چهل و پنج مثقال روغن کاه و داخل کرده مجموع را بخوشانند و در وقت
 جوشانیدن آرد بخود سیاه کم کم و برسم زنند تا بسیار غلیظ شود هر روز
 بقدر کرد کاه بخورند و سه روز جماع نکنند و در عرض سه روز روز بخورند
 از عظیم ملاحظه کنند شراب دیگر بکینند خرد سردار فصل بهار و شکمش را
 با نلک پیر کنند و در سایه بگذارند تا خشک شود مجموع استخوان و گوشت
 او را نرم صلایه نمایند و در شیشه بگذارند و در وقت حاجت با شیر تازه بکینند
 بیاشامند صفت سفوفات که در صف آرای میمان خاصیت رو باده مزاجان
 پشته افتاده که را شیر مزاج زیر استی نماید بکینند پیاز عنصل منور شامه
 فایده بوز بیان است که شافیه هر یک سه مثقال شفا قاقله نیم خشیانی
 کم باده بخورند و هر یک سه مثقال مجموع را صلایه نموده بکینند

بریزند

هر روز یکم شال و نیم بخورند و از عقب آن شیر کافور و نان و کشیده پیاله بیانند
 صفت سفوف دیگر که قوه باه کند ان العصاره فیر حکم تریزک حکم شلم از هر یک
 مساوی بکنند و نیم صلا به نموده یکم شال را با شیر کافور و کشیده بپوشند
 صفت سفوف دیگر قضیب کافور و کوبیده بپوشند و بپوشند و بخورند و
 و اگر بزرده تخم مرغ پاشیده بخورند و شیر را از عقب آن قوه بیشتر و سفوف دیگر
 پنبه فایه قبل را با شال و نبات کوفته از هر یک بکنند و میانه بیند و پیاله کلاب
 آن بخورند قوت عظیم بهم رسد صفت سفوف دیگر خصیه النعلب را با مائه شیر
 ادرای صلا به کرده پیش از جماع به پنج ساعت بخورد و از عقب آن یک پیاله
 آبی که بخورد گیاه دروخت پاشیده باشند بخورند دفع عظیم بخورد و مکرر تجربه بکند
 بخیه ششم در پش و بهمال که از بغم یا سودا یا صفرا یا خون باشد پششی
 که از خون باشد از فرموده مقرب بارگاه خداست حکیم الحکام اقلیم رب و زین
 میرزا محمد حسین ریشه خطیر او مثقال عاب بکیرند با تخم باریک شسته و مثقال
 صمغ عربی نیم مثقال با یکم شال روغن کل سرخ بخورند غذا مالت و برنج و روغن
 بادام طریق دیگر غناب النعلب عرق کاسنی روغن کدو و غناب النعلب را با روغن
 کاسنی شب بخورند و صبح چندان بخورند که یک پیاله آب بماند که و راد و



و کشیده و چند انگه آب در دیک کرده شنبه و سه روز بخورند و خورد کرده و بخورند به بط
 در و بکنند و هر سه را کفچ زند و شیر آسته آسته در و بپزند و قدر از دار چینی و چند
 خونیان خورد رسوده بر سر در پزند و بعد از صبح روغن جوز در و اضافه
 نماید صبح میل نموده شام قوت عظیم دهد رنگ روغن سرخ کند و فط و بهر
 فربه نماید و قوه باه دهد صفت مطبوخ دیگر پیاز سفیده انار و خورد بکوبد با روغن
 کافور و روغن زیت بریان کرده و کبوتر کچ فربه چند که هنوز نام پر شده بپزد و در آن
 روغن اندازند و بعد از آن بخورد و با قلا و لوبیای سفید کرده مقدار سه پیر در دیک کنند
 با قدر آب و سرد بکوبند و آسته آسته آتش کنند تا بچمه شود نان فطیر
 ریزه ریزه کرده در و اندازند و بکوبند و در چتر و نیم گرم خونیان کوفته در و بپزند
 قوه باه دهد و آب منی افزاید و فط و در صفت مطبوخ دیگر کبوتر کچ چند
 لسانند و پیه بط قدر بکوبند و کبوتر در و اندازند انگه در دیک کرده سر را بپوشند
 و در آتش هموار آسته آسته بخورند تا بچمه شود نان ریزه در میان او کرده
 در چتر بکوبند و بخورد مقشر در و ضم کرده سرد بکوبند و بپوشند تا بچمه شود اگر ریشی
 بپاشند ترنج باشد که چاشنی او اعتدال دالسته تا بکوبد و قضیب را بخت کند و کرده
 قوت دهد چنانکه ده نوبت جماع کند بهیض حضرت بپوشند و فط و در صفت فلیک

بگیرد گوشت فربه و کما از و رو کند چنانکه گوشت همانند پیاز سفید در روغن کوهان
بریان کند و اگر از این روغن نباید بنمک معقور خوش کند پس در چینی و قفل یک
یکدم با مشک کوفته بران قلیه باشد و بآن فطیر میزد و بآن فطیر میزد و بآن فطیر میزد و بآن فطیر میزد
بامداد قوه قوه عظیم در خود ملاحظه نماید طریق دیگر روغن جوز و ماهر تانه
ظاهر را در ده دم روغن حایریان کرده و پنج عدد زرد تخم در او افکند تا بریان شفع
از عقب آن صدم دم شراب ریخته بخورد و از پی کار شود تا تمام آورد و قوه
عظیم دهد طریق دیگر بگردنیم من گوشت فربه و بگوید و بریان کند و سه
عدد زرد تخم در او افکند قدر در چینی و خولجان اضافه نموده بخورد و طریق دیگر
بگیرد بطن فربه را با مرغ خاکی یا بگو تر که چند به از شکم این پرون آورد پس
فطیر چند که در کار بود و شیر کاه و تازه بدان ریزند سی درم جوز هند و شیر کاه و تازه
افافه نموده خشی نش درم و زعفران خورد بید و در و ضم کند و مرغ را با
خوش کرده در تنور آویزد بالای دیک و بر تنور محکم کرده تا بریان شود پس
پرونی آورده میمانند کرده را قور کند و ذکر را سخت گرداند و اگر زن بخورد اندام
ویرا گرم نرم نگاه دارد و در ویرا سرخ گرداند طریق دیگر بگوید مقداری
گوشت که میل داشته باشد و محو را سازد و خشت نور او را نش کند تا سرخ شود و گوشت

در اول

در اول نشاند و بخورد و از پی کار شود طریق دیگر پاره گوشت فربه را در شیر کاه
بخوش نماند محو را شود آنکه پرونی آورده خوب بگویند تا بهم مخلوط شود پس چند عدد
زرد تخم مرغ را با دو پی حاره بقدر احتیاج با روغن خوشبوی در تابه ریزند اگر روغن
کاه باشد بهتر گو گو باید که بسیار برشته نشود صفت گو گو را بگوید که بگوید و بخورد
و با قلا و لوبیا و پیاز بهم بخوش نماند محو را شود بعد از آن مجموع را گو پیاده باز
تخم مرغ مخلوط نمایند با روغن خوشبوی و بپزد و طبع نمایند جای ملک ملک معقور
و ادویه حاره بقدر احتیاج کند صفت گو گو را بگوید که بگوید مرغ جوار و با آرد با قلا
ممن کرده و گوشت او را بگزیند بخورد با پیاز صلا به کرده با پیله مرغ مخلوط نمایند
گوشت او را اضافه نموده با در چینی و زنجبیل و ملک معقور و زرد تخم مرغ گو گو
سازد قوه بخند و الله اعلم بحیث است نند هم در حلاوت حلویات و مربیات
شیرین حرکات که خوان آرایش با آرایش است از خواص حلویات
و مربیات که تقویت باه کند و آب منی بفراید و کرده و شانه را نافع بنفع صفت
مربای که بجمعه امر ملکو ترتیب دهند با چار است از آنکه از این ادویه اضافه
نمعه ترتیب دهند زنجبیل و چینی قرفه و قرفه پیل جوز و با صلا عود
هند از در یک معتمه و نیم زعفران ملک ملک معقور و مشک نیم معقور صفت

طریق آنست که ادویه مذکور را نرم صلایه کرده در پارچه بسته و میان مریای تریب
 میدهند در حین جوش بنیدازند میباید که در ازاء هر نمود مثقال مریای چهار مثقال از ادویه
 مذکور اضافه کند صفت مریای شفاقل که در قوه بی نظیر است شفاقل خوب صد
 پنجاه مثقال و پاک کنند و ده شبانه روز در آب نجش کنند بعد از آن بجوش نهند که نیم
 بخت شود پس اعتقاد عمل که او را خوب فرو گیرد جوش بدهند و ادویه
 که مذکور شد اضافه نموده در ظرف چتر یا نقره کرده سر آنرا پیونند و بعد از هفت
 میبایند صفت مریای زرد که منی بفراید و قوه باه دهد زردک نمود مثقال بعد
 از پاک کردن در آب نجش نند و بعد از آن بجوش نند پس از آب پیرون آورده
 با عمل و از ادویه مذکور بقانون گذشته اضافه نمایند بعد از شش میبایند صفت
 مریای گردگان که قوه باه دهد گردگان ناز که پوست او هنوز نرفته بر و هر دو پیون
 از وزایل کنند و بعد از آن در آب سه جوش داده پیرون آورده در عمل بجوشانند
 و از ادویه مذکور داخل کرده بقدر احتیاج بخورد و بعد از پنج مریای باید در ظرفی کرده
 به هر پنج روز پیرون ظرف بشوید و بن ذکر تا گوید که اگر زردک را با عمل بجوشانند و مکرر
 بخورد خاصیت فادیه دارد حکیم حماد الدین گوید که اگر کسی صد درم آب باز سفید
 با صد درم عسل سفید بجوشانند تا بنیمه آید هر روز بمشغال از آن بخورد خاصیت فادیه از ادویه
 با عمل

بجیه سفیدم از نیم بدن الشیا که عطر فزار کلکهای خوشبوی تن است و در خواص
 جزای که چم بخت دهس سربهر کامروای شود دهن را معطر سازد و بوی شراب را ببرد
 به طرف کند و بن دندان را بختر از دل عتقان جفا بپند کند و دندان را معطر سازد
 اول صفت راجحه بدن هرگاه بر بدن باشد بدینرا خوشبوی کند صفت کوسن بزرگ
 دخت لیب نفع از مرزنجوش مکه یکجور بگیرند و در ظرفی کرده که ادویه را پیونند
 پس با کش نرم بجوش نند تا نالت آب بسوزد بعد از آن صاف نموده به بدن طلا نیاید
 نوع دیگر بزرگ مورد زردک صلایه کرده در حمام اندکی الی مرزنجوش بعد پوست پیرون و
 رانک از سفید سفید مس و نیم کوفته در حمام اندکی بر مالند نوع دیگر که راجحه بزرگ
 نرم و ملائم و خوشبو کند و مصلها بر با قوه دهد و در منافصله بر طرف کند بگیرند
 سفید سفید مالیده و خشک کرده بمشغال کل کا و زبان سه مثقال نیم بهار نارنج رسته
 و الا هر یک سه مثقال و اگر و الا بناند عوض آن حسن لیب کنند و جمیع را ساییده کل خطر
 سفید یا کیود شش مثقال داخل کرده خوب ساییده باشند بعد از آن بهم آمیخته قدر در پیاله
 کرده در میان کلاب نجش نند و صبح در حمام خشک کرده بر مالند و ساعتی صبر کرده بشویند
 صفت جوی که چم در دمان نگاه دارند دهن را خوشبو کند و بن دندان را قایم گردانند سلیم
 رانک در چینی ایل فقاغ از خرنج کوسن آسمانگونه کبابه از سه عرق السوس یک و

[illegible]

فجر

قضیب بر اینج و فرو نشیند صفت حب کرک که درین نافع است و نشط
 آور دو تب ربع را سودمند است مرکه جنید سبز سبیل الطب سلیخ کل مختوم
 پوست پنج لفاع مکه مسعودی افیون انیسون زعفران قطبجری دو قو
 طلق محلول سیالیوس بزرالنج میع سائده کم کرفس صغادر شراب بجان
 حل کرده دار و مارا کوفته بدان بر سر کشند و حب سازند مقدار هر جتی بقدر شود
 باشد از یک عدد تا و عدد توان خورد صفت همچون کجه منع سرعت انزال
 بلوط کنار شور کندر کون ناخواره کرو یا آله مقشر کشن خشک عدس
 سفید کف گرفته یکوزن همچون سازند صفت حب جد واجهه منع سرعت
 انزال جد و اخطایر بسیار جوز بو اعود قمار زریناد ماه شتر اعراب
 زان مصطکی کم کرفس با کلاب حب سازند هر جتی بقدر با قلد و وقت
 احتیاج بخورند صفت جلابی در منع سرعت انزال عاقوقه جامبار تخمیل
 قریفل سبیل الطب سلیخ جوز بوا صغ عری مصطکی عود قمار زریناد بسیار
 ساج قرف خصیه الثعلب جنید سبز حب الفار ارون رتالیوس
 نبات سفید زعفران فلفل سیاه دار چینی مشک افیون حب ساضه بقدر
 بخورند و التماسند صفت حب دیگر کجه منع سرعت انزال قریفل جنید سبز

زرباد سبز آینه ساج کباب چتر ورق کل زعفران بسیار جوز بوم
 حب بلبل عود قمار عود بلبل ایرون اینسون رازیانه مصطکی
 کندر دار فلفل افیون مشک ورق طلا هم را صلایه کرده افیون را با و زنا
 و زعفران در کلاب حل کرده اجزا را به یکدیگر سرشته بقدر بخود در حب ساخته
 بخورند که درین باب نفع عظیم بخشد تجربه رسیده بخیه پستم در زور
 بازو را دویه چند که پهوشش دارد عقل مردوزن تواند بود تا با پیرش
 بخودی تحمل در دظاهر و باطل نتوانند نمود از مجربات میرزا قاضی است
 که تا توله را در شراب بسیار بخوش نند و صاف نموده بخورد کسی که خواهند
 بدهند پهوشش کرد در صفت ادویه چند که پهوششی آورد کوشش کوشش
 که او را پدید نبوده بهم گرفته شرحه شرحه نمایند و میان ششها را به بزر
 اینج کوفته پیرازند و در کوزه نهاده کرده در سر کین الب دفن کنند تا کام
 از و حاصل آید پس گرمها را گرفته در شسته کنند و بگذارند تا خشک شود
 در هنگام استعمال جزو از و یکجو و از افیون ساییده در پنبی شخصی که
 خواهند بدند طریق دیگر افیون بزر اینج پوست پنجه نافع تا توله
 تخم کاهوا جزا را مساوی و نیمکوب کرده بخوش نند و صاف نموده کمند بفر

وزان

خوراک آب کنند و در ظرف پاک ریخته در جایی بگذارند که گردد و غبار بر و نهند تا
 خشک شود بار دیگر از آن و اما بخوش نند و بر باد را و بریزند تا چهار پنج نوبت این
 قسم نمایند و بعد از آن کمند را خوب خشک سازند و در شیشه ریخته نگاه دارند و وقت
 حاجت به بزرگان و دانگ و بطنان یکدانک از آن صلایه کرده بدهند تا بخورد
 و هرگاه خواهند با صلاح آید و زود بهتر شود چند بیدستر ففیون زنجبیل ماوی
 صلایه کرده در طالع ریخته به پنبی آن شخص بدمند تا عطسه کرده بخورد آید که اثر
 زود پهوشش آمدنش ظاهر گردد و بعد از آن که ازین دوا در پنبی آن شخص نصب
 کرده باشند هر سه قطره سر که در پنبی آن شخص بدمند زود آگاه شود و همچنین کین
 و زنجبیل و ففیون و چند و صفت نرم صلایه کرده در سر که تندر ریخته برابر پنبی او
 نگاه دارند تا چند عطسه کرده بزودی بیدار شود طریق دیگر اگر خواهند که کسی زود
 رست شود جوز بود در میان شراب با و امثل آغشته کرده بدهند بخیه پستم
 و یکم ادویه چند که از شیدنش فربهی و از دیدنش شگفته رو حاصل شود
 صفت مجامع سمن مغز بادام شیرین و مغز فندق و مغز پسته و حب صنوبر کبار
 ماوی هم خوب صلایه نموده و هم وزن ادویه عدد داخل نموده بپزند و صفتها
 سازند به بزرگان گردان یک عدد و نماند و هر روز یک عدد زیاد نماید تا به عدد

رسد و از عقبات قدحی شراب بیاشد و اگر شراب بخورد سه پالنه شیر و نر
داخل کرده نیم گرم بخورد بهتر بود و از خوردن ترشیه و شیرینیه و مالک و از دوا
بسیار تنه احتراز نماید غذا شیرین و هر چه بگوشت بره و گوشت و غاز فربه و
مرغابی و مرغ فربه جوان و قلیه ها که کرد و و لوبیا و باقلا و گندم دانسته پنج چون
بج و شش روز از خوردن و آب گندم و بجام رود و در آب گرم بنشیند و اعضا را بسیار
بمالند بعد از آنکه از حمام بیرون آید بدن را خشک نموده پنج بروغن کدو بادام و موم روغن
که اندک عنبر دانسته پنج مالیده بهتر خواهد بود و نوع دیگر که بجهت امر مذکور تجربه رسیده از
باقلا و برنج سفید و نخود از هر یک یکجوز و از عدس مقرر و گندم مقرر هر یک یکجوز و
ه جزو مجموع را در میان شیر چندان بکوشانند که محرق شود و مانند عدس غلیظ
کند پس هر روز صبح و شام یکپاله آنرا با آنقدر قند که بسیار شیرین نشود مخلوط
کرده بنوشند نوع دیگر بجهت فربه نمودن بدن و صاف کردن رخسار و شفا فی بشره بکینه
مغاث بغداد در کل گندم بهمن زرینا دکن خشیاش سفید که با آرد میوه هر یک
و مقدار معجم کرده هر روزه مقدار شیر کا و با اندک شکر جوش داده با معجم بخورد
و بعد از آن بجام آب او اعتدال دانسته پنج رفته توقف بسیار نکند تا مدت بیست
و یک روز در نیت که ازین معجم بخورده پنج هر روز بجام روند نوع دیگر بکینه از

کافور

نخود و گندم و برنج و باقلا و خشیاش مغز بادام هر کدام و مقدار مجموع اجزا را در
شیر کا و تخم سبزه و سه روز در آفتاب گذارند خشک شود بعد از آن کل اجزا را
بهم اینجه معجم کنند هر روز بمقدار را با شیر کا و کرده بنوشند بعد از آن به
حمام رفته در حمام توقف بسیار نکند و از خوردن ترشیه و ادویه حار و
عرق و شراب کهنه و جوز بوا و حرکته اجتناب نماید طریق دیگر بجهت فربه
نمودن بدن و صاف کردن رخسار پنج نظیر است بکینه از نخود پوست دار
و انتخاب نموده باشند در ششمار او را در شیر کا و یا شیرینیش که تازه و شسته
باشند و هنوز گرم باشد یکروز و یکشب بران بگذرد بعد از آن باقلای مقرر
و عدس مقرر و جو و گندم مقرر و از برنج سفید شسته و خشیاش و مغز بادام
و از نانی از آرد بسیار نرم بکینه باشند و از نبات سفید و کجند و نخود پنجاه
مقدار جو و باقلا و عدس هر کدام صد مقدار گندم و دو برنج شسته هر کدام پنجاه
مقدار خشیاش سفید مقدار صد مقدار مغز بادام پنجاه مقدار نبات سفید صد مقدار
کجند سفید بیست و پنجم مقدار هم را نیم کوب کنند و بهم سرشته تا یکسان شود
هر روزه مقدار یک رطل شیر کا و جوش داده بطریق مقرر نیم گرم بنوشند
اینجه برنج است میباید که بمالغ بسیار در ستم او کنند باقلا ده مرتبه در آب گرم

بشوند بعد از آن که نشسته در آب سپول کنند کمینب نجاست بعد از آن از آب درآورده
بوزن در آورند و بیکدیگر بیاورند تا طریق سلوک آنست که چند روزی که ازین
مجموع خورده باشند از ترش و زفاش حمام که سار کرم نیم و از سوان و پیاده نجاست
باید بود و اگر راه آسته روند بهتر و از حرکت های قوی مثل چوکان باز و آب تاز از احتراز
باید کرد و در جای درشتی مثل فرش بویا و بالای سنگ و امثال اینها نباید نشست
هر چند در جاربزم بنشینند و بخوابد بهتر بود و در بعضی اوقات که بحام رود حمام اعتدال
تمام داشته بنج و در هوای حمام توقف بسیار نماید که عرق کند هرگاه بحام رود در
در پرون نراند و روشن نیست که اول از آن بخورد بعد از آن بحام رود چون
پرون آید ازین موم روغنهای بعد از آنکه بدن را خشک نموده بنج مالد روغن کدو با سپه
اردک و سپه غار و سپه کوفند و آنچه امثال اینها است موم روغن ترتیب دهند
و موم بسیار سفید بنج و از عطریات عنبر داشته بنج وقتی که از حمام پرون آید بمالد و اگر
بر کل بدن نمالد بر روی سینه و دل و دماغ و جگر و کف پا و دستها و ناف نیز بمالد و اگر
و اگر بر روی معده خواهد که بمالد روغن مصطکی را کرم کرده بمالد بعد از آن
غذای مقرری خود را بخورد نوع دیگر مایه فیل را با شکر و نبات خوردن بدتر است
و زنگرانیکو کند و قصب را بخت گرداند و قوه بر جاع دهد مایه شتر با قند و نبات

مکمل فا

همین خاصیت دارد و اگر تمام خوردند از در خوردن مغزا و مداومت
شیر و شکر و شیر بنج خوردن تن را قوی میکند و زنگرانیکو گرداند و قوه بر
جماع دهد و خوردن انکور و خربزه که بسیار شیرین نباشد همین اثر بخشد
مجموع دیگر قوی نمودن بدن به نظیر است کندی سوان پنجاه درم آرد بخورد
ده درم آرد بنج پست درم آرد لوبیا پست درم خشی شش پست درم
قدومه کلکون بهمنین کجده معشر مکده درم خصیه الثعلب پچدرم انیسونه
رازیانه کل کندم مکده درم لعل قسط شیرین مکده درم مغز پسته بادام مغز
نارچیل مغز جلقونه مکده درم بار و قلع کجده و روغن بادام و نبات سفید و عسل
سفید معجم را زنده شربتی پچدرم بخورد و سفوف بجمه قویه مخفف بدن بخورد
رسیده بخورد سفید درم نان میوه خشک کرده پست درم خشی شش بهمنین
خصیه الثعلب معوضدق بادام جو معشر کرده مکده درم مجموع را با شکر
ایخته هر صبح هفت مثقال و را کف کرده بنج و شیر کا و که اندک شکر داشته بنج
از غلب آن بخورد غذا گوشت مرغابی و غاز قویه و اریسه و گوشت کوفند
قویه حلیم مخفف موافق است و مداومت نمودن به شیر بنج مناسب است
بمقدار باندک قند و دارچین داخل غذا کند بهتر بود صفت نوره هجم

اجزایی که مذکور خواهد شد بعمل آورند و بر بدن مالند پس از آن که قوه
جماع دهد نبات سفید از زروت مایه شترناسه حوص سیاه مغذاته
شفتالو مغذاته زرد الوکل خطر زینج صبر زرد جبار غلب الثعلب کثیرا
قاعده آنت که یکدور و زینش از آنکه بحام روند نبات ترانم صلاویه کرده
بر آهک محروم نمفع برهم زنند بعد از آن اجزای مذکور را صلاویه کرده در
محروم نمفع بکشند صفت مالیدن به جهت صاف رو و بر طرف کردن لکتهای
سیاه و زرد بیکد از باقلا و کرسه و ترمس و کیم ترس و مغرم خربزه و
نشته و نخود مساوی هم صلاویه کرده و شب در آب گرم بخیسند و روز
رو خود را بشویند نوع دیگر آرد عدس آرد نخود نشته مصطکی بود
از منخ انزوت برابر هم نازک صلاویه نمفع برو مالند نوع دیگر پنجه سوسن
آسمانگونه بجزو سر کین کجشک و جوف ط شیرین سه جزو نرم صلاویه نمفع
از و لا بکند رانند و قدر از آن در سر که محروم نمفع بآب بخیسند و بر رو
مالند و بآب که سپوس کنند در و جوشانیده باشند بشویند نوع دیگر که رنگ
و رخا را سرخ و شفاف نماید زعفران روناس کندش مصطکی ترکیبی
مساوی هم نازک صلاویه نمفع بآب پیاز سفید خمر نمفع شب به رو مالند و صبح

برای

بآب گرم بشویند نوع دیگر بر رخ مالند زرد در رو بر آب سرد و زنگار سرخ کند و لکته
سیاه و زرد را بر طرف کند شیر کاوه و رطل جو کوفته بکمر طل جو را در شیر کاوه
تازه و شیده بکوشند تا شیر تمام بسوزد بعد از آن پروان آرد و خشک سازند
روناس کثیرا با جو صلاویه و نرم به پزند و بسفیده کم سرشته شب بنهند
و در روز که بشویند بآب بشویند و این بسیار مجرب است بخیه است و دوم در
نمودن جزای کتوفیت را کیمیا و ضعف باریک نشانزد لکته است شیر خرما خود
پسته فندق فستق حب التمنه حبته الحظا بخلک مغز بادام جلقون مغز پسته دانه
مغز گرد و نارجل مایه شتر مایه فیمل دار چین زنجبیل هیل قرفل باقلا عدس کجند پیر
پياز زردک شلجم کندنا کرفس تخم یونجه تخم پیاز تخم ترنک تخم شلجم کندک تخم قچی
زرباد شفاقل روغن کاوه مایه تاز تزد و در آب کبک بنهوا هم بره کندم شراب
عل شکر جوز بنوا سیاه انجیر زرد مغرم خیار کوشن فاخته قمری بره کوفند
قصب خضیه کار قصب که سفند زرده تخم عنبر جد و ارحلیت فادر بر بهمنین صغر
خشیاش تخم کل سرخ پیاز عنصل مغز و س کندنای صحرای مارچوبه کیم مارچوبه
تخم البند خضیه الثعلب جند زعفران پوست ترنج باد و کجوبیه ابریشم منقش کاوه
نویسار کانی مویز طائفی ورق نقره نبات باقلا لعل مرجان که با مروارید تخم ترس بشویند

سپوس

ارنب خوبخانه که میدار و بیان کند تم کلمه جو زخم پنهان خوش بخیر است و سیم
در که نشن از تریاک و کوکمار و طریق سلوک و خواص معاجین و تریاکبهر
درین باب مناسب است اما طریقی است که هر روز از افیون کم کند
و از معجون زیاد کند تا آنکه افیون تمام بر طرف شود بعد از آن تا مدت سیمت
روز یا یکماه از آن معجون بخورد هر روز یکدانه اضافه نماید تا قدر معجون
بیکمشتار و سیم و دو مثقال رسد صفت معجون بدل ترک سوکران بسفایج
یا نحوه عمل معشار کف گرفته بدستور معجون کنند و در روز ساخته شود و تمام
میتوان خورد احتیاج مزاج گرفتن نیست طریق دیگر که تجرب رسیده است
که با سلیقه قصب الذییره عذبه بسیار عود صلیب مصطکی زرباد و سوسن
شاهدانه حشیش چند سیدتر عود قار زیتون نارچیل کل نقایق مغز بادام
تویاک زعفران شیر و امه برورده معجون ساخته بخورند روز بروز افیون را کم
کنند تا بر طرف شود طریق دیگر اسپند شیرین کرده و ان العصاره فی راز یا نه افیون
زنجبیل بنیاز باغی جوز بوا کچول شیرین بنیاز البیج زیتون عاقر قرحا کدو تخمها
چند بیل نانوله ماه فروین روغن کنجد کلاب و عرق بید مشک بقدر
احتیاج بانیات سفید معجون ساخته بخورند طریق دیگر که در میان مردم

معارف

معارف و در کتب طبعی ملاحظه شده و مکرر تجرب رسیده جمعی که با الهام او است
نفعه با این طریق که نشسته اند صفت اسپند را بطریق قهوه برشته کرده عمل خام
داخل کرده اسپند را ضلایه کنند و عمل خام را نیم گرم کنند و معجون نمایند و حسب ساخته
هر روز شش عدد از آن حسب سه عدد صبح و سه عدد شام فرو برند بزرگ هر حتی
بقدر فندوق بعضی نیم سه روز پیش از شروع کردن از خوردن ماست و ترشی
و بزی باید اجتناب نمود و خوردن نان نیز در آن چند روز مضر است روز سیم
عصر یا شام یا خفتن هر چند دیر بخورد بهتر بود حتی که مذکور میشود ساخته نیم خوراک
از تریاک مقرر داخل کرده و چند جوز بوا بعد از داخل کردن و صلایه نمودن داخل کرده
بخورد و استراحت کرده صبح بعد از خواب بنیاز را ذبح کرده افیون بنیاز که اندک
شکر باغ داخل کرده بیانش مانند و روز پنجم بجام رفته اعضا را و را حکم بالند و بعد از
بیرون آمدن حمام خود را از مواد محافظت نماید بخیر است و چهارم در ذکر
پرورش دهندگان امراض ذکر و خصیه که از بالین کوفت بر خاسته سر از گریبان
صحت بر آورند سبب اورام مذکور و خصیه یا از مواد صفر او به بود یا مویه بود در اکثر
اوقات اورام از عقب جماع بهر سدا زخمه آنکه بعد از جماع اگر از جانی قدری
در قرار محراب ذکر و در فضای بیضه محبتش شود تعفن بهر سدا و بویه و رم کرد

و هرگاه در بدن خون غالب نباشد ورم دمو نباشد و اگر صفرا غالب نباشد ورم صفراوی نباشد و اگر دم
در نفس بیض نباشد در الکراهه آن ورم کرم خواهد بود صاحب او اکثر یا تب نباشد و اگر ورم در جلد
بیض نباشد هرگز صاحب تب نباشد علامت هر یک بلمس دست ظاهر توان نمود که ورم در جلد
بیض است یا در نفس بیض علاج آن فصد را فن باید کرد و حجامت را نه باید کرد و اگر
ورم در یک بیض نباشد فصد و حجامت از آن طرف باید کرد که ورم دارد و اگر ورم در هر
طرف بیض نباشد فصد و حجامت از هر طرف باید کرد و تلبیس طبیعت بسیار باید کرد
که ماده میل بطرف مقعد کند که نفع بهتر دهد از گوشت و چربیها و شیرینها و ادویه جان
و شراب و عرق و امثال آنها احتراز نماید و بعد از لطیف مداومت نماید و با چوب
بالر که و کلاب و آب کشنیز و آب کاسنی و آب غنبل الثعلب آلوده کرده بر بالای ورم
طلایه نماید صفت دوا سی که بعد از فصد و حجامت مفید است آرد جو آب کشنیز
باقلا هر یک قدر زعفران قلیلی روغن کل قدر احتیاج بریا چوب کتان آلوده خاد نماید
صفت دیگر سمونیا زعفران با هم داخل کرده خاد نماید تکیس داده ورم را تحلیل
برد و اگر در ورم زیاد باشد روغن خشی شش بار و روغن کاه و اضاف و غصه
خاد نماید که در دساکن شود و ورم را تحلیل برد و هر روز مندر که چهار پنج روز از روغن
آرد جو و با قلا و کل خطم سفید و بابونه نرم سوده با لعاب کتان و آرد جو و روغن خاد نماید

ملونیا

طریق دیگر ماء الحسل با آب برک کلم پخته بآرد جو زرده تخم مرغ در روغن کاه خاد نمایند
نوع دیگر ورم رو را با خطاط نهند مویردانه پروان کرده زیره کرمانه نرم صلایه
نمایند و مرهم غصه بالشراب لب شیرین طلایه نمایند و اگر ورم صلب بود متعل و النقی با پیله
مرغاب و پیله کوساله مرهم ساخته طلایه نمایند و مرهم کرم تحلیل بر طریق دیگر خایه
کشنیز با اندک نبات صلایه کرده سفوف نمایند و اگر اندک از خایه کشف یا آب کشنیز بر خصیه
که ورم داشته نباشد خاد نمایند نفع عظیم بخشد نوع دیگر ورم خصیه که حاره نباشد و با بون
اظلیل الک مقل از رزق التار معی رید و التار الشقیخ التار غنبل الثعلب جلدی که التار
آرد با قلا و التار هر روز و مثقال طلایه کنند بخیه پست و نیم در سر پوشی ناموسی بواکیر
که خون صحت را بجوش آورد و مرهم استراحت را فیتة داغ بیطاقتی سازد بدها که
از قسم بواکیر و بعمه نباشد باللیق و حجامت و زلو نفع عظیم دارد معالجات بواکیر
از تجربیات بابا اکبر و ایسی که در بواکیر خوند و باد و اتم قسمی خوب است بنواج خطاسی حب
الاس اجزا را کوفته نازک صلایه غصه بعد از آن به است کینه که نمک نداشته نباشد ورم را بابتد
بزرگ جتی بقدر نخودی نباشد هر صبح بهار پنج عدد و پسین پنج عدد بخورند غذا چلو و روغن
را به باز داغ کرده به روز چلو بپزند و سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت با چلو بخورند
و از خوردن ترشها و ماست و ماهی شور و کلم و پیاز و سیر و کنک و امثال آنها احتراز

ناید و خوردن کنند و بوران هم قسری نباشد خوردن کوفت مناسب است در معالجه
 بواسیر شقاقی کل شقاق خشک کرده مویر سیاه سوخته بیه نیز اول کل شقاق خشک
 کرده و مویر سر را سوزانند جدا بگویند و بعد از آن هم را در هم کرده بیه را کداخته بطریق
 مرهم سرشته باندند آلوده کرده در موضعی که شقاق دارد بگذارند و چند نوبت چنین کنند
 تا برطرف شود شقاق بجهت بواسیر آنزروت صبر زرد مردانج باره غلج و مرهم سازند
 و بکار برند مرهم و خاد بجهت بواسیر صوف اطلس نیز ابریشم باد بجان خشک کرده افیون
 هر یک قدر بسوزانند و بگویند و دانه بواسیر را در کافور بگیرند و دارو را با روغن بادام
 و روغن شقاق چرب کنند و بر آن نهند نوع دیگر بجهت بواسیر عینی سنا و کل را حلایه کرده
 بآب دهن تر کرده کنند بزرگ در شافی بقدر سنجید بخورند شقاق مذکور هر چند باشد که
 گفته شود بهتر بود نوع دیگر بجهت بواسیر عینی و مولوی انرا گویند که در خارج مقعد بجهت علاج
 آن آنزروت صبر قوطر مراره یک قیراقوت آنزروت با زهره و صبر صلابه نهند و قیراقوت
 در کفچه آهن کرده از آتش بکنار گیرند و بعد از آن که خشک شود اجزا را داخل کرده نیم گرم
 و نیم شقاق بپزند بزرگ در شافی بقدر سنجید بخورند هر چند که باشد بهتر خواهد بود نوع دیگر
 معالجه بواسیر که با در گویند ورم و درد داشته نیم گومان شراب کرده را روغن بگیرند مقدار
 ده شعله روغن بادام شیرین هر یک جدا جدا بجوش آورده و فرو گیرد و بعد از آن با هم بجوشانند

و بعد از آن

و بعد از آن فرو گیرد و بگذارد که بسته شود و بعد از آن با کل بپزد آلوده کرده بردارد و سرشته
 چنان کند بر طرف شود نوع دیگر کنند نار در زیر جاب بواسیر دو دکن دفع عظیم بخند قسم
 بواسیر که بوم بخوردن کنند تا بهر قسری که بوم بخورده خواه بوران خواه در کون و خواه همچنین
 نافع نیم نوع دیگر بولت بلنک را انداخته کسی که بواسیر دارد کون خود را برشته کرده سه
 مرتبه بر بالار او نشیند بر طرف شود صفت معجم بواسیر و اورام مقعد را نافع است
 و باد بالکنده خون بواسیر باز دارد بولت بلنک کاب بولت بلنک اقله منقح کم سیدان
 کم کنند با کم ریحان مقل ازرق مقل را آب کنند با حل کرده با عدس و وزن ادویه برشند
 خوراک بکشد آنرا شباه آب آهن تاب بخورند بواسطه بواسیری که بادی نیم صفت حبس حرج
 بجهت صاحب بواسیری که از خنک طبیعت از ارکند موافق نیم مزاجهاست اقله مقدر بولت
 بلنک زرد مقل ازرق بولت بلنک سیاه کم کنند بولت بلنک کاب بولت بلنک مقل را در آب کنند
 تا شسته یک شب بخورند بعد از آن حبس نموده با ادویه برشند مقدار حبس بخوری نیم از نه عدد
 تا نوزده عدد بخورند صفت معجم دیگر که بجهت قطع خون بواسیر و اسهال بواسیر در هر قسم
 مزاجی که بوم نیم بلنک سیاه بلنک اقله کم کنند با کسریا و دغ سوخته مقل مقل را در آب
 برک بر حل کرده برشته و مشال را با آب آهن تاب بخورند صفت مرهم بجهت ورم مقعد و کوزش
 و جوششها که در ظاهر مقعد بوم نیم در تکیس در دبطرینا در و از غریبات بوشه یاز سفید در

زیر خاک تر چینه روغن کوه کاو مساوی هم دراون کرده بگویند نایک شود و نیم گرم خا
 نایند صفت بستن ضم بوالسیرتوای خطای داخل حالت کند که غلظت نداشته پنج گرم خون
 بوالسیر را باز دارا بیاید دانت که علت در بوالسیر و نوالسیر و یکیت تمیز اینکه بوالسیر
 داخل مقعد و خارج او میباشد و باز بر در آید میباید و ناصور غایر فرورفته و حادث مر
 شود اگر در حوالی مقعد و گاه هست که در گوشهای چشم و پنج گوش بهرید بوالسیر اگر خارج
 بهم و اگر داخل و اگر خون رود و اگر در علاج مجموع فصد باللیق و ساقند کنند ناخون روا
 شود و در داخل شود و تمیزین طبیعت را حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف غالب شود
 مثل فرص که با ورت سبب غذا اش باق با نارای و خروس چم و مرغ چم دهند و علاج
 که نفع بهر میرساند از شروب و معجزه که اینست صفت آن پوست املیده زرد و هیلد
 کایع اطر منقی مصطکی از هر یک سه درم تریه سفید بخوف مقل مثل کل ادویه مقل را حل کند بآب
 گرم و ادویه را معجم سازد و روغنی که خوردن و حقنه کردن و طلا به کردن او نافع است
 صفت آن آب کنند با یکرطل حرمل درم پوست پیچ کیده درم سداب تازه قبضه
 طبع دهند تا بچه شود صاف منجم روغن کل سرخ نصف رطل اضافه کرده بطنج در آورند
 تا آن برود و روغن باند خا دی و مجرت مقل کوان شتر زرد و نیم مرغ مغز دانه زرد کوان
 مغز قلم کاو کل خطم سفید خیار زرد مرغ بروغن کل سرخ مرهم ساخته استعمال نمایند صفت

خا در عدس منقش خطم سفید اطلیل المک کوفته و پنجه بآب عنبل الثعلب زرده تخم
 مرغ بروغن کل سرخ مرهم ساخته خا د نایند صفت خا و مرهم دیگر مخصوص نایست
 ناسور است دم الاخوین شب بانه کلنا فارسی صبر کند از زوت زنجار خا لک برنج
 مرهم سازند و بکار برند و مرهم شایخ نیز مفید است بآب بط و پیه مرغ و مغز ساق کاو
 بروغن بنفشه بکار برند بجمه پست و ششم در این روش همایک نوالسیر عبارت
 از نوالسیر شمع و ریختن با ده علاج در ساغ و خار کیشان خجانه احتیاج اول رک باللیق
 و جات مقعد و زون نفع عظیم دارد و اغذیه و معاجین که بجهت بوالسیر نافع است بجهت
 نوالسیر نیز مناسب است خا دی که بجهت نوالسیر نافع است و مکر تجربه رسیده صفت آن
 صبر کند از زوت کلنا رنگ سرخ شب بانه دم الاخوین زنگار بآب کنند تا فضا
 سازند و در وقت احتیاج خا د نایند بجمه پست و هفتم در معالجه در گوش و صد
 که در گوش ظاهر گردد و کران گوش اما علاج در گوش از حرارت تیغ یا برودت و
 ماده آن ورم داشته تیغ در معالجه حار روغن کل سرخ در سر که انقدر بچونند که رگ
 بسوزد و روغن باند روغن را در گوش چکانند در معالجه بارد روغن بادام کوه را
 نیم گرم کرده در گوش چکانند حام انفع الثیاست هوای حام بجمه در دیار و آب صاف
 بجمه حاره انفع الثیاست منروط بانه ماده ورم نداشته تیغ رگه ماده و در معالجه باند

علاج آن محتاج بنضج و بر معالجات است بشرط حکیم حاذق و اگر از حراره و غلبه خون
باشد فصد قیال کند بعد از نضج ماده بشرت بنفشه و عنب تنقیه و مانع نماید بمطبوخ
هلبله صفت آن پوست هلبله زرد و کالای کم کالسی بنفشه سیلوفه مویز متغایب
پستان نسار که جوشانیده صاف نموده ترنجبین فلوکس خیار چیر اضافه نموده بمهند
سفیده کم و آب کالسی دیگر زان و روغن کل سرخ در گوش چکانند که در تسکین
در دفعه عظیم دارد اطراف گوش را بمسندل سرخ و کلاب و آب کشیز طلا کنند
که مجرب است باید که یک طرف گوش را بر اضا دهند بنفشه پوست خنثی را بایونه
اکلیل الملک خطم آرد جو کوفته و پخته با آب کشیز ریخته اضا کنند هرگاه در گوش
از حراره و غلبه صفرا نباشد استعمال برو دات مذکوره و اسهال صفرا کند بمطبوخ
هلبله مذکورند و اگر سبب برو دت و غلبه بلغم بود تنقیه و مانع کند و صبا یارج
و روغن قطره و روغن مرزنجوش در گوش چکانند و اگر علامت سودا ظاهر
شود تنقیه بمطبوخ آفتمون کنند و شیر زان پس و گوش بدوشند و اگر سبب جو
و یا ورم نباشد در گوش بهر سه علاج فصد قیال کند و بشرت بنفشه و عنب
بنوشند و تلخیص طبیعت بمطبوخ فواکه و شیاق ایض با شیر دختران
سایده بگوش چکانند و اگر حرکت ظاهر شود لعاب حلیه و بزرگ بشیر دختران

بهری

بگوش چکانند و غذا در جمیع اقسام ابتدا شور با برنج و انگلیج و ماش و بعد از
ظهور ضعف خرو سیم با مرغ کم اضافه کنند و اگر در عظیم نباشد حلیه آفتمون با شیاق
ایض و روغن کل سرخ سایده قطره سرکه اضافه کرده قطره در گوش چکانند
و مجرب است بخیه سرت و هشتم در دکلو کیر خنثی در دهانم اگر ماده قور و
خناق پر زور نباشد رک بدن باید زد و حجامت از گردن باید نمود و زانو باید چسباند
و اگر ورم از طرف راست نباشد از طرف راست و اگر از طرف چپ نباشد از طرف چپ فصد
باید کرد و اگر ورم از هر دو طرف نباشد از هر دو دست فصد کند و حجامت نماید و از خوردن
شیرینها و چربیها و ادویه حاره و شرابها و حار و میوه ای که زرد صفرا شود و آنچه
باعث زیاده خون و صفرا شود اجتناب نماید سوای آنش جو پمخ خیزی خوردن
ماده روی تحلیل کند و غرغره های که مناسب است با اطلیه و ضادات موافق عمل
آورده صفت که در خناق حار مجرب است حلیه کم که در خطم حب الرثا در نیم کوب کرده
جوشاند و غرغره نماید نوع دیگر حلیه الجیر زرد بنفشه مویز متغی جوشانند و
صاف نموده غرغره نماید نوع دیگر مغز خیار چیر عسل اصل النوس الطوخ و دوس
عنب الثعلب اکلیل الملک بنفشه جوشانیده صاف نموده غرغره نماید نوع دیگر آب کشیز
سماق کلاب سرکه که نه غرغره نماید نوع دیگر رب قوت سیاه کلاب غرغره نماید

از رفتن بحام در کوفت خنای اجتناب نماید که بسیار مضرت و کشیدن بنا کو در
کوفت خنای سم است اما در خوردن قهوه فقیر کننده نفع عظیم دارد اگر خنای
قوی شود نوع دیگر اینست که سگ را استخوان دهند بعد از آن سر کین سگ
استخوان خورده را خشک کرده به نعل انداخته و آن را در دهن صاحب خنای کرده
بفکنند آن سر کین خشک بخل خنای رسد نوع دیگر بهترین و امانت و از بوی
افعی گرفته دندانهای او را بکنند و در گردن صاحب خنای بینند و آنقدر
نگاه دارند که افعی بمیرد صفت خنای که درین انفع الشیاست آرد جو آرد با قند
نشسته عنب الثعلب با هم کوفته بپزند و ضا دهند نوع دیگر کاغذ را سوزن زده
کشک بسیار با نشسته کرم کرده در رو کاغذ تنگ کرده به کردن و جگر خنای
که ورم دارد بپزند نوع دیگر آلوی بخار را را کو بیده بر موضعی ورم دارد بپزند
بجای پست و هم در ریج باریک سوزنک و حبس البول و حرقة البول سوز
بول اگر کلب او چوک و قروح بود علاج فصد بالسیق کند و در صبح شربت خنای
و قرص کاکنج و شیر کیم خربزه و خرد خشک بنوشند غذاهاش و انفعای بیج و اگر
طبیعت محبتش بزیلین طبیعت کند بکلاب از بنفشه و عنب الثعلب و پیستان
و ریش خطره و فلس خیار چیره و ترنجبین و روغن بادام و بنادق الزور نافع است

و نفع

از جماع احتراز کند و شیاف ایضاب پسند در اخیل چکاند و این سفوف نافع است
صفت کیم خیار کیم کنان خنای کیم کیم از یک جزو در نشسته و جزو کوفته در روز
چند دم با شربت سیب یا بنفشه بنوشند شیاف از برای سوزنک که انفع الشیاست صفت
آن مغز آلبالو کیم کیم کلاس مغز کیم هندوانه شیر خشک دم الاخوین خضع عرق کیم
انزروت کل از من کوفته با آب شیا فها سازند که به باریک سوزن بیج بعد از آن یک عدد
انزاد را سوره گذارند علاج حبس البول هرگاه بول بینند و نیاید باید که اول کیم
خنای و معر کیم کیم و معر کیم خربزه را بکوبند و شیر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
بنوشند و در میان روز پنجمین همین شربت بنوشند غذا آب بویا و حرو و سچ و قند
نافع است طریق دیگر شیر کیم شربت بلیوه کلاب عرق کا و زبان جگر الیهور
با عرق مید مشک داخل کرده بنوشند و در آخر روز بطریق مذکور غذا بنوشند نوع دیگر
که با مشک طریق نشسته کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
نفع کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
و شیش بر سر آن هند نوع دیگر آب و روغن کرم کرده در و نشیند نوع دیگر کیم کیم
کو بیده و جوشانیده صاف نموده بپاشند نوع دیگر بسیار مجرب است و بهترین و امانت
و اگر بول کسی مسدود شده و بیج چیه نیاید باید که نه خط بسیار کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم

مریض را در آنجا نهند که ده کرد در نوع دیگر جد و اضطاسی بخیریه رسیده باشد و
 بر عانه طلایه کنند و یک قطره در ارجل چکانند که مجربست نوع دیگره متعالی است
 باینست سفید داخل کرده بخورد حبس البول بکشد نوع دیگره حجر الیه در بالیه
 کم خربزه در درون سنگ ماق ساییده یکدالک انرا بخورد مشکله سنگ بخورند و
 سبیل پلنگ را در مجرای بول بگذازند بول بر آید اگر کسی بر قضیب را بسیار بکشد
 بول کثاده کرد بخیه سی ام در باب ادویه که مورث حکم زنانه شود بر تبه
 در تاب نیارند و معالجات دیگر صفت آن اقحوان ابله الشنه الجحان بخت
 فندق الشان سبز مرزنجوش مرابجور مسوی نازک کوفته از حریر بگذازند
 بعد از آن با شیر خمیر کنند و هر روز یکدالک از آن بخورد تا شش روز روز
 بهفتم بریند در خارش پدید آید و اگر معالجه نکنند تا شش ماه باقی علاج آه ادویه
 چند که حکم زنانه را زایل کند فمخام خشک نسیم نارون نیلوفر برک سرور
 سنگ لاجورد یا سیمین مکده مسهل نازک صلایه کرده از حریر بگذازند و
 یکمقال از مجموع باروغن زیتون سرشته به پشم آلوده بر دارد و در وقتی
 استعمال کنند که خون حیض در جریان نباشد و یکمقال دیگر را به آب درو برنج جوینده
 باشد خمیر غلظت بر پشت زار طلایه نماید و در نیمه وقت از خوردن آب بسیار و شراب
 بپاشد

و آنچه از ربول کند اجتناب نماید که وادهم باشد تا اثر آن ظاهر شود علاج هو قولنج
 و معاجین و جویها و روغنهای حبی که بجهت قولنج و در دمعده نظیرند ارد و مر تجربه
 رسیده هرگاه بعد از طعام عدد بخورند معاونت بر سر هم کنند و یکبار تا ه بار اطلاق میکند
 نفخ نعد و امعاء بسیار نافع است هرگاه ده عدد بخورند از نفخ است دست زیاده
 اطلاق غنیمت اید در ابواب دیگر نیز نفخ عظیم و منفعت بسیار دارد و این حبه را از برای
 اطباءست در خاصیت به نظیر است صفت آن سقمونیای مسوی زنجبیل مصطکی
 قرنفل نارنگ فلنفل سبل الطیب قندادویه رانازک صلایه کرده همه را بوزن
 در آورده مخلوط نمایند و آب خمیر کرده جبهه با بزند و مقدار بر جتر از خود سبز رنگ باشد
 پیش از طعام و بعد از طعام بخورند نافع و مناسب خواهد بود ایضا پنج مقال معجون سبزی
 سهیل اخورده یکپاله عرق بادیان کرم کرده بنوشند ایضا در معالجه قولنج بکفند آفتاب
 با قدر مصطکی و بادیان بخور و از عقب آن یکپاله عرق کلاب مناسب است بنوشند
 و اگر صاحب قولنج حراره و تب نداشته و مرطوبی مزاج باشد خوردن ترباق فاروق در آن
 اربو مناسب است نوع دیگر در معالجه قولنج به نظیر است رقص قولنج که بوده باشد خواه
 از سرما و بلغم و صفرا و سودا و غذای بیوقت نامناسب علاج میشود غرورس برادر دم بکشد
 و در دیکت کرده از شوربای اومیل نمایند و اگر خواهند گرو سفنج داخل نمایند بهتر خواهد بود

اگر از روغن بادشاه و بیلو باند موافق است روغن گل سرخ روغن مصطکی و روغن بابونج
 روغن اکلیل ملک نیم گرم کرده باند بهتر خواهد بود و اگر تب و حرارت بسیار داشته باشد
 روغن گل تنها باند و اگر مرطوبی مزاج بجم کاذب و نوشدارو و دو انگ کرم و امثال
 آنها میتوان خورد جوارشات مثل جوارش مصطکی و عود و از سفوفات مثل سفوف
 اکبر و پوست پیون پسته و بادیان و امثال آنها مناسب است علاج خارش که افراط
 نموده باشد بجام رفتن و بندای اعضا را محکم مالیدن و سخن شنیدن از کسی موافق
 مزاج او بجمه بخور و او را دست دارد و با آدم صاحب حسن دلت بازی و ملاقات نمود
 و با از خواب شنیدن و جماع کردن موافق است کلاب و کافور بوییدن مغز با دم
 و ترنج خوردن جد نیکت و خوردن کلمه است بجمه دفع خا یا بجمه نافع است
 بخار که از افراط شراب بهم رسیده باشد تحلیل دهد شربت کافور زبان نیز درین باب
 نافع است ترنجبین و کلاب بر سر و دماغ و روی مالیدن بسیار نفع دهد و اگر
 در خا ضعف بسیار و غش و طپش دل بهم رسد اندک قند داخل عرق صندل کرده
 بخورند شربتی که بجمه خارش شراب و ضعف دل و صداع و غش و ضعف جگر نافع است
 و اعضاء رئیس را قوت دهد و رفع بخارات فاسد کند و اخلاط کثیفه را محلل
 شود و بهترین و در خاصیت نظیر ندارد و بجمه اکثر مرضهای قلبی و کبدی نافع است
 باری

طریق ساختن آنست که الونج را بر ترشک حب آس آب انار شیرین
 آب انار ترش آب به شیرین و ترش با قند بقوام آورد و نگاه از خواب بیدار شود
 و بسیار شسته بخور مقدار که خواهد داخل آب کرده بنوشد و صبح نیز هرگاه میل داشته باشد
 به کلاب داخل کرده بخور در میانش انداخته بخار آب بسیار شام دل و دماغ و جگر
 و معده را قوه عظیم دهد نوع دیگر میخک و کلاب را با اندک بیل جوشانیده اند
 بنات داخل کرده بطریق قهقه بخورد دفع خا کند در معالجه جرب و شقاق و
 جوششی که در خیمه و ذکر بهر سر اگر جرب قوی و پر زور نبول طفل را با انگ بخورد
 نافع است نوع دیگر موی سر را تراشیده در ظرفی کرده بسوزانند داخل بول طفل
 کرده در حمام بر کل اعضا باند نوع دیگر روغن گل سرخ را با سرکه و مرد انگ آغشته
 بچونان که سرکه سوخته روغن باند و روغن را در حمام بربدن باند نوع دیگر کچ
 خرقه را در سرکه شیرین گرفته با زرد جو و خطم با اعضا باند نوع دیگر کچ خرقه و برکت توت
 سیاه را با هم کوفته بطریق مرهم سازد و در حمام بخورد ماله نوع دیگر کچ سیاه را
 صلیب کرده داخل ماست کاه و تان که غلک نداشته بخور کرده در آفتاب گذارند که ترش
 شود بعد از آن در حمام بربدن ماله نوع دیگر بیاس و شانه و برکت و کل خطم وارد
 جو و برکت خرقه بوبالست یا سرکه بربدن ماله نفع بسیار دهد نوع دیگر ساج و مندر

زرد چوبه فامیران خطای مردانک بگوید که بطریق موم شود بریده بالدفن
 عظیم باید نوع دیگر از ترش و شیرین را کوبیده در حمام خاد نماید نوع دیگر از دجور
 کالسی تازه کوبیده بالدفن عظیم دهد نوع دیگر کشکیس را با آرد جو و کل
 خطر و ریشه خطر بریدن باللبا نافع است نوع دیگر شجره فراتنما مالیده بسیار
 نافع است در معالجه شقاق روغن مرغ کنیز احلیه بزرگ لعاب گرفته رفت و مارو
 در روغن کنج و موم کافوری گذاشته بگذارند تا خشک شود بعد از آن لعابها را اندک
 اندک اضافه مفعله بالده به موضع شقاق و چرب بر طرف شود بجهت کف و بهیوق شقاق
 از عجایب میر محمد خان است که سینه پوست کرم مرغ ایریا ملک قلیاب قطالده
 مردانک شاق کوزن سوخته بوره ارمنی کیم خزینه که با پوست کوفته باشند از او نه
 طویل بادام تلخ فله علاج سرکین کیوتر آرد و خوب صلایه کرده به موضع
 کاف و بهیوق طلایه کند و امراض مذکور را بر طرف کند و تجربه رسیده نوع دیگر
 شاق و خردل را با هم کوفته بعد از آنکه در حمام بسیار کشیده بهیوق که موضع شقاق
 سرخ شده بهیوق با موضع بالده بر طرف شود موم بجهت ترکیدن لب کل ارمنی ملک
 لعاب حلیه بهیدانه لعاب بزرگ قوطون لعاب بزرگ سفید مغز قلم کا و قدری
 لوبیا مردانک بهیوق بهیوق بهیوق کل سرخ روغن کل موم کرده بالده نوع دیگر

در علاج

در علاج شقاق الر شقاق در دست راست پنج رک به نرند و اگر در دست چپ
 باشد رک اسیم نرند و اگر ماده قور پنج رک بدن باید زرد است نیز نوع عظیم
 دار بعد از آن چوبنا کرا سوخته دست خود را بدوران نگاه دارد مگر چوب
 کند شقاق بر طرف شود نوع دیگر بجهت شقاق کف دست بحام رفته بجای شقاق
 دار دیکه بالده و بعد از آنکه از حمام پرده آید بیدانچیز بالده نوع دیگر بجهت شقاق
 دست و پامیان انگشتان جبر سیاه زاج و نقطه سیاه قدر اجرا را نرم کند به موضع شقاق
 شده بهیوق بالده مگر تجربه رسیده نوع دیگر پخته مال روغن دنبه را با او شغال رفت و موم
 که اخته کیمقاله مارو اضافه کرده با شش نرم نرم بچشانند و بر دار بجای شقاق و خشک
 دار در طلایه نماید و اگر اندک زنگار اضافه کنند بهتر بود نوع دیگر زاج و صبر بسیار با هم داخل
 کرده بهیوق که شقاق و خشک دار دیم کرم کرده بالده اجرا مساوی بهیوق نوع دیگر نقطه سیاه
 و سفید زاج سفید بریک ۵۰ بوره ارمنی باروغن کل و موم سفید موم ساخته سه روز
 متعاقب طلایه کند و ز چهارم اندک شقاق صلایه کرده داخل نماید و به موضع شقاق
 طلایه نماید نوع دیگر بجهت شقاق و قو با کثیر الویسیا را با سرکه بالده نافع بهیوق دیگر
 در چنبر و سرکه را بهیوق بالده عظیم دارد معالجات و اقام آن در بجهت طلایه
 و سر و کردن و تل بوره ارمنی سرکین کیوتر باروغن زیتون خمیر کرده بنید نوع دیگر

روغن حبه فالح

که در چنان به نظر است موندانه پروان کرده و بورا رنغ نازک گویند ضا د نایند
اگر کسی که دقل بسیار پروان آرد و خواهد که منع دقل شود خوردن این و اجرت صفت
چار و نرم صلایه کرده با خمیر و اندک روغن داخل کرده نان بپزند سه روز به هم
بخورد دیگر دقل پروان نایند ضا در که تحلیل دل و جمیع ورمها دهد صفت آن سپوس
کنند سپوس خطم کل بابونه آرد حله به کم گمان ثبت مسا و اسم صلایه نفع باب
کلم خمیر نفع بنند نوع دیگر بخت نخیه غودن و سبر و کردن دقل بسیار مجرب است دانه
تر هندی را بگوید و قلیبی به راد را بکند از دانه را داخل کرده بر هم زده ضا در
ناید نوع دیگر آرد کنند را باز زده کم مرغ بر هم زده ضا د نایند خاتمه کتاب معلوم
بحرقه خاتم طار سخن و انجام کلام تعریف این انجن که هر طرز نکیش کلد سه
ساعت خاصیت را چراغ افروخته آیت جهان معنی را روشن ساخته و صحت طلبان
دارا نماند تر در دوران بکامرانه فواخته هر چند عاقبت پنی و عذر خواهر حیات
این خرقه که از برقش برنگد و از هر جنس نمود زود داده و خاتمه بیان نمیکند
بشاه باد عاشقان نوایان آتش پرست و معشوق پرستان بالادست را که شراب
و بآن روغن فالج را مالند و بپزند
اندر کسی نیز بخورد البته دفع میکند
و مجرب است و در چپ و نقل و قفل
و زنجبیل را کوفته در زرد و بادیان
بخورد و سیاه دانه و ناسخ و بادیان
بآب کوبیده در آب جوشانیده و فالج
به آن آب روزی سه مرتبه که هر مرتبه
اعضای او را بشویند که مجرب است

0662.

-96

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.

ابجد ه و ز
ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ت
ث خ ذ ض ظ غ

خداوند در رفع مایه و قویا
نظر ندارد بر اصل یا باب یا ماده
بلکه در روزی این میکند

بے باکان کربیان چاک مستی ہوش است و عرف ہفتہ دامن باپکان آستین فشان
خلوت آغوش است استغفر اللہ خود را اسی دیباچہ سخن از حکمت و درایت
و آرایش چہرہ خود گنہائی محض خیال و غرور است از دانشوران قانون شناس
و نکتہ پردازان کامل الاس معذرت خواہد بسروا خان این خار و خس
صحرا بسج مدانے مرتضیٰ قلی شاہ ملومیشود کہ بنظر شگفتہ روی و دیدہ دل
جوی بریمای این شوخ تراجم بادۂ خصلت و ہنرهای این نجمیہ ز اخرو عشرت
چشم گشودہ خارا این چمن را کُل و جعد این خرابہ را بلبل شناند

مژده که این رقعہ بیان رسید خرقہ پیران جوانان رسید
قدو قع الفراغ من تسويد هذه النسخه

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

هذا تفسير كلمات يونانية وغيرها

مستعملة في الطب

مالیقراتون هو ماء العسل افو مالی صوان یؤخذ الشهد

فَيُغَسَّلُ بِالْمَاءِ وَيُحَقِّطُ بِذَلِكَ الْمَاءُ مِنْ غَيْرِ طَبَخٍ أَوْ دُرُومٍ أَيْ

هو ان يؤخذ من العسل جزؤ ومن الماء المطبو العتيق جزآن ويخلطو

يوضع في الشمس المعسل هو ان يؤخذ من عصير فيه قبض

خمسۃ أجزاء من العسل جزء واحد ويلقى في أناء واسع مكان الغلي

وَبَلَقَ عَلَيْهِ شَيْءٌ يَسِيرٌ حَتَّى يَقْدَفَ رَعْوَتَهُ فَاذَا سَكَنَ غَلِيَانَهُ خَرَنَ فِي

الخوایه شراب العسل هوان یؤخذ فی الشراب العتیق القابض جزاءه

ومن العسل الجميل جزء ويخزن في الاواني ليذكر **الطلاهون** يؤخذ

العنب ويشمس ويعصر ويطح أو يسوم إلى هوان يؤخذ من الخل

حَمْسَ قَوَطُولَاتٍ وَمِنْ الْمَلْحِ الْبَحْرِ مَنُوبِينَ وَمِنْ الْعَسَلِ عَشْرَةَ أَمْنَاوِ

من الماء عشر فوطولات ويطيح حتى يعلو عشرة عليات ويرفع اول سافا

هو حل وقد خلط مع ماء الخمر وروى في القوسيات يتخذ من

عصارة الورد مع العسل

والله اعلم بغيبه

7

من تحفة

منزعه
کحل چشمه بیاض چشم که البته تاسی
روز را می کند و چند صاحب علمت
مأیوس از علاج به منکر شد
کسین سوار

الشهد زيد الجبوريه

لی

چو شانه با شند تابید خست

مکرر در اقصای زمین استعمال نمایند
این نافه رو ن کشند و استعمال نمایند

ملیہ معیار

فی

عزانه

حد
میو

انخل
سبعة

روية والاولية
اقبل وفضله

برج

100

1990

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في خلقه
 منافع لا تعد ولا تحصى
 وخلق في كل شيء حكما
 وعلما لا يدرك ولا يحصى
 وخلق في كل شيء قولا
 وعلما لا يدرك ولا يحصى
 وخلق في كل شيء قولا
 وعلما لا يدرك ولا يحصى

نسخه دواالتدب
 زنجبیل مصطک
 تریک فیل قند سفید
 بذر

شک و سبب خالق که قدرت کامله ابداع جوهر عقلیه کرده
 نموده و توسط آنها اختراع اجرام مختلفه فرموده و بنجوم
 ثابت و سیاره زریب و زینت داده و از تأثیر افکار در
 عالم کون و فساد عناصر اربعه و امتزاج آن انواع بسبب
 بحسب استعداد هر انکس و از تعادل انتقال در کلمات
 و کیفیات مزاج انسانی را که اعدل از مزجه و اشرف
 مخلوقات مرکب ساخته و از چیز عدم بحد وجود
 آورده و ریاض بدن و دله الملك تن بقو و ارواح که حامل
 و محمولند آبا و کرده و بافعال مفرد و مرکبه رواج و رونق

استقاط

و الله اعلم

عفرت پناه مشارا به نوشته اینست رحمۃ الله علیه
 نعمت هنده ارباب

الحمد لله الذي جعل في خلقه
 منافع لا تعد ولا تحصى
 وخلق في كل شيء حكما
 وعلما لا يدرك ولا يحصى
 وخلق في كل شيء قولا
 وعلما لا يدرك ولا يحصى
 وخلق في كل شيء قولا
 وعلما لا يدرك ولا يحصى

و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه

و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه

و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه
 و قد افادني الله
 بخلق القدر من رزاقه

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد و سپاس بدیع الاساس حضرت صاحب الامر علیه السلام و جمیع موجودات
 نقطه از پر تو آثار و صنع و کمال قدرت اوست نظم انما رضع کرد در
 این گلشن کرم هر دم لطیفه کبوج و آواز عدم و صد هزاران کشف
 نجات طبات بر روضه مطهر و مرقده نور معبر بنیم سید الوب و
 و اجماع علیه و آله افضل الصلواته اکل التیجات و اولاد او علیهم السلام
 اما بعد بر خاطر خطیر و ضمیر نیر ارباب اولوالالباب و هنرمندان عبادت
 و بضاعت که شجاعت و قوت با روی هنر سست را حل کنند و بخواهر
 نظر کیم اثر خاک زر سازند بپس آن اهل دکان که در بضاعت
 دارند همگی بپای بضاعت مخفی نماند که در عرصه عالم از هنر لطیف
 بضاعت نیست و غمزه شجره هنر شکوه است و اهل هنر گفته اند
 نظم هنر طلب که هنرمند را سعادت بخت برادر کار کنی بار نوزاد
 ناکاه چه خوش گفته گفتند اهل هنر کند و خوشتر هیچ گفته اند نیست
 اگر چه گفته اند جو طالع رخسار در هنر به بد آنکه با این معنی ضعیف

فان

خاک رد در جمیع فنون بجمع بجای آورده از هر هنر خوشتر بدست آورده
 در خدمت بسی است و آن طریقت خدمت کرده و انواع هنر جمع آورده
 دین همه نموده و از موده و مدت ها بر آن بوده که تخته جند ستوده در رسم
 آورد تا هر که در آن سعی نماید چنانکه شرايط است عمل آورده با تمام رسد
 منفعت نام باید آمد که صاحبان کمال و هنرمندان بهمت عالم اعداد نمایند
 و اگر بر حرفی از آن قصوری بوده بهر هنر چون اطلاع یابند با صلاح کوشند و از هر
 ذیل عفو و اغماض بر آید کوشند و بجا نیست نقص این فقیر را متهم ندارند بپس
 غلام همت آن عارفان با کرم که میخواست به بنده و صد خطا بخشد پس
 این کتاب مشتمل بود بر صنایع مختلفه نفیسه بنا بر آن این کتاب جوهر
 نقاب را بظاہر مستطاب مجموعه این صنایع نامزد کردیم زیرا که صنعت کمال
 به شمار در بین مجموعه جمیع است که هر یک از آن بجز نیست و هر چند از آن نبرد
 و چون طالب بکینه معرفت این صنایع مطلع شود و از او بصیرت کمال آید
 مقصود کلی حاصل و مطلوب خود حاصل شود و بتوفیق آنکه این مجموعه حقوی
 بر صد و شصت هنر است که هر یک در ذات خود به نظر پسندیده و عیال
 و تربیت بر جهل و بابت تقسیم شده و در و مکتب و جهل فصل است باب اول در

نمودن در این باب و در این باب و در این باب

ساختن مرد و در آن هفت فصل است باب ۱ در ساختن محل و یافتن کباب
اصل بر اینست که در باب ۲ در جلد دادن مرد و در یک برکت قدیم باز دو و نورانی
کرد و در چهار فصل است باب ۳ در جلد دادن در یک برکت قدیم باز دو و نورانی
و نقاشی و پوشش کن ساختن و غیره و در چهار فصل است باب ۴ در ساختن
فیروزه و الماس خوسی و سنی و مرجانی که از صیقل کانی فوق بنوان کرد و در
چهار فصل است باب ۵ در رنگ کردن عاج از هر رنگ و در شش فصل
است باب ۶ در رنگ کردن عاج از هر رنگ و در شش فصل
که کباب را از آن آید و در دو فصل است باب ۷ در رنگ
نارنگی و بطلان چمن و این بهترین رنگهاست و بر کزین در رنگها
و غیر آن که را بید و بطلان چمن و در صدف کار و بطلان است و در
چهار فصل است باب ۸ در ساختن تیغها و فرنگی که چون بنوان بچین
و بر آن ورخته کنند و آهن و آلکینه برزد و این از عجایب است
و این چهار نوع است در هر فصل باب ۹ باز و هم در ساختن تیغ
و پیکانی و سر نیزه که چون دشمن از آن لقب یا بد خصم او بیج
گویند به نشود و این چهار فصل باب ۱۰ در آب دادن تیغ و کار

نوع است در هر

که

102

که به مثل بنم و از آن آب همچون آینه روشن بماند و این بر دو این
نیز چهار نوع است در چهار فصل باب ۱۱ در رنگ کردن بلور اگر چه
در باب ۱۲ هم گفته شد اما اینجا در قلم آمد و شرح هفت نوع رنگ کردن
گفته شود و در این باب هم فصل است باب ۱۳ در رنگ سیه کاری و رنگهای
رنگ بنامیت اعدا و این در فصل است باب ۱۴ در صفت خضاب
که عورتان دست و انگشتان را با آن رنگ کنند و از جمل حسن و جلال
و موجب شرمه و محبت است و این هفت رنگ است باب ۱۵
در رنگی شکر ف روم و رمانه و زرا و مصفر و قدسی و فارسی و
و غیر این هفت فصل است باب ۱۶ در رنگ کردن کاغذ قدیم
و جدید و الوان و غیره که روی این چند لون است باب ۱۷ در ساختن
رنگ روان و مهمت نوع است نقره سبز و فی کوبیند و تری
و فرعون و مصفا و فریه و فیروزه و این در فصل است باب ۱۸
در ساختن لاجورد و ادا است آن از آب دادن و شستن رنگ
محض و آمیختن و این جمله برای غریبه است و این در فصل است
باب ۱۹ در شکر ف که بر بدن و در صاف کردن همه نقاشی و

آن شش نوع است باب اول در ساختن کوره سنگ و خشتی
 و ساختن جهت مراد و این ضرورت درین کار اول کل حکمت
 و قلع و قمع و قلع و قمع و قلع و قمع و قلع و قمع و قلع و قمع
 و غیره و این چهار فصل است باب اول در ساختن کوره سنگ و خشتی
 و بیا که کوزه که مانند مراد نماید در غایت خوبه و آن یک فصل بود
 در حل کردن نقره و مس و فولاد و سرب و قلع و زرنیج و غیره و این فصل
 جایز است که در آن یک فصل است باب اول در ساختن کوره سنگ و خشتی
 فولاد و سرب که از آهن و کشتن سیماب جهت خوردن و این
 جمله در پنج فصل است باب اول در عمل سفید اب و او بر زبان عرب
 سفید اج گویند بگویند و این او با که سفید خوشبو بود کاشقی و سبزه
 کل مهره و آن یک فصل است باب اول در صنعت نخل بند از زرد و سیم
 که از کل یا سیم و مو که و دیگر که فرق نتوان کرد و بود و بد و لرزان
 و منجر که بمنزله این فن غریب است و این یک فصل است باب اول در صنعت
 حلیه کتاب دروغی از کاه غلبر و شستن و قلم نقاشی و ساختن
 و جبر ساختن میوه و ادویه که کرفتن و کاه غلبر را سطر کردن که

ن

مثل بغدادی شود و این مختار رنگها جهت نوشتن جرایم و این
 فصل است باب اول در نیکه و ناکینه و کشیدن مس خراطینی جهت نیکه
 ناکینه که باز هر یک را بهر رنگ و این مختار رنگها جهت نوشتن جرایم و این
 باب اول در کل حکمت و ساختن روغن زکندر و قویه روغن ماهی
 آتش در قلع و قمع و شمشیر شمشیر افکندن و این از اسرار غریبه و حکمت
 عجیبه و کار بزرگ است و این چهار فصل باب اول در ساختن کوزه های
 مجرب جهت اس که که از آن در دمان گیرند اس که شود و از دمان بر
 بنابر انزال شود و این نوع و چهار رعه و این در چند فصل است
 باب اول در صنعت الکتاب که چمن بنویسند پیدا شود و چمن بر آتش
 برند از هر رنگ پیدا شود و از هر داروی رنگی بدید آید و غیره و این
 یک فصل است باب اول در صنعت و صنایع کار و در ساختن لاجوردی و
 سبز و سرخ و زرد و صدف کاری که از صدف کاری که از رنگ باره
 با مدری خرق نتوان کردن و نتوان شناخت و آن که فصل است
 باب اول در عجایبهای که خداوندان زرق نماید مثل لکه جبری در
 دست بگردانید شود و آتش در دست گیرند و در دمان کنند

و در جامه نهند سوز و شعله و چراغها و لعلهای بحر مکرر و صنعتها
 غریبه و عجب و این بانواع است در پنج فصل **باب ششم** در عمل برشم
 بنیز و این را جواهر انگشتر گویند و جذین عمل که درین کتاب
 شرح معجزه موقوف باین سرشم است تا جارا در قلم آید چرا که آنگاه
 این کار را محقق داشته اند که رکن بنزد نیست و این بکفصل است
باب هفتم در داری که چون بر سر آید بچشم اگر در آب باران
 ده روز بماند بر بر نیاید و زبانی نهند و آن بکفصل است
باب هشتم در سختی سبب سخن کوی که اگر بزرگ را بخوانند
 چون بیل ادا زد و بوی مشک از آن آید و در سختی طویل
 از هر رنگ لطیف و غیر مکرر غریبه و آن فصل است **باب نهم**
 بر پنج و شش و سختی سیاه و بند کردن سیاه و حل کردن
 طلق و سختی صلابه منور از جوهر جسد مهربی و کحل الجواهر
 شامیر و سختی تیزاب ناروق و این هفت فصل است
باب دهم در رنگ کردن یا قوه سفید که عمل شود و مهمت
 یا قوه سرخ کرد و آن بکفصل است **باب یازدهم** در صفت نو

در
یجباته

سختی هم

الطی

بر عقیق و سنگها و سختی مس از اینهم و سختی انبیهای سیح
 و ساختن رو سخته جهت رنگ بپوشانند و کما و در آن
 که هر اناری چند دانه دارد و این هفت فصل است **باب دهم** در سخت
 اندک هر رنگ که در جامه بکشد از نیل و رودغنی و سیاهی از برشم و کجا و
 اطلس و قطنی و صوف با سبزه از جوهر کنند و آن بکفصل است
باب یازدهم در رنگ کردن موی و دراز کردن موی و داروی که
 موی را صاف ببرد و بماند و داروی که موی را منع کند و سیاه کردن
 موی بحد و مفید کردن موی سیاه و رنگ کردن آب و این نیز
 بانواع است و چهار فصل است **باب بیستم** در آتش بازیها از هر
 رنگ طلا و مسی و سبز هفت رنگ و زرجک هوای و طوطک اند
 نفس و کل جنا و کل سر و کلهای غیر مکرر و این بانواع بود در فصل
 جمع بود اکنون بیکان بیکان در قلم آوردن واجبست تا طالبان
 از این فایده گیرند و مقصود از آن حاصل شود و در روشنی
باب اول در سختی مر و اید و در هفت فصل است
 اول عمل استادان الفلاسوف المخری که بیکر که بسا ندر و اید و خورده

پاکیزه و صافی و سفید بشود بآب نیک چند نوبت و بعد از آن
یک شب در نوبت در سینه کنند و بگذارند پس از آنکه نوبت
معدنه در سینه مرغ و به آنجا بنهند که بسا پیخته و در آب بجوشند
و پوست از وی باز کنند و قدری سفیده پیخته از سر او بر گیرند و در
بر سر او مالند تا زده از آنجا بکلیا بروی جسد و مانند بوم بمالند
و نوبت در راحه صاف کرده و پاکیزه و کوفته و چینه در میان پستان
البعضی مسلوب کنند و بر سر او باره کلی تر نهند و در میان آن
که در آنجا شالیسته بنهند و بگذارند در آنجا یکشب تا صبح شود
بعد از آن چهره حل شده بنزد و ظرفی آبکینه کنند نوبت در محلول
و دانه های شسته در سر او کنند و یکشب را بگذارند پس بشود بآب
گرم یک شستن در است بعد از آن ترنجی بسازند و سر وی بر گرد
تا همچون بوم بمالند و آنچه در میان ترنج بنهند و او را بگوید در
کوفتی بغایت خوب گوید و باز در پوست ترنج کنند پس در او
شسته بسازند و بر سر آن ترشی ترنج کنند و آن باره ترنج که
از سر آن بر گرفته بود باز بجای خود دهند و بوزد آنکه بسا ندر باره

کمالی 3

کرباسی نوزد آن بچد و بر لیسان سخت کنند بعد از آن بزبانی بکنند
بعد یک کوزه ذیل آب تر و خشک بوزن یکدیگر در آن حفره
کنند و آن ترنج در میان آن ذیل نهند و تقاری بر سر آن حفره نهند
و از کوزه و بر کن آن خاک بر آید پس رو داند بعد از آن بر آن
او در لوله کوزه شده بنزد و چون برده بر گیرد بکف از زجاج یا از نقره
در ظرفی از آبکینه کنند و سه روز بگذرد بیا میرد تا اینکه شسته شود پس
جاسه باره ابریشمی بسازند و بعد چینه و آنستنها بوزد و در دست
راست کنند و چندان از آن جاسه ابریشمی بپارند که در کف است
چوب گیرند پس از آن محذره بگیرد چندانکه خواهد در میان کف است
چوب مالند تا بیک نیک کرده شود پس از آن آغشته به پیاض
البعضی مروق یا بید بنزد پس سوراخ کنند بسوزند از نقره و در او بوزد
از میان و قیج آبکینه که بغایت روشن بنزد نه بنام روز بعد از آن
در پیه بط یا در میان خمیره آرد سیده نهند و کوزه مرغ خانگی دهند
و انحرع می دوانند تا مانده شود و گردانه دانگی یا دانگی بنزد گذارند
که انحرع چیزی بوزد تا ناک نهد شود بعد از آن انحرع را بکشند و حوصله

اور انکے فو بکندارد تا سر دوش پس ان دانهای اعدا برون
 نقره از آنجا برون آورند بعد از او که نیک سحر و شعله بنمایانند
 تا سه روز که خوب شود پس برگیرند اگر زردی با وی باشد
 آن زردی از ترنجبت لبنا ندر ترش و دانهها را در او
 که آن ترش ترش زردی را بگویند و خواهد کشید و سفید و لطیفه
 کشت پاکیزه به از معدله بفرمان حق تعالی فصل سحر در عمل کوکب
 لا اله الا انت که کوکب زری بستان کوکبای کوچک در آن زجا
 بکوب و برده درم از آن بکدرم سیم و دو درم زربنده و درجه حل
 دهن کنند تا حل شود بعد از آن که حل شده بنمایان برون آورند و از آن
 مروارید کوچک و بزرگ بزنند چنانکه خواهد و سوراخ کنند چنانکه از پیش
 گفته شد و از میان قح در او نیز تا خشک شود بعد از آن بخورد
 مرغ سیاهای دهند بعد از نیم ساعت بکشند و بریان کنند و بکندارند تا
 سرد شود پس انرا از شکم او برون کنند که از جگر لطیف تر بنمایان
 خدای تعالی و صفت چاه حل گفته شود در محل الف فصل سیم در عمل
 مروارید ختی که در غایت خوب بنمایان لبنا ندر مروارید خور و صاف پاکیزه

بکند

بکند و صدف سفید صاف سحر بکند و مروارید مذکور را بشویند بطریق
 که گفته شد و هر روز در آن آبکینه صلابه کنند بکند و هم جسمه شود
 و بعد از آن در قاروره صافی پاکیزه کنند و سحر قاروره هم از آبکینه بنمایانند
 از آن لبنا ندر ترنج آب در روغن نیم کنند و مغزیای او برون کنند و در او
 در کنند و مغز را در آن آبکینه نیک بکشد باربع او سحر منقر کنند چون
 خوب کوفته باشند در جامه سفید صفت کنند و آب او پالانند و بر
 سر صدف مروارید مذکور که در قاروره است کنند چنانکه چهار انگشت
 بر سر وی ایستاده نماید و با ندر پس سحر قاروره بنمایانند و با ندر
 سنگ محکم مهر کنند و در چاه حل که گفته خواهد شد بنمایانند و هر روز
 آب گرم بر وی فاش کنند و طقاری که بر سر او کردند تا موت است
 و بعد از بکندارند و بعد از آن تا موت بار بار بر وی مذکور تازه کنند چون
 است و بکندارند که نشسته بنمایان قاروره را با آبکینه برون آورند و سر او را بر
 مروارید صدف حل شده بنمایان بر سر آن ترنج چون پرده غلبوت پاک
 کنند که مروارید بر سر آب بنمایان و صدف در نه نشسته و مروارید مذکور را
 کف نقره از بر آب بر گیرند و در کاسه زجاجی پاکیزه کنند و آب ترنج در کاسه

دیگر کنند با هم که تا آنچه در عار و ده بنم بر سر و آید کنند و باید که بچینند
 تا بگویند شود پس مدتی صبر نمایند و نم از لبها نچون خشک شود
 با قدری سرشیم بچینند و دوترا از آنکه بسته شود و مر و آید بوزنه که خوا
 به بند دو قطعه کنند چون غلطان شود مانند سنگ محکم گردد و بزرگ
 از آب و آتش زیاده چندان با و نرسد بعد و هر دانه مر و آید هر دانه پنبه
 دانه در خلیطه کنند و در میان پنبه دانه تا بیک روز بماند تا جلا گردد پس برون
 آورند و با گرد مید که گرفته بخورد مرغ دهد و او را بد و انداخته اند مانند شواکه
 او را بکشند و در تنور گرم بپزینند و برون آورند و بگذارند تا سرد شود
 بوی بوی بوی که او را بپزند و برون آورند و بگذارند بفرمان زنده که اگر
 بزرگ و کوچکی لا بلخ در غایت لطافت نیکی به ارمیده اما کم از آن بماند
 پس از این مر و آید باید که یک دانه بیک مرغ بشی و بپزند و از جو صله
 مرغ برون آورند و از جلا که سوراخ کنند هر جا که خواهد در سنگ کشند و بکار
 دارند و در نیکی نشاندند فصل چهارم در ساختن مر و آید و نوع دیگر
 مجرب است بمانند مر و آید و بپزند با کوزه و بشویند پاک و در قاروه مرغ
 کنند و آب ترنج و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

در احوال

در احوال بپزند و هر روز در دهن بگذرانند تا آبها خورد تا الله حل شود و صفت
 او هفت ده روز است یا بست و بکوز چون حل شده در کاس چینی کنند و کاس
 دیگر با و در آن محلول بوزنه که خواهد کرد کرده و در آن کاس بپزند و بپزند
 تا در گردن پس بسته اند و کاس دیگر بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 باید که بکی سکی لاحق نشود در میان و سر او بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 بلی از نقره بپزیند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 نور از آن بپزیند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 مذکور را در شکم ماهی بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 برون آورد و سرد کنند و بار بار بر آب جری بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 نهند تا نان حیات فصل پنجم در صفت لؤلؤ نوع دیگر بپزند و بپزند
 سفید خورد کرده و سوده کرده چنانکه اند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 سفید بپزند و در شیشه کنند که دانش فراخ بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 انشت ترشید بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 تازه روز بعد از آن مر و آید و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 سفید بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

آبکینه نمود و مقدار که خواهد مثال مروارید به بند و به مروارید بود
نقره باریک کوتاه به گستر انداخته وقت برداشتن بدست توان گرفت
که بکشند پس اندر شیشه سفید نمود و اندر آب به پا و بزدا خشک نمود
و هفت بگذرد و چون خشک سخت کرد و در میان خمیر کرد و بگذرد
مالکان و او را در کج کند و در تنور سپا و بزدا و با مواد مشابه نگاه باید
که در ششم مالکان بود بعد از آن بیرون آرد و سوزنهار نقره از آن
بکشند و آن دانه در میان موی مالکان بگذرد بگذارد بگذرد سه روز و
بشوند و در آب بر شیم کنند که چنان ابراق و روشن بود که هیچ کس از بگری
فرق نتواند کرد و آنکه استاد از ابدعای خبر یاد کند که این بخت
محبوبت فصل ششم نوع دیگر در صفت مروارید که در غایت روشن
و صافی بود و بر آب و نمک چند نوبت بشویند و آب ترنج در شیشه
سفید سرفراخ کند و ترشید ترنج بر سر آن کند و سر آن مهر کند چنانکه
با در خاک در آنجا نرود و بکوهفته در حل نمیدمان ذیل نامروارید حل
شود چنانکه موم نرم شود و بعد از آن در کاسی چینی کند و آب صافی
بشود تا ترشی ترنج از وی برود و صافی کرد و بعد از آن مروارید رسد و بند

صافی و بهترین عمل اینست که
استادان برین متفق اند و باید
مروارید هم

کوران

شخرف شش جزو سیم سوخته یکجور و تلفظ از بجز زاج نیم جزو
نیکو آید و ستوده است ششم رنگ سرخ لطیف سیم سوخته
بستاند و بگویند و آب مورد بر گرد نیکو آید ششم رنگ
فیروزه رنگا تر سبای و معینا بفرماییم سوخته خور نیکو
بگویند و صلابه کنند آب مورد بر گرد هفتم رنگ زرد لیمویی
روی سوخته یکجور و زاج دو جزو و کمی کنند فصل هفتم در رنگ
دادن بلور و این هنر غریب است و نیکو بود و پیاوند بلور را
و رنگ ب بند و در ده درم و ده درم برنج و شکر بر و افکنند و
بگذارند و باز ب بند و آب نمک بشویند دیگر بار بگذارند
اندر دیگر بر و افکنند و بدان قالب که خواهند فرویزند که نیکو
آید رنگ سرخ روی سوخته ده درم خون سیاوشان بکشد
برنج سه درم بر بکشد بلور نهند نیکو آید رنگ زرد جرد
درم آبکینه شصت درم تو تیا بکشد زاج یک درم روی سوخته
نهند و بکشد و نیکو آید رنگ زرد جردی بلور و آبکینه در
را برابر نجابت خوب آید رنگ سرخ و پسند با دو جزو

برنج بر صد جزو بلور باید نهاد که بنوازد رنگ آسمان کون
 آنگونه یکصد و پنجاه درم برنج سه درم نیم سیم سوخته چهار
 درم با هم بگذارند رنگ زرد و نارنجی کنند روس یا از زیر بار
 کنند و بلور اندر کوره نهند تا بگذارد و نیکو آید و لطیف شود
 باب 4 اندرس ختن رنگهای غریبی و لطیفه چهره این بهترین
 رنگهاست و ستوده از رنگ روغره رنگ روغن زرد و روغره بماند
 بجا آید ستوده بکنج و در جها فصل بیان میشود آن فصل
 در ختن کون و فو که نامدار و ستوده است که بسیار بکار
 آید این است پیاوند از آنکه منیره دارد و جزو صبر قهوه‌ای و سه
 جزو زرده جو به یکجز و جو به یکجز سوخته یکجز و
 آب نرین اگر بماند جزو برهم کنند و خورد بماند پس در آورند
 و از سی کنند و سی و سه جزو آب دروی کنند و سه شبانه روز
 بگذارند تا نیکو شود و بعد از آن سه شبانه روز یکجز و نوش در
 سوده در آن ریزند و با تش نرم بچشانند چهار جوش و بعد از
 آن اخلاط جلد در میان آب برون آید و صاف کنند و بخور

مل

نبات و باره درین اندازند و بچش نهند تا بقوام آید مثل طب
 پس از یک پرون آرد و بگذارند تا سرد شود و در شیش پاکیزه
 کنند و فست حاجت اگر نقاشی خانه کار فرما بند لعل سیاه بماند و در
 قلم بگذارد و اگر تعالاب زرکا رماند و الا اطلس و غیره بدان قالب
 ریزند چون نزد یک بخشکی بود و ورق زر بر بالای او بچشانند نیکو
 باشد بغایت روشن و لطیف نماید و اگر از هم بچشانند نیکو باشد
 در بطن نه چمن بلا مثل بخر بسیار جاک را آید فصل 10 در صفت
 بطانه که ستوم است پیاوند آهنی سوخته که از رنگ آهنگران آید
 و برنگ کردن ط و روسی بر باد بکشد و و صاف کنند پاکیزه و
 در صلیب اندازند بار و غن نارجیل جندان بماند که چون سکه شود
 آنکه بر سرانش نهند در میان ظرف آهنی و جندان میزنند که رنگ
 در و مانند آنکه پیاوند قسم کا و که مانند نفس است بسوزانند تا نیک
 خاکستر شود و بعد از آن پیاوند نارجیل که با پوست و آن را
 بسوزانند تا نیک خاکستر شود و بعد از آن پیاوند نشسته و آن
 در ناو می کنند و از بسوزانند تا نیک سوخته شود پس پیاوند

طلق سیاه و از اجندان گویند که چون سرمه کرد و دوده جزو از این طلق
 ده جزو نیک ساجی در بویه کنند و نیک سرش محکم کنند و باد بر روی
 و مندا مکس شود بعد از آن بهار نیکم کا و به سوزانند تا نیک
 سوخته شود و بگو صلابه کنند تا سسته یونانی لا حولی خوانند
 و لوی نش گویند و بهترین وی سفید بود که از اتراب نش
 در اختیارات نش سسته بکون و لباب الفج و لباب الفوم
 و لباب البر و لباب الحفیظ خوانند و او را در آورند اینی گرم
 کنند و سوزانند تا نیک شود پس بپارند طلق سیاه را و چون
 بگویند که چون سرمه کرد و جزو از این طلق ده جزو نیک ساجی
 از اشخاف قلیه و در بویه کنند و نیک سرش محکم کنند و برویند
 تا مکس شود بعد از آن قلم کا و سوزانند تا نیک سوخته شود
 بعد از آن صلابه کنند تا غاری شود و بعد از آن جزو از آن
 این بخت و یک جزو ششم کا و سوخته و یک جزو ناهل سوخته و یک جزو
 نش سسته سوخته و یک جزو طلق سیاه مکس و نیم جزو استخوان
 قلم کا و سوخته در یکدیگر افکنند و چندان صلابه کنند که مانند

اسرار

ع

عا رشود آنکه یک جزو کون و یک جزو نیک که ذکر آن گفته شد و یک جزو ششم
 ماهی ده جزو و غنی مکان پاکیزه ده جزو ششم بهر که نیک صلابه
 یافته بهر با این جمله دار و مار در ناول آهنی چندان بگویند که اگر بر نیک
 افتد چسب پاک نتوان کردن بعد از آن اگر نرم خواهند جهت ساده
 کاری روغن کان نیک داخل کنند و اگر در میان صدف کنند هموار
 کنند چنانکه بر کما و به پوشید و در آفتاب نهند و در میان خانه کافری
 سر آن نهند تا از جوار غلظت بهر چندانکه از نیک که اگر ناخن دروزند
 فرو رود آنکه بسک فسان مالش کنند چون هموار کرد و طلق
 سپید قلی و بلور سوده چون حوبر در میان رگوسی بندند و به
 اما چنانکه این دار و از او تلاوت کند و در بطانم بماند چندانکه
 جدا گردد و مانند آینه چسب شود که روی در آن توان و بنایت
 سخت بهر و این بطانم را اصلی گویند و آنچه در چینی مو و فست
 و سوده است و باید که از غبار نهد دارد فصل سه در بطانم که
 از آنک جزو ده خوانند که چون سنگ سخت بهر و جلا پذیرد و
 بآب خواب نشود بپا و ریزند و روغن ده جزو و ششم بهر

در جزو دروغن کمان جزو اول زنگار را صلایه کنند که غباری
کرد و بنایت بر نمر و آنکه بروغن کمان بپایزند و در صلایه بنیک
بایند بعد از آن سرشیم نمر و در صلایه کرده بطریق که گفته شد
در آن مرتبه داخل کنند چنانکه سرشیم نمر و در صلایه بپایند
بتوان بست چون همه بگذرت شود هر جا که خواهند بکار بر بند
زخم و خنک خواهند شد و جلا بهمان طریق که گفته شد از فیروزه فرق
نشان کرد و بآب خراب نشود و در خنده و براق بنم این هم
سوده است فصل عمایه طایفه و سی کونه فرنگی سه جزو و سی جزو
بکجزو سرشیم بنیم و جزو و غن کمان بنیم جزو و جلا صلایه کنند که کلا
شوند و اگر دروغن کمان تنگ بنیم و سنگ سیلی لا بنیم جزو و بر و افرا
و در صلایه تقیر کنند و بکار بر بند که طایفه و سی بنیک در آید بسنگ جلا
روشن و براق شود و بآب خراب نشود و بآب در ساختن
نیج فرنگی چنانکه چون کاغذ به چید و شکند و کوی بران بنیم که آئینه
برسد و در خنده کنند و آن چهار فصل زعرت در فصل اول بپایند
آن غل اسبان که در زیر شمشیر اسبان سوده کشته بنیم چنانکه خوا

الغیر

///

بر بند و یکی هر چه خواهد از آن بسازد هر بار که از آتش از آن برون آید
و کار کنند چون باز در آتش خواهد شد برون از آنکه در آتش بپایند
بآب غلک ساجی که از آتشها را کوبند در آن سرد کنند و بپایند
عمل میکنند تا وقتی که آنچه میسازند تمام شود نمر و بکار بنیم که برین
کاغذ توان تهر کرد و بر آق باشد و درم از میان بردارد و آئینه بر
فصل در ساختن نیج فرنگی که بنایت لطیف و بی بپایند
آهن غل کنند و در غرض سازند و سوراخی چند هشت و نه دلی
در آن قضی آهن بکنند پس بپایند چهار درم قلعی و دو درم
مر قشیا و دو درم ربی و مقد و دو درم ربی و مس و دو درم
سرب قلعی و ربی و مس و سرب و ربی بکند از آن که خسته
باشد مر قشیا آتش کنند و در آن رخته سوراخهای آهن بر
و هر قطعی آهن یکجا کنند که برهم نهند و در زوای آن بکل حکمت
بگیرند و محکم وصل کنند و در افتاب نهند تا خنک شود و بعد از
آن در آتش اندازند و بر دارند و بگویند چنانکه در هشت بار
باده باز هر طبق یکی کشته باشد و اگر خواهند از آن نیج فرنگی

بمانند و اگر خواهند کار و کنار بزند و این عمل مصراست
 و در قیمت با میر برابر بود و باقی خزانة شان باشد
 اندر تیغ و سپکان و سر نیزه که جگر دشمن از آن نصیب یابد
 زخم او هیچ وجه به نشود الا که در آن میر و این نیز چهار نوع است
 در فصل فصل اول بیارند لکن نرم ده جز و دس سه جز و دوازده
 سوخته و سرب و برنج سه جز و برهم آیزند در بوت بزرگ
 کنند و تنگی را نوع بود مصنوع و معدن و مصنوع بروی بر نرود
 التی قوی بکند از نرود چون گذاشته کرد و در بول جرمیونه را فروزند
 تا سرد شود همه برین تا سه بار این عمل کنند بعد از آن هر چیزی که از
 این استیاب زنده تیغ و کنار و حوب و ناج و در باشی هر جا که
 جواحت کند دشمن را بغیر از هلاک دو انباشد فصل
 در آب دادن که چون بریده شود یا خراشیده کرد و دشمن در آن
 کرد اگر مقدار سر سوزن رسد یک ساعت امان باشد بیارند اهنک
 و سر کپی و خاک و در آب بگویند و بر بول حمیر میزنند و بر تیغ و کار دو
 نیزه اندازند و بنا بند و بعد از آن بنوش در یکمقل نیک باشد

ساختن

قیاس

در آب

و در آب افکنند آن را درین آب غوطه دهند که چون خراشیده
 امان ندهد با سبک در آب دادن تیغ و کار که بدش بود چنگ
 روی در آن توان دید و بر آن باشد و آن چهار نوع است نوعی
 اول بکزند شب بانی و نوش در سپک نی از هر یک جزوی می کنند
 و در آب بکند از نرود و یک رد و شمشیر و هر چه خواهند آب دهند روی
 در آن توان دید نوع در آب دادن کار و شمشیر و شمشیر چنانکه
 فوط در آب بر د و با بخراشد بکند طلق اندوده و بروی بر نرود و بول
 حمیر آب دهند که در آب داری بنایت خوب بود نوع سیم در آب
 که چون بر نرود و بروی نیکو شود و خارشش افتد اندر جراحات
 بیارند کل و سر کپی و سر و هر چه را بپا میزنند و بنده بند و بروی تیغ
 گرم و بنا بند و آب دهند که بر نرود آید با خراشیده شود و زود نیکو
 کرد نوع چهارم در آب دادن که چون بر نرود و دشمن در آن
 هلاک د و سر کپی با هم بکند و بنوش هر چه از این بپا میزنند و نرود
 بول حمیر و آنچه خواهند بر آن دار و بنده بند و بکزند جزوی از این
 زراچ و در و افکنند بول حمیر و کند از نرود و بنا بند از نرود و بنا بند از نرود

چنانکه

کرم کنند آنچه خواهند درین باب غوطه دهند که چنان شود که هرگز
به نشود و دشمنی پیدا کرد و با بسک در رنگ کردن بود اگر چه در باب
هم گفته شد تا در اینجا نیز بقیه آمد و شرح هفت رنگ کردن در
هفت فصل گفته شود فصل اول در رنگ کردن بود بسیارند بود و
دیکسها سازند از آن جلد دهند و از راه انبر گیرند و با نشی نهند
ببنفس کشیدن آنکه بردارند و رنگ در آب زنند پس دیگر
در آتش بریزند و نفس کشیدن در آن بگذارند پس برگیرند و در
آب زنند و رنگ پس دیگر با آب نشی بریزند تا به بینند و بچند
برگیرند و در کاسه چهره زنند تا سرد شود چنانکه اگر آتش بریزند
نوز پس در رنگ نهند و در میان روغنی گوی و موم سفید و چنان
که موم بر سر آتش نهند و روغنی خورده بگویند و در میان موم کنند
در یکدیگر برکشند و بود در این نهند اگر رنگ بنم چون به بینند که
رنگ هموار است برگیرند و اگر برخواهند بگذارند یک لحظه دیگر چنان
شود که دل خواهد فصل دوم در رنگ کردن بود سرخ که با آب
به بود و صندل صندل و قطران شمره شغال جلد سود

نوع

ب

با نیم معال نهاده کاو بهم آرند چندان بهم بایند که در وتری نماند و
حل کنند و الله بهر کرم کنند و در میان این اصطلاح نهند سه
ساعت و چنان باید که اصطلاح بود را پوشید و در و زیر بر کنند
تا رنگ گیرد مانند باقوت فصل سیم رنگین بود اگر کرم کنند و در آب
شب بمانی افکنند و آن شب محلول بود آب و الله بهم بچون نهند
تا رنگ کرد و اندر رنگ را و اینچنان بهتر که از بلخش باز نماند و آید
پروان آید و اصل آتش که رنگین را کرم کنند و در آب شب افکنند
تا بسته شود و در رنگ کرد و الله کرم کنند و در آب بقیه بچند افکنند
و از بهر جلد دادن بروغنی زیت جرب کنند و آب اینک بماند
و اگر در گوشتی یا در کافغی به بچند و با الله جلد کرد و رنگ بسته
بماند نوع دیگر بود در طبق کند و آب بستان افزون با آب بقیه بهم
رنگ و بمصلک بهم برسیانند شفاف و بنمور آید و اگر کرم کنند
و در آب بقیه با آب بستان افزون کنند برنگ بریزد و اگر در
بجای رنگ کنند بهتر آید فصل چهارم زردی زنده کا و سخی کنند و
روشنی بهم سخی کنند تا خمر شود بود اگر کرم کنند و در میان این

اخلاط نهند و سه ساعت بگذرانند که زمره ای این فصل پنجم در رشت
 کردن بلور شفاف لطیف نیکو بماند تا سفید شود و آنکه بسیار
 روناس کوی صاف که زرش می مانند لعل بود و پاره موم صافی
 بر سر آتش نهند تا بگذارد و روناس در آن اندازند و قدری آب
 کلن رفا روی داخل کنند تا فرو خورد و زرش چون کبوتر شود پس لک
 در آتش نهند تا گرم و سفید گردد و چون سفید شد بر گرد و بر سنگ
 پاک نهند یا در صحن چینی تهر شود و چنانکه دست بر آن نهند دست
 نوزد پس بر گرد و میان رشت اندازند و باید که رشت بر سر آتش که
 لکراخته بلور نه گرم نه سرد معتدل بلور و بسته نبود تا رشت بگیرد که
 اگر گرم بلور رشت بگیرد تا معلوم بلور فصل ششم در رشت بلور نیلی کرد
 پازند بلور کثیری بگردار بلور بوی بگل جوهر نیلی مهر ما سازند پس
 سیحانی را بآب تریج بسایند و برین مهرها طلا کنند و بگذارند
 تا خشک شود و آنکه به خانه امین کران در آتش کباعت
 در گوشه نهند تا رشت بگیرد و بعد از آن برون آرند بفرمان حدی
 بر رنگ با قوت نیلی بلور در عین لطافت هر جا که خواهند بکارند

نعل

فصل هفتم در رشت بلور که بغایت سرخ و اعلا لطیف و مستقیم باشد
 پازند دم الاخوین بکچر و وزرینج سرخ بکچر و عقیاب زرد مصعد
 که سرخ شده بلور بکچر و قطران کثرت بکچر و روغن بن بکچر و فقط
 سفید بکچر و دارو را با جمل بپزند و قطران با روغن بسایزند چون
 مرهمی شود و آنکه فرا گیرند بلور یک صافی از و نیکوها و مهرها سازند
 و آنرا در بوت کنند از رشت که در غایت سرخی تمام بچک در بوت دیگر
 کنند آنکه بلور در بوت مسی گرم کنند چون مهرها سرخ شود در
 آن داروی بچوش فرو برند که در دیگر بوت است چنانکه در میان
 دار و خرق بگذرانند تا سرخ شود آنکه اورا همچنان با دار و خرق کنند
 افکند چون برون آرند مانند با قوت سرخ بود و با سعال
 در عمل طبناکاری بغایت اعلا آن چند فصل است فصل اول نهند
 رند پازند سنگ بلور یا سنگ محک و خورد بسایند و به پزند
 ده جز و آشپز رسوده و بکچر و مس و روی سوخته بکچر و سوخته
 از زینر بکچر و و جمل را برهم آمیزند در بوت دیگر و صل کنند چنانکه
 از بوت اول در بوت دوم بچکد بر یکدیگر استوار کنند باید هر روز بخوابند

نور

باشند بر مثال پر نون نهند و آتش قوی کنند تا بکند از دانه لطیف
 در بونته زیرین جمع خواهد شد بکند از ناسرد شود و بتوفیق جدا
 مینای سرشته بنم هر جا که خواهند بکند فصل دوم در رنگ آنگون
 کردن بهارند همان سنگ که ذکر او از پیش رفت ده جزوه و جزوه
 سبده از زیر خالص و یکجزو آشنای بر یکدیگر آید و بهمان طریق
 عمل کنند که مینای سبز کرده آید چون از بونته پروان آورند مینای بود
 آنگون لطیف روشن بر رنگ آسمان هر جا که بخواهند عمل نمایند بگویند
 فصل سوم عمل مینای سرخ بهارند ده جزوه و بهر صاف کشمیری شود
 و یکجزو آشنای رو یکجزو زیتونی و یکجزو کبریت کحل و یکجزو سبده از زیر
 جلد را با هم بهارند و بهمان طریق که در مینای زرد عمل کردند نمایند
 و بهمان طریق نگردد از چون از بونته پروان آید بتوفیق آید
 بر رنگ عمل با بر رنگ با قوت زمانی بود اگر این عمل عالم صاحب
 دولت کند رنگ بروی دهد که کسی از با قوت و عمل بدخانی غرق
 نتواند کرد هر جا که بکند بر بند نیل آید فصل چهارم عمل چکیده که مقابل
 بنم رنگ او بر رنگ فیروزه اصفهانی بهارند جوهر اصلی ده جزوه

کدام

سب سوخته یکجزو و سبده از زیر و سنگ سیمانی نیم جزو آشنای
 یکجزو هم را در هم کنند و در بونته نهند بهمان طریق کنند و بکند از نند
 ناسرد شود پروان آورند جوهری چکیده بنم بر رنگ فیروزه کانی
 هر جا که خواهند کار بکنند و از مستحقان در بیع نزارند تا بهر او بکند
 فصل چهارم در صفت نیکبای لطیف سوده بهارند چهار جزو و شجرف
 روم و چهار جزو و رصاص سوخته و یکمقال اقلیماسیم و یکجزو
 معرفت آینهی کنند غیر اقلیماسیم و کبریت بر و افزایند و یکجزو
 و قلع طار و نقره ناله میخته شود پس فرو بریزند و در کنند و بهمان
 بر که ترش و خشک کنند اندر سایه و در بونته نهند و بدیند تا بکند
 و بخته شود پس از ناسرد کنند و بهر آورند مانند با قوت سرخ بگویند
 بود و بخرج جلا دهند و در رنگینی دان نهند با قوت در صفت
 خضابی که دست و انگشتان عورتان را بآن رنگ کنند و این
 از جمله حسن و جمال است و موجب شهوت و محبت است
 و این چند نوع است مجرب نوع اول در رنگ طاروسی قلعند پس
 نوع از زاج بوده و مقال تو بال آینه سه مقال پوست انار

ترش و سه و نیم خاده متقال جمله خورد بگویند و به پیر و باب بر کجند
 خیر کنند و بر دست بند و یک ساعت بگذارند و بشویند طاووسی نیکو آید
 نوع ۹ م رنگ سیاه جنابت متقال و سه و زاج از هر یک ۹ متقال
 ماز و صمغ عربی از هر یکی یک متقال تو بال آهن و زربنا از هر یک ۹ متقال
 هر یک را جدا گانه بگویند و جمله بر که گند بر گیرند و بپست نهند و اگر از
 کاغذ بچسبند بر اندازند دست و انگشتان در رنگ بر زیر آن بندند خوب
 آید نوع ۱۰ رنگ فروزه زنگار بختقال زاج بختقال شست بست متقال
 زنجیر و راست و صمغ عربی از هر یک یک متقال زعفران سه جبهه جمله را بگویند
 باده متقال چنانچه پدید آید و بار که بر سرشند و بر دست بند فروزه بگویند
 آید نوع ۱۱ رنگ خلوقی بر خن سیاه و شل چکیده ۹ جز و سه و سه و عرق
 و عروق کوکم از هر یک یک جز و صمغ نیم جز و همه را بگویند و باب صمغ
 عربی بر سرشند و بر دست بند و بگذارند یک شب رنگی آید جنابت لطیف
 نوع ۱۲ رنگ فربه بگرند و خورد و عروق کوکم و سه از هر یک جزوی
 زعفران و صمغ از هر یک نیم جز و این جمله را نیکو بگویند و باب صمغ
 عربی خیر کنند و بگذارند تا یک سر شود و بر دست بند نرنگ بپاشند

نفس فربه

فیسی

نوع ۱۳ رنگ فربه

لطیف

نوع ۱۴ زاج است و نون او در رنگ
 و بوی نیکو نون او در رنگ

لطیف آید نوع ۱۵ ششم رنگ بر نرنگ پوست تنج تر و خشک از هر یک
 جزوی کوفته و بخته با بچه از آن چنانچه پدید آید و سه درم قاشقند و
 درم آله و نیم در صمغ جمله سوده باب نیم گرم خیر کنند بگذارند
 تا نیک سرشته شود و بر دست بندند که همچون بر عیار رنگ نیکو آید
 نوع ۱۶ هفتم رنگ بنفش که سیاه و ماوی بود بر زردی و سرخی آید
 بگرند جنابت درم و ابلهک سه متقال و مرد اسک سه
 متقال و زاج و صمغ عربی و کثیرا متقال نیم لا جور دسوده
 نیم متقال با سبده تخم مرغ خیر کنند و بر دست بندند رنگ
 بنفش جنابت لطافت صاف پاک آید باب ۱۷
 شانزدهم در صفت شجرف رور رمانی و زاوی و صفا
 و قبرسی و فارسی و غیره هفت است در هفت فصل نموده
 ی آید فصل اول در بختن شجرف روی پیا رند و وارده
 جز و سیاه خالص و هشت جز و کوکورد بر هم کحل کنند
 و بعد از آن قرابه سطر یا شیشه سطر که بده با سطر تراز
 شیشه های دیگر باشد و آن شیشه را بکل حلت گیرند و خند

کنند و آن محل را در آن شیشه اندازند و بعد از آن بخ
 جو نوز پنج بایند و در شیشه اندازند و بعد از آن سر شیشه
 را بریش و نمک استوار کنند و بگذارند تا خشک شود و بار
 دیگر هم از آن سریش استکه کم کنند و بکل حکت بگردانند پس
 دیک بزرگ بپارند و قدری ریک در ته آن اندازند و بر
 سر شیشه فرو ریزند چندانکه بر از ریک کرد و شیشه در
 میان آن ریک نهان بماند و کردن دیک بکل حکمت بر بندند
 چون خشک شد بماند در دیک آن نهند و حاشیه دیک آن را
 بکل استوار کنند چنانکه از آتش هیچ طرف بیرون نرود
 یکپاس از روز آتش نرم کنند و دیگر در حد اعتدال و چهار
 پاس دیگر آتش بخت کنند بعد از آن دست بگذارند تا
 سرد شود پس شیشه را ایستاده از ریک بیرون آورند
 و بکنند که جمله اضلاع معقد گشته شخرف رومی شده باشد
 که در بسیار جا که را آید و نیک نمک او فصل دوم در عمل
 شخرف زاوی بپندیده و این نیز عاقل است راست

بپارند

بپارند سرب چندان که خواهند و در دیک نهند
 که آب با و نرسیده بماند و آتش بر زیر دیک کنند و چوب
 بایند بماند چوب بپودان را چوب نسی مندی گویند
 یا بیل بسوزانند تا جمله سفید شود پس آن سفید بها
 دور بریزند و همهمه بپوشد بچوب بماند می جلیانند و میو
 نند و آتش بر زیر آن باشند که اعتدال پس در
 هر ده کبریک شخرف زاوی ساخته رشت گرفته
 بپارند و بر همه سفید بپارند و بسوزانند تا یکپاس
 روز و هر لحظه نگاه میکنند اگر آن رنگ نیک معلوم
 بماند فیهما و الا سه روز این عمل کنند تا نیکو رنگی
 شود و بخت کرده بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس
 بر دارند و هر جا که خواهند کار کنند فصل سیم عمل
 شخرف قبر سر که بسیار جا که خواهد آمد بگردانند
 خالص ده درم و یکم تقال کو کرد زرد بماند سه ده
 برش نهند و کل حکمت کنند و در فار و رده کردن دراز

کنند و باید که قاروره را بکل حکمت گرفته باشند کل
در غایت محکم و قاروره در میان کوزه سفال مر
فراخ کنند چنانکه سر و گردن قاروره از کوزه برون
باشد و کوزه را بر از خاکستر کوره کنند و پیرامین
قاروره آکنده کنند و باید که خاکستر نیز گرم باشد و
کوزه جلکی در کل گیرند و کوزه در کوره او بزنند و سر کوزه
بکل گیرند و چنان سازند که گردن کوزه برون از کوزه
باشد و بقدر پنج ساعت آتش باریک زیر آن بپوزند
و بهیزم باید که شش چوب پیش نباشد و چون تمام شود
کار زینق بگریت برابر تو شیشه نشسته بهیزم بردارند و
بکار بر نهند و حرب است و اگر خواهند که نیکوتر بود نیم دو
نوشادر نیک کافی داخل آن کنند که بغایت نیکو بود
فصل چهارم در عمل شجرف مصفا در غایت خوبی بسیارند
گوگرد زرد بسایند و سیاه و بهیزم کنند و بهیزم درم
زینق و یکدرم گوگرد استادان بعضی گفته اند چیده درم

۱۱۸

گوگرد و یکدرم زینق در شیشه کنند چنانکه شیشه کنا ده
باشد و مصفا در کل گیرند و خشت بخته در تنور نیز گرم
نهند و شیشه بر سر آن خشت بخته نهند و بقدر آنکه یکنان
و دونان بخورند و برون آورند که زینق بهیزم حرب است
از نیم ۴ لایق هر جا که خواهند بکار بر نهند فصل پنجم
در ساختن شجرف رومر لطیف است و آنرا از آنکه گفته
شد بگیرند و بهیزم مثقال سیاه و دو اذره مثقال گو
گرد و دو مثقال زینق بکل بغایت سوده مانند غبار
بس جله با یکدیگر کحل کنند و در کاسه کنند و تنوری
بتابند و آتش از وی بدور کنند و خشت بخته در
تنور نهند و کاسه بر سر وی نهند و سر تنور محکم به بندند و
روز دیگر سر تنور بکشایند و کاسه بر گردن شجرف باشد
در غایت سرخ رومر نیکو و لطیف و اگر در شیشه کنند
دو در و رو به سیاه بود و عودی تمام نانیک معلوم
کرد و فصل ششم دیگر از اینها از بلور چند نیکتر افروخته

تراید پس فراگیرند از رزق خالص یک وقیه بنیکو صاف
کنند و همچنان آتش چنانکه مرید روشن آتش را بکوب
و در شیشه کن و شیشه در کل حکمت گرفته و رزق درو
افکنند و این مهر را درو افکنند و سرش استوار کنند و تنور
گرم کنند و شیشه بفرمان خدای تعالی چون شیشه پرون
آرد مهر همه با قوت سرخ شده بمن و آنچه در شیشه بود تمام
شجر ز رور لطیف در غایت لطافت باشد و هر جا
که خواهند بک بر بند فصلی هفتم در شکر رمانی باشد و
و این از همه بنکوتر بود و باورد رزق خالص را و پاک کند چنانکه در
سبای غماند و اگر بکند سوختن پاک کند خوب تر بود پس چون
پاک شود و بوزن آورد در اسفند را بپا و زرد و صلا که بنده و رزق
برو افکنند تا مهر بگذارد شود پس در شیشه آب و مازوج نزع
و کل حکمت که بر بند حکم کنند و کتب در تنور گرم کنند و با مداد پرون
آورند شجر ز رمانی بمن در غایت خوبی پس او را از شیشه
آورند و نگاه دارند و هر جا که خواهند بک بر بند

هفتم

هفتم در رنگ کردن که غنیمت و هفت رنگت از قدیم و
جدید جمله بنک و لطیف اول در رنگ عروسک کینه و محضر فرود
کل حکمت فارسی پیاوند از این کل چند آنکه خواهند و او را اینم گرفته
در تعاری کنند اندک اندک ابرابر روی وی و بر بند نام کرد و در
روز دیگر بکیزد کرباس چهار گوشه کنند و آب در وی ریزد
تا زرد آب بکلی از وی برود و امتحان پاپیه باید کرد چنانکه
اگر سرخ شود فیهما المراد و اگر سرخ نشود هنوز زرد آب در وی
پایان بنه علی کرد و آن محضر را یک پختا رند و در
آفتاب باز کنند تا نیم خشک شود و آنکه بکیزد زاج رسیده هر
ده بر رابع پری را بروشند و بدست بماند چند آنکه محضر
کنند شود و غایت کشتی آن بمن و اگر در بن آب نشیند کشته
شد باز آنکه در کرباس کنند و پیاوند و چون اول برو
بر و بر بند اول بمع خواهد آمد آب اول جدا دارند که اسرا
عوس خوانند و مرتبه دیگر آب از دیگرند بعد از آن خواهند
چون که غذا یا جام رنگ کنند پیاوند آب انار دانه با نمزندی

که در روز از محضر در بند آب پیاوند که در آب پیاوند

با آب بپزد و از آنها هر که اتم قدری در میان آن آب ریزند
 دست در آن آب زنند چون کف کنند نو آب دانه کم باشد
 بپزد و چون کف کم شود آب ایستاده و مانند باشد بهار و کاف
 سفید و هوای قلابی بعد از غذا که رنگ در میان آن کاف کند و کاف
 در آن افکند اگر غلط در غایت سبزی بپزد و پاشی شود و در آن
 و اگر نه بپاشی رنگ عروک لطیف است چون خشک شود و دوم
 رنگ بهاری در حال رنگ افکند و یک ساعت را کنند و بپزند
 باشد سیم رنگ خودی قبل از آنکه آب دانه در میان محصف
 ریزند کاف و در و بپزند خودی شود و چهارم رنگ سیدانه زردی که
 اول از محصف آمده بپزد و کاف در میان آن بپزند چون شود در آب سرخ
 بپزند عنابی خودی سیم رنگ سبز و دانه از آب و چهارم دانه بپزند
 سبز آب و سیم رنگ چهارم دانه از آب و دانه بپزند و بپزند
 بهفتم رنگ زرد بپزند و غفران رسته و در ظرفی کنند و قدی آب نیم گرم
 در وی ریزند و نیم روز بپزند و در کاف درین بپزند و در خود اگر
 رنگ بپزند خواهند در رنگ بپزند و سیم رنگ حبابی حبابی کوفته بپزند

و لعل

و بهمان دستور که در غفران گفته شد عمل کند خوب است و سیم رنگ آل
 بسازد قدی بسازد افروز و بهمان طریقی که در غفران کردن عمل کند
 نیک است و در سیم رنگ در روز که بپزد و نیم لعلی بپزد اول کاف سفید بر سر آب
 محصف افکند چنانکه فرو نرود و بپزند و چون رنگ بپزد بر دارند
 چنانکه سرخ سفید بخورد و اول نیم کاف سرخ کنند چون شود و نیم دیگر
 در غفران افکند و نیم زرد بپزند و نیم سرخ لعل یا زرد سیم
 رنگ سفش کفی بپشت که در کنار باغها که دیوار از آن خا رساخته
 می باشد و بپزد و بپزد و دو کل اول جور در رنگ و پای او سفید
 و از آن کل سبکی میگویند و در خراسان کل رنگ میخوانند آن را بپزند
 و بپزند و آب از اصفاف کنند و کاف ذال و در و بپزند که سفش شود
 و از دهم رنگ طاوسی چهار حصه آب رنگ در یک حصه آب
 محصف بپزند رنگ طاوسی شود و سیم رنگ سبز بر کاف کاف
 مای در رنگ آل بپزند سبز بر کفی شود و در غایت خود چهار حصه
 رنگ کلکون قدی بقم باره باره کرده در دیگی پاکیزه بپزند و قدی
 سبده حل کرده با و بپزند و اول کاف غفران آب شریانی بر دارند

و خشک کنند آنکه ه باب بقم بر آرند و خشک کنند و مهر زنده آید
 رنگ یومی قدر زعفران حل کرده و صاف کرده و ورق زیرین حل کرده
 چنانکه ریزه ریزه باشد بماند و ریزه اولی کاغذ را باب شب بمانی بردارند و
 بگذارند تا خشک شود و بعد از آن زعفران زرد و ریزه ریزه و در و بر کنند و
 زیرین زرافشان بر رنگ یومی لطیف تر دهم رنگ نابنجی کاغذ
 را بر آن صفت که نموده شد باب شب بمانی بر آورند و در محصف بر آرند و
 اگر زرافشان خواهند همان است که گفته شد محصف هم رنگ باد
 بخانی کاغذی که باب بقم رنگ کرده باشد باب زاج بگوید بر آرند و
 بخانی شود و هر دهم رنگ سفید کاغذ را باب زاج بگوید و باز و بر کنند
 سفید شود و نور دهم رنگ عودی کاغذ را باب زاج و باز
 بر آرند چنان شود و دهم رنگ ارغوانی کاغذ را باب بقم بر آرند
 رنگ چمن و روش کاغذ شب بمانی داده را باب رنگ روغیده بر آرند
 کاغذ از رنگ در عمل رنگ بر آب بر آرند و پس بر رنگ طوطی و آب
 رنگ بر صف در عمل رنگ بر آب بر آرند و پس بر رنگ طوطی و نرم و لطیف و
 رنگ کند و رنگ بر آب بر آرند و پس بر رنگ طوطی و نرم و لطیف و

انگ

رنگ یا کل تیل بر آرند و رنگ بود و پس بر رنگ فیروزه قدر سفید با
 رنگ یا کل تیل بر آرند و با اندو کاغذ در آن پوشند از هر رنگ که بخواهند
 قدر در سطح تر بکنند و بازده و چوبک یا رنگ بدنه بر گران به بچند و هر
 کاغذ شب بماند و هر محل کل و برک باشند بکنند چنانکه هر دو قلعی شود
 زرافشان کنند و خشک سازند و مهر زنده خوب آید و شب چنان
 رنگ بنفش که کلون صفت بود و اگر باب یومی بکنند سرخ هر چه نام
 بر آید اول کاغذ را باب محصف بر کنند و چون رنگ شود بر روی
 آورند و محصف باید که بمورد و انداخته باشند و خشک کنند آنکه باب یومی
 بنایت لطیف و دماش بیت نهایت خوب بر آب بر کنند
 سبک زرنج و رقی را این صلابه کرده که غبار شود و باب جمع عربی
 صاف حل کنند و نصف زرنج تیل کل بکنند و صاف کنند و کاغذ
 در آن بکشند بر رنگ بر کسبک زرنج حرارت بر ششم رنگ کل
 بجنس بگوید و در کسبک بکشند و بگذارند تا صاف شود و کاغذ
 با داده در آن بر کشند و بکنند بر رنگ کل و بکنند بر رنگ
 این در عمل رنگ سبز و این گفته شد کاغذ را در آب رنگ و رقی

بکشند

برکشند و خشک کنند و دیگر برکشند و زرافشان کنند که نهی نه
 رنگها بود مثل ندارد و جدید و لطیف است و از این که غنچه برآورد
 و قیمت زرا بود مثل ندارد و تمامت رنگ او نقره خالص است **باب**
 در ساختن رنگ روان آن است نوع است رنگ سبز و فی و رنگ زردی
 و صمغ و فرعون و صمغ و بر و لیس و فیروزه و رنگ صمغ و فصل
 است فصل اول در صفت رنگ بر سر دهن پیاوند و مثقال براده نقره
 خالص و در صلابه اندازند و سه نوبت بشویند با آب مشک سفید و خشک کنند
 چون سه نوبت شسته باشند و خشک کرده همچنان نونش در کانی بپزند
 و سرکه بر آن ریزند و نونش در میده و میساید و را می کند تا خشن
 میشود و دیگر را مینویسد تا بهمت بار و هر بار در آب به خشک کند با صفت
 چنان رنگ ری که در غایت بزی بود و آن را استاد ابنه و می
 هم بر آن رنگ بهیم که غلبه که در محرار و بدجه را نکند از آن سبز دهن
 خواهند که در غایت لطیف که دیده به فصل دوم در صفت رنگ خرد
 پیاوند براده مس پاکیزه چند آنکه خواهند و بر صلابه اندازند و نیزه انور
 بر سر آن ریزند و صلابه کنند و را کنند تا خشن شود و باز بپزند

باز

تا بهمت نوبت بشود انور ریزند و صلابه کنند و اگر در وقتی بهیم که انور ریزند
 سرکه بر سر آن ریزند و صلابه کنند و هر آب سبز باریک که از آن بپزند و در
 کاسه چرخ کنند و بکند اند تا بقوام با شرب هوا و همچنی صلابه کنند و آب آن بپزند
 تا مقصود بود و چون بقوام آید هر جا که خواهند بکار برند این را صمغ فرعون
 گویند فصل سیم در صفت رنگ رترسای پیاوند براده مس چند آنکه خواهند
 در کتوالی سرخ کنند و بوزن مس نونش در کانی که پنجاه و یک باشند
 در میان رود که کوفته با مس بار کنند و در کتوره مس کنند و ربع
 یکی از این هر چه مشک سفید نرین و سا و بیض بپزند ازند و هر روز با قلاب
 می نهند و آب بپزند و صلابه میکنند و باز در قلاب می نهند تا واهی
 فنی که مس در میان آب بپزد و نونش در منجلی شود و رنگ رود غایت
 بود این را نام ترسای شهور است فصل چهارم در صفت رنگ زفر
 پیاوند بپختن مس براده و در سبوی سبی نو کنند و چمنی سرکه بر سر آن
 افکنند و سرش بپزند و در تنور کرم نهند و سر تنور بپزند و شبانه روز دیگر
 بیرون آرند و رنگ بهیم فصل پنجم در صفت رنگ مصطفی که بلا مثل
 است بپزند رنگ صمغ حروفی و از سرکه سفید مقطر حروفی بکند ازند باز

صحنی در سر که مصلی شود و سر که بمنز کرد پس از اصراف کند تفل
ان را بپند ازند و آن زنکی را صفرا در قح کند و چنانکه آنچه در مرقع
ماند زنکی را صفرا باشد بکند از این زنکی را بهتر از است درم زنکی دیگر
و در بسیار جای که را بید تخصیص در رست کردن فروزه بدانی و نظرات
فصل ششم در صفت زنکی رفیروزه بکند مسحیفه کرده بنایت کنند
و پیاوند شتی سینه نو و پیاوند سر که مقطر که مناصف نوش در محوم
در بود و صحنه ها تیر کنند بر که و طشت با هم پیالایند و این جمله صحنه
بر هم جای طشت بچشانند و دستوار کنند و در زیرین خاک دفن
نمایند بعد از یک هفته پرون آورند و آنچه زنکی رشتنم تیر باشند و آنچه
ماند بزم بهی می کنند تا جمل زنکی رشتد و اگر مس براده بزم روا کنند
فصل هفتم در عمل زنکی رنر ساسی که باب ششم شود و در زنکی رده جزو
مس جزو نوشادر بکند بهم آمیخته کنند و سر که انگوری نیز بر سر آن کنند
چند آنکه رنر غرق شود و سر آن محکم کنند و در سر کین اسب دفن کنند تا پنج روز
و هر روز سر کین تازه کنند فصل هشتم در عمل زنکی رصحنی پیاوند بزم
و مشق و آن را براده کنند و باب ششم بزم بزم نوبت بعد از آن

پیاوند

پیاوند کتوره بزمی و پیاوند آب ترنج مصلی کنند و نصف براده نوش در
محل بپزند ازند و این کتوره بزرگ باید چنانکه سر که و نوشادر و براده نصف
بپزند تا پس بکند را بر نشاند و نمیمی دیگر را آب کنند و نوشادر و براده است
چنانکه آب خوش کند کتوره بر سر آب براند چنانکه فروزد و دو طاس بر
سر دیگر کردند چنانکه کنار طاس از آب دید پرون بزم تا غرق درید
زود پس آن بپزند و براده فخر بزم بزم در آب ترنج صلی میشود و بپزند
و بپزند و در هر یک ساعت آنچه بپزند بزم در ظرف چرمی کنند و بپزند
ترنج بر بپزند و زنکی را بپزند و این زنکی بر چپ زنکی را دیگر ظرف در صحنی
باب نهم در عمل ساختن لاجورد از آب دادن و آینه خنی و شستنی و بپزند
را بپزند و لاجورد بپزند در و چهار فصل است فصل اول در ساختن لاجورد
که با کانی مقابله کنند بپزند و پست تخم مرغ چند آنکه خود بپزند و بپزند و
باب ششم بپزند بپزند نوبت بپزند و بپزند دست چندان باله و آب
بریزد که پوست سنگ اندون بپزند برود و عطرش است که بر سر
کدو زنک نمایند آنکه دور است بپزند و در کوزه بپزند و کوزه او را بپزند
بپزند و بپزند و تا خشک شود آنکه کوزه را در کوزه کاسه کرانی با چاه

کوزه گران نهند که آتش تیز بود تا مدت یک هفته بعد از یک هفته پروان آورد
همه سپید در غایت خوبی سوره بنم لبنا مذجری از این و جزی از برادر
مس را با نمک بشوید چند آنکه سیاهی برود آنکه باید که با جزی نشت در
کافی پامیزد و در خاک نمک دفن کند باید که سه درهم آنجه بنم لبنا
ده روز تمام لا جورد شود تا درین محو قیالی مس بهتر بود و سخی شود باید
کرد و در دفن نذر کرد و غبار نگاه باید داشت که لا جورد گلی که مانت الی
فصل دوم در اذابت لا جورد که رنگ حسن پیدا کند اگر خواهد
که لا جورد را اذابت دهد نیکوترین که اذابت لا جورد است که اگر
ده جزی و باده جزی و نمک ساجی صلابه کرده در روغن کجی خمر کنند
و یک بونه بزرگ سازد و نه انرا سوراخ کند لا جورد در آن طلا
کند و سرش مهر کند و در بونه دیگر وصل کند که آن بوت بوت بر جزی
مربوط خوانند و سترزل کند که بچکه از نس سرنج که در خشکی طبع است
از این مس اگر یک درم بر صد درم زرنج درو افکند بر نس سرنج کند تا
عجب بود اگر بپزند حبه از و بر آئینه فروغی رنگ سرنج پروان آید مانند
لاله لا جورد خود در غایت لطافت و خوبی مانند بشوید چنانکه گفته شد

دعای
کوزه

فصل سیم در شستن لا جورد با برند لا جورد و در تابه اینها پاکیزه کنند و اگر
مس بود بهتر و سر که در انجا بریزند چند آنکه از زبر آن در کنند و آنکه میجو شاند
و از سر آن کف میکینند تا وقتی که کف بر نیاید و بریزند با جزی شاند تا سر که جوش
برود و اگر دیگر باید که پاک باشد دیگر سر که کشند پس این بار چون سر که نماند
بآب و آب صافی کرده از آن بریزند و در آفتاب نهند تا کف بری آورد کف
می ستانند نگاه بگذارند تا آفتاب او برود آنکه چون حل خواهد گشت بعضی عوی
بسر شستند و بکار برند فصل چهارم در آئینن لا جورد بطریق خوشتر است مانند
لا جورد نیکو و نیک آن باشد که بسبزی زند و آن را در طاس آبی کنند و اندر
سر آنش نهند تا نیک جوش آید و همه چیز با بر سر آورد و بنهند تا سر شود و در
از سر آن بردارند و اندکی آب درو بچکانند و با گشت بالند تا نیک اندر بگذارد
و قطره آب بر روی می بچکانند و می مالند تا چون مرهم شود و آب درو کند و دیگر
بشویند و بگذارند بعد از آن زرد آب از سر آن بریزند و خشک کنند و بوت
حاجت چند آنکه خواهند در گوش ماهی کنند و آب صمغ عربی داخل او کرده باشد
با گشت نیک بالند تا چون خمیر شود پس چند آنکه حاجت شود کا کشند باب
بیستم در شخوف صاف کردن و سیاهی از و بریدن کردن و آن شش نوع است

نوع اول بستانه شجوف رمانی مانند خود با قلا خورد کشته و در قدح صینی
 کنند و بول صبیان بر سر آن کشته چنانکه چهار انگشت بالا باشد و بر سرش
 نرم معتدل کنند تا نرمک بگردد تا هر چه سیاهی در او باشد بر سر آورد
 آن میریزند و باز از آن حالی کنند تا سیاهی نماند و مانند لعل رمانی شود و بر
 دارند و غسل کنند و نگاه دارند و کار فرمایند نوع دوم شجوف در پاره گناه
 بنزد و نوشا در کانی حل کرده در قدحی کرده و آن شجوف در میان آن
 بیاورند و هم بهیزان اول آتش کنند تا سیاهی جمله زایل شود بستانه
 و بکار برند نوع سیم شب بمانی حل کنند و شجوف پاره در کتان بسته
 در آن ویزند و میچوشانند تا سیاهی جمله زایل شود بستانه بکار برند
 نوع چهارم نوشا در پیکانی و شب بمانی در میان آن میچوشند و میچوشانند
 تا سیاهی جمله زایل شود بستانه و بکار برند نوع پنجم شجوف را با قلا با قلا
 کرده در میان روغن کوفته تازه افکند یعنی زبره در سر آن کنند و با آتش
 معتدل میچوشانند و سواد باز میزدند تا جمله زایل شود بکار برند نوع ششم
 شجوف در سرکه مقطر آویزند جمله سواد او برود و اصراف کم گردد و بعد
 از آن در روغن بچوشانند در غایت کمال شود بستانه و بکار برند بایست

در لوز

در صفت کوره شجوف بختی و آن دو فصل است فصل اول باید که بعد از کوه
 آتش می کنند سه سوراخ بر سر کوره باشد تا دو دیرین رود بالای کوره آن
 سه سوراخ بر سر کوره باشد کوچک چنانکه سر انگشتی برود و در شود تا جایی دارد
 در کل گرفته باشد برابر سردار و یکی از کل باید بر سر شیشه نشیند و جوی اند
 باید کرد چنانکه تا بر سردار و راست کند و می نکر دو چون خوب بنشیند
 نشیند را کند تا سرد شود صفت کوزه بود صفت جاه حل جبهه سردار و غیره
 جاه دهن چنان بود که بکشد دو جاه در توی یکدیگر که هر یکی دو کوزه باشد و جبهه
 را در یک جاه دهن کنند در میان زبل الفوس و ازین جاه تحویل بآن دیگر
 کنند و زبل تازه تازه باید کرد اما باید که تر باشد و زبل الحام بآن میزند
 و از باد نگاه دارند که با در آن نوزد تا چهل روز بگذرد و جبهه عمل کنند تا
 شود و آب گردد فصل دوم در ساختن دار و جبهه رنگ بلور و شره اول
 ساختن قلعده را بکیند زاج کهن و چهارمین آب و ده سیر زنجار و ده سیر مس
 و در قلعده و قلعده را زاج را جابجا هستی کنند و بچوشانند تا معتدل شود
 و چون بردارند و بنهند تا خشک شود صفت ساختن قلعده پس قلعده پس
 نوعی از زاج است که از اسفیر است و شوغوار گویند و قلعده پس گویند

آتش کاه از حلال

بستاند زنج بود یعنی نیکوی و از اصل کتند و صاف کتند و چکانند و زنجار
 بوزن آن چکانند و هر دو را صاف کرده با یکدیگر بیا میزنند و بر جامه آن
 کتند تا خشک شود که بهتر از کافی باشد هر دربار صفت ساختن قلعقار و آن
 چنان باشد که زنج را حل کتند و صاف کتند و بعد چهار یکی زرده بیضه مرغ
 معطر اندر و کتند تا عقد شود صفت زنج قبر سی بستانند زنج صافی کرده
 و بخورش زنجار میزنند تا سرخ شود و این زنج چهار نوع است چون بان
 عمل کتند از زنج معدنی بهتر باشد صفت ساختن قطران که بر از معدنی
 باشد بستانند نیک ساجی یعنی بلخ القلیا که اشخی را گویند و نیک بلخ و
 سفید از هر یک بگویند و جمله بلخی و سخی کتند و معجون نمایند باب قلیا
 و خشک کنند صفت کل حکمت بهترین همه آن بهتر که بستانند حل کنند با
 کنیز ده و جای پاکیزه پس بار کنند و باره آب در و بزنند تا تر شود و از
 هم بریزد و بی آنکه دست بروی رسد آنکه بگذارد تا خشک شود و آنکه دست
 بروی رسد آنکه بگذارد تا خشک شود و آنکه بچوب بگویند و بغیر آن به بزنند
 و باره در این سنگین بگویند و باز بچوب بریزند آنکه او را باب ترکته
 و سبوس برنج در و آغازند و بکشند و بزنند آنکه زبل الفرس
 و زبل

و زبل ستر کوفته و بخت خاک از و بگیرند و بغیر آن موی به بزنند تا خاک از و جدا
 شود و دیگر بار بغیر آن موی به بزنند و باون سنگین بگویند و همچنین از این
 کل مرشته باوی بیا میزنند و هر رطل کل مرشته را باوی ده درم نیک
 حوزنی در این میزنند در رطلی سفال کوفته و بخت و یک کف موی ستر کتند
 که ریزه تر بود از آن موی سه روز بگذارد در آن کل بسایند و بگویند که
 بهترین کله است باب مسدود دوم در رنگ کردن خردق مثل کاسه و بیاض
 و کوزه و مانند آن مثل زرد نماید در غایت خوبی بود و او چنان است که
 گفته شد بستانند قلعقه ده جز و دوس سوخته ده جز و بسایند نیک
 سخی کتند و به سفید بیضه مرغ به بزنند تا خام و بعد از آن بر کوزه
 سفالین خام انداخته و در کوزه کران نمند یا کورهای دیگر و بر آن
 آید آن مانند رنگ زبرجد میزند و در آب نقعنان نکند و غریبه است
 باب بیت و سیم در حل کردن اجساد و آن بکار آید و درین باب پنج
 فصل است فصل اول در حل کردن نقره با ورنه از سیم خالصی خرد
 و همچنان سیاه مگس و همچنان طلق مگس و همچنان تو بال آهنی
 و صمد را در کوزه کتند تا چون آب چکانند و این حل را اگر بر این مانند

نقره کوفت شود و اگر بر مس و برنج نقش کنند نیکواید فصل دوم سزا
هم بر مبطری که حل نقره کردند همچنان کشتند و از زبرد سرب نیز بدان نوع
که نقره را حل کردند حل بکنند راه این چهار یکبست و بسیار جا بکار آید
و رنگها را غیر مکرر از آن خیزد فصل سیم حل فولاد و خوردن فولاد بک
جوزی یکجوز و زنگار و روغن مردار سنگ مثل این هر دو و این مدها بکوزه
کشد و بچکانند تا چون آب بچکد اینست حل فولاد پس جا بکار آید فصل
چهارم در حل سیاه جبهه کوئکه یا دند جزوی سیاه مثل او نشا در
وشت این خاکستر و مثل هر دو پوست انار و نیم دانگ روغن غنط
سامی و همه را در کوزه کشتند و سرش استوار کنند و بدینند تا آب از
بچکد ازین سیاه کوئکه بند در غایت لطافت اساک بود فصل
پنجم در حل کردن زرنج جبهه نقاشی بکشد زرنج زرد جزوی و مثل
ساجی کوفته و مثل او هر دو روغن اسکندری و مثل سرکه و بول الصبا
و همه را به کوزه کشتند و بدینند تا حل شود و ازین زرنج هر چه طلا کشتند
این حلها داخل از آن شد و ضرورت کار خواهد آمد باب هجدهم
در صفت کشتن زرد سیم و مس و فولاد و او بر که از آن اطلاق گویند

الکلی

و کشتن سیاه که جبهه خوردن و قوه باه باشد و این جمله در پنج فصل آورده
میشود فصل در کشتن طلق بیارند طلق سیاه یا سپید و نمک بگویند و زهر
کشد و بدوزند بدو روز چند نفر یا چند مرد کاری بمانند تا مایه آن طلق
در ته آب قرار گیرد و با هم سنگی آب از سر آن دور کنند و آن جدا
در انقاب خشک کنند بعد از آن بیارند پوست هلیله و بلیله و آن طلق
را در آن خیمه کنند و بمانند و از آن چند نان با جل رشتی ته بالا کرده آنها
در میان قرار کنند تا بخته شود و صبر کنند تا سرد شود و بیرون آورند
و خشک کرده با تش کنند تا غایت هشتاد و نوبت چنین عمل کنند که پوست
و هر بار خیمه کنند و به بیزند و بعد از آن اگر چون برف سوزد در خشتگی
دارد کشته نشده به نوبت پس چند بار دیگر بطریقی بختن بجای آورند چون
در خشتگی دارد کشته نشد به نوبت پس چند بار دیگر بطریقی از و کم شود
یکبار دیگر از آن تش کنند و کرد آورند حکیمان از آن با انواع معجون میسازند
به نوع معجون فاما حکیم گفت که بدین ترتیب تن خون بر و جوان
را سود دارد و قوت باه تمام آورد اگر جمل مردم بود همه را خشنود
کند و سستی بتن و کرانی به اندام نیاورد و اینم تشنگی غالب باشد

بیاورند عاقراً و بهمن و سباس و حو لنجان خضری و جوز بویا و پنج
 کجوله و تخم بل و مصطکی و تبا شیره جله دار و با برابر و بهر را خوب بگویند و به
 بیزند و انقدر که دار و بود شش حقه ازین طلق کشته در دهن و برابر
 همه نبات کوفته و پیچیده در شیشه کند و هر بار یک کفی از ان بناشتا بخورد
 خاصیت این دار و این صفت همه کس نهند مگر آنکه همان در عمل آرند
 و خاصیت این دار و بدانند که بی مثل است فصل دوم در عمل کشتن
 سیما بجهت حب کردن بیاورند یک شیشه کردن در از که بالای او
 تنگ بپزند و فرو دو کف ده دارد و با کل حکمت استوار کنند و نیم سیر بپزند
 خالص و نیم سیر کبریت آتش کرده در ان شیشه کنند و نیم سیر نشا در
 پیکان و این هر سه دار و در شیشه بدارند و حلق شیشه را با پاره کاغذ
 و بخاکه نمک سرش استوار کنند و شیشه در دیک نهند و دیک باز آ
 ریک کنند و آتش تیز کنند چنانکه آتش طعام دوازده پاس آتش کنند
 بعد از ان دست باز دارند تا سرد شود روز دیگر سرون او در شیشه
 را بشکنند و زبوی کشته را بسایند که بر نمک شنجوف این سیما ب
 چند بر برک قبول بالند و با فلفل و جو بد و سیره و بهار بخورند و با بونه

دهان

دهان از زرشنی نگاه دارند هرگاه چهار ماه نستان خورد سردی کرد او نکرد
 و کلیمان با نواع زینق خورند و در هر جا زحمت بطریقی دیگر میدهند و اما آنچه
 تجربه معلوم شد آنست که بیاورند کبابه و عاقراً و موصل سفید و سیاه و قنبل
 فلفل در از و سباس و تخم زنگره و تخم کوه و قنفل و لادن و الاجی و زعفران
 و مصطکی و جوز بویا و اسلی و از موده و نان بهار و سوسن و از هر دو فلفل
 و از هر دو دیک توله و یک سیر و همه آس کنند و بقدر همه شند خالص کنند و دو کا
 از و کلوله سازند و یکی از ان بر سر یا دیماه چون بخورند تمامت باد اندام برود
 سنبلات را نام مانند آب پشت زیاده کند و قوه باه بپذیرد و دیک ازین
 کند و ششهای صادق آرند چنانکه خورنده چهار نانی خورند و از سیر در
 نن مانند و تخم بر دو منافع این چگونه گویم که در کتاب نکخی فصل سیم کشتن
 سیما بخالص چهار سیر سیما بخالص بپزند و از ان در دیک کنند که از سنگ
 بدنه و چهار سیر زاج ترکی یعنی سکری آس کرده بر سر آن کنند و بسوزانند تا
 یکدات شود پس دیک دیگر بر سر آن نهند باز کوزه چنانکه لب هر دو دیک به هم
 جفت بنشینند و از خاکه تر و نمک و جامه مهر کنند چنانکه موی را داخل نباشد
 و هرگاه خشکی بزرگتر کنند همین طریق را نگاه دارند تا شازده پاس آتش

و اگر طبعی مس ده درم بود و درم زریق بلکه زیاده و از کبریت مال کن
 چهار درم هم را آتش کنند و زریق در و در آورند و بماند چون کبریت از سینه
 سپید گشت و سیاه کرد می شده بعد از آن قدری از این دارو در بوی
 کنند و طبق که گفته شد قدری بر روی این دارو بدارند و باز دارو بر روی
 این دارو قدح یعنی بوی و باز طبق و باز دارو و بعد از آن سفال بالای
 بوی نهند آنکه صد با جگه در زمین نهند و بوی بر بالای او بر نهند و صد با
 برو نهند و دیگر آتش زنند و چون سرد شود بیرون آورند و مس از بوی
 آرند و باز آتش کنند اینست مس کشته خاصیت فولاد کشته گفته شد
 همان منافع در مس است که کشته است و زر نیز هم برین نوع کشته
 باید کرد و اما اگر بر مس اسنک کشته باشد حکیمان گویند مدبور و مرد اسنک
 را سعی کنند و نیز آب پشت داخل کنند و با و بماند و پیره زر با آن
 کرده در شراب نهند و ده با جگه در زیر که آن و ده بر بالای آن نهند
 و آتش کنند چون سرد شود زر کشته از آنجا بیرون آورند اینست صفت
 زر و مس فولاد و ابرک و طلق که در قلم آمد از قول حکیمان که منافع
 رسانند و اگر زر و زریق و نقره و فولاد و مخلوط کرده کشته کنند از همه

دارند

بر دارند و سرب کشته نیز مثل کیمی از اینان و مثل سرب طلای مقبول
 و نحاس بجان مثل طلق بعد از آن این جمله را ده روز در آب صبر سعی کنند
 چنانکه ده روز متصل در آن مشغول باشند بسی شیر در آن خرج شود
 چون خشک شود بعد از ده روز بوی نهند و دو صد با جگه دشتی
 جمله زنند و بوی در آن با جگه نهند و از چهار سو آتش بیرون آورند
 و آس کنند و در صدفه زر نهند و اگر بعد قوق حمیه از آن بد نهند بغض
 خدا شفا یابد و این عمل کسی را مجال بر بغیر شایان و کسی که خاک زرد
 بنظر کیمیا اثر بیاورد و خواص این در قلم نمی آید چرا که طول دارد مثل این
 دارویی دیگر در عالم نیست حکیمان چنین داده اند باب سیم در عمل سفید
 که بر زبان عربی سفیداج گویند و نیکوترین آن پاک و سفید و خشبو بود کاشف
 و سفیداج ریش و سفیداج کل همه و آن سه فصل است فصل اول که برین
 سرب را و در یک سفالین بگذارند و کفچ این بوی میزنند تا خاک شود و جمله
 سرب بعد از آن در یک سفال نو کنند و سرش محکم کنند و متور باید که برین
 مثال بود پس در یک آتش کنند بکروز آنکه سرب محکم شود و خوشبوی برین
 آورند و سر که نیکو بوی ریزند و یک هفته آن بگذارند تا همه سفید گردد و در غایت

سفیدی بود بعد از آن بهر جا که خواهند بکار برسد
 و در نوعی دیگر سفیداب تر کلب سفیداب از زیر بدن نخل است
 که از زیر پلک و در و یک گرم کنند و سه درم سرب با او یا کنند بندان
 و در نوبت سوار بر رنند اندک تا بخرارد و بعد از آن منبت بپوش
 و درم اخوان با رنند بسترانند سر له اسای مدوی بنید از ندها و
 شود و بعد بگذارند تا بک بخند شود و این سفیداب در هر دو بکار رود
 سیم دیگر در ساختن سفیداب فارسی که در بسیار جاها بکار آید
 بشمال اند قلعی با تجمه و بخود و در و یک کنند و پاره فلک بر سر او
 کنند و با آتش نرم می برند و سحی می کنند تا بهج مانند بعد و لوزه
 و لوزه را بکل حکمت می برند و در جل البیضه را آن نهند چون بردارند
 سفیداب شده باشد و اگر بنور سفیداب شده باشد بنوبت دیگر در حال
 نهند بیخون مکرار کنند و در غایت مکرار سفید شود و این نوع سفیداب
 در می بل به درم سفیداب است و بکار آید
 در صفت نخل از زرد سیم که مثل سمن و مو که پخته بود می و پدیدارند
 نقره حاصل از آن زرد و نقره بابت نند کنند بعد تا می مثل کنند
 کربنند

کربنند از سیم یا ارکامیه و نقش کنند برین طریقی پس آن زرد تو کنند
 بر روی این غایت نند قدیمی بنیه بر مالای نقره نند کرده نند و بپزند
 که نقش در نقره و طلا نند کرده خواهد رفت چون بسیار جمع شود بعد از آن
 بمغراض بر نند محلی که نقش گرفته و همان اصول جدا کنند چون خام جیده
 شود بر مرکب هم نقره طلا بلی و چک نند بر بنایت پای کل مورو
 درین قدر بدین نوع و غیر آنکه این بلی و آن کل جیده از لران را
 بپزند که تا در حل کنند مثل کل سمن پس از میان حل شود راج کنند
 و بعد از آن که شسته و جلاداده باشند و آن سوراخها غنیه و مشک صلاایه
 کرده بر کنند که خام طیب دهد و این بعضی از سرخ با نقره بعضی نقره
 چون همه مرتب شود بپزند تا مثل ابرشیم باریک و باریک و بر بلای
 سوزن و پهلوی پهلوی بپزند پس سوزن از میان باریک جدا کنند که آن را از آن
 خواهد بود و اما اگر برود و سرنار بپزند و بپزند خام شود و خواهد شد پس بر
 آن بود که ابرشیمی در میان آن بپزند و آن مرد و سر محلی کنند بکار خراج
 برین نمت بپزند تا در میان نالی که گفته شد فرو برند که سبب غنیه و مشک
 که نالی بر شود و اند است و خواهد شد اگر پای آن ناری بپزند آن حل شود

لرزان خوابد شد پس هم از نو به بر لهما بماند بر کوه و قوایم نشیند
 چنانکه با بیا باریک دراز و است بر لهما و بر قوایم نشیند در روضه کما این
 نشیند بعد بر لهما تعبیه کنند و کت خنای از نو بمانند و بر لهما تمام
 تفرقه طما و بر لهما تعبیه کنند که استوار باشند و بکش از میان لک خیمه
 بالارود و بکش خا بود و چنانکه از رود میان طشت آب اندازند
 و از میان این لک خیمه بالارود و از سر و تحت فرو بریزد
 چنانکه بر سر کل آب بران شود و باید که بعضی غنی صفت است کند
 و لک ماهیج این نهال برین طریق است از میان این لک خیمه
 خود بخود بلارود و از دهان این تگرون آید و باز در جوی رود
 و متصل باین قاعده نهال نهاده بستاند و متحرک لرزان و خوش آئیده
 بود این طرح خوب است و هر چند کل بستاند بوی استرغاید
 بدست و بستم در صفت جلبه القاب و روضه
 از کاغذ برداشتن و قلم نقاشی ساختن و غیره است کردن و دوده
 و کاغذ سبک کردن که مثل بغدادی باشد و اینچنین زنگها چه
 نشین و آن ده فصل است



فصل اول در بیان

fohaled 1/31/90 g.a.



END OF REEL
PLEASE REWIND

